

قطب الحیوة از حیدرعلی شیرازی

۱۸۱۴۳
۲۰۹۳۰۸





قوت الحیوة

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان دفاتر تقریر واساس کتابخانه تحریر بحر ثنای بارگاه صمدیت شمه تصویر نیابد وطلیعه طباشیر صبح بیان واشعه شعشعه تبیان خبر پرتو شکر وسپاس ربوبیت نتواند بود پس سپاس وستایش بیقیاس مرحکیمی را سزاوار است که شهباز بلند پرواز فکرت از پرتو جمال احدیت او در قفص حیرت گرفتار و سیمرغ بصیرت در اوج هوای ربوبیت او سرگشته وبیقرار وصنوف صلوات نامیات نثار روضه مطهره مرقد منوره معطره قطب فلک رسالت وشمس سمای نبوت آنکه استقام انحرافات عالم کون وفساد از ایل بمعالجه هدایت او واعتدال امزجه قلوب عباد بترکیب ادویه منهاج نبوت اوست آنکه در شان او در حدیث قدسی وارد لولاک لما اظهرت الربوبیة آن رئیس رؤس القدسیه ان طبیب نفوس انسیه قدوه اصفیا صدر صفه صدق وصفای بدر خطه وفا ماه روی والقسم احمد محمود ابو القاسم محمد مصطفی علیه من الصلواة التحیات واکملها بعد از سپاس وثنای پروردگار وتعقیب آن بدر وسید مختار والسلام میگوید احقر عباد حیدر علی شیرازی که علم طب از اشرف علوم است چه برای چه شرف علم بشرف موضوعست وموضوع علم طب بدن انسان است که اشرف موالید وارکان است ومظهر جلال وجمال جانانست وعالم باسرار وپیدا وپنهان است و خلاصه زمین وآسمان است وشده احتیاج خلایق بآن ظاهر وپیدا است و روشن وهویدا واین بدن مدار او حیات است واین حیوة از عالم امر است کما قال الله تبارک وتعالی قل الروح من امر ربی وحضرت باری عز اسمه

وجل ذكره آن ترا برگزيد بر جميع خلايق چنانچه در قرآن مجيد فرموده ولقد
كرمنا بني آدم واورا بعلم وفضل وادراك مشرف گردانيد پس بر همه واجب
ولازم باشد كه به تحصيل علوم مشغول باشند واز جمله علم ضروري علم طب است
زيرا كه تحصيل علوم ومعرفة الله تعالي وعبادت كه مطلب اعلي ومقصد
اقصي است موقوف بر حفظ صحت بدنست وحفظ صحت بدن موقوف بر علم طب
است پس تحصيل علم طب بر همه كس واجب باشد ونيز احاديث بسيار از سيد الابرار
درين باب منقولست واحتياج باين واضح واصح ووسايل بدلايل ومشاهده وتجربه
عيانست برين امر اجماع امم واتفاق حكم بقياسات صحيحه مستمره مستقيم واز
فضل اين صناعت وعظم قدر وعلو مرتبه باتفاق اهل شرايع وجميع ملل و
دول مقرر اند وعمل كردن باين دفع ضرر ميكند از خلق ودفع ضرر از نفس واجبست
پس اين علم فرض كفايه بود ديگر آنكه نفع رسانيدن بغير صفت كمال ودرجه
بلند است وبدن انسان را هيچ كمالي وحالي بهتر از راحت نيست وراحت در
صحت بدن است واحسنت باعطاء اين كمال ونيز بدين جهة طبيب نايب مناب
افضل الواهبين است وحكايت حضرت موسي عليه السلام مشهور است
وحفظ صحت در تقويه قلب است پس چون چنين بود از كتب معتبره مثل معالجات
بقراطي وقانون شيخ وحاوي كبير وتذكره وذخيره ومختار ابن هبل ومنهاج و
جامع بغدادي وجامع ابن بيطار وادويه قلبي شيخ وغير اينها وآنچه از حكماء
عاملين واطباء عاملين شنيده بودم وبران اعتمادي بود از اسرار علم
طب وغيره از فوايد نفيسه وادعيه غريبه كه حكماء آنرا هميشه از يكديگر پنهان

ميداشتند

ميداشتند واولاد خود را وصيت ميكردند كه از غير مخفي دارند در رنگ كيميا كه آن
بواسطه تقويه اعضاء رئيسه خصوصاً قلب وحرارت غريزي وارواح كه بناء عمر بر
آنست وثمرات كه بهترين عطاياي الهي اند جمع كردم چون آن بدستياري فكر دقيق
وقلم شقيق ومداد رقيق ودوات عميق خواني پر الوان گشت واجب ولازم داشتم
كه بطريق راه آورد وتحفه حورباي ملتجي باستان فلك احتشام سليمان نشان حضرت
خاقان كامكار سايه رحمت آفريدگار واضع مراسم عدل وانصاف هادم قواعد جور
واعتساف باسط امن وامان ناشر العدل والاحسان قامع ايات ظلم وطغيان
آفتاب سپهر سلطنت وجهانباني قطب فلك عظمت وكامراني بخشنده نگين و
خرگاه محب باخلاص علي ابن ابي طالب محمد قلي قطب شاه خلد الله ايام حشمته و
سلطنته بين الانام وابد معالم شوكته ودولته الي قيام الساعة وساعة القيام
شعر شهي كه گوي فلك را سوار تدبيرش ؛ چو گوي در خم چوگان امتحان آورد ؛ بعهد
معدلت بره كمر بخته را اگر فت گرگ برحم وسوي شبان آورد ؛ فلك ز بهر عليف
سمند او چو نگاه ؛ بشكل سنبله از راه كهكشان آورد ؛ وصيد سيمرغ ثناي جلالش
بدام لعاب عناكب اقلام محض بر خيالست وادراك كنه اوصاف كمالش در ديده اهل
بينش عين محال بهتر آنست كه بدعاء دولت روزافزونش اختصار واقتصار
كند كه خير الكلام ما قل ودل شعر چون نيست حد خوبي تو كس را زبان مدح ؛
آن به كه افتتاح سخن بر دعا كند ؛ يارب كه قيام سلطنت وسايه بان دولت
آن عاليحضرت بستون اقبال بر افراشته وبطناب دعا مستجاب محكم داشته سايه
رأفتش بر مفرق مرام بر فرق خاص وعام ابد الايام مخلد ومستدام باد بحرمة النبي

آخر زمان و آله الامجاد امید که این خوان پر الوان رشک نعماء رضوان و عشره
آلای جنان که مسمی است به قطب الحیوة مطبوع طبع صدر نشینان ان طراز
زرنگار رواق فضا بزم بهشت اسای آنحضرت گردد و این انواع لذیذ در
مذاق فواق اهل اتفاق بی نفاق مزه بخش و خوشگوار آید بمنه و کماله کرم
و تمام ساخت این رساله بر دوازده باب موافق عدد دوازده امام رضی الله تعالی
علیهم اجمعین الی یوم الدین باب اول در صفت حیوة روح باب دوم در
صفت حرارة غریزی و رطوبة غریزی باب سیوم در آنکه حیات زیاده و کم میشود
یا نه باب چهارم در تشریح قلب و احوال متفرقه آن باب پنجم در ذکر ادویه که بطریق
نافع قلب اند باب ششم در ذکر ادویه مفرده که مقوی قلب و حرارة غریزی و حافظ
صحت و معمر اند باب هفتم در مرکباتی که مقوی قلب و حرارت غریزی و حافظ صحت
و معمر اند باب هشتم در فواید نفیسه از ادعیه و حکمت و غیره که مقوی حرارت
غریزی و روح و قلب و معمر اند باب نهم در مضعفات حرارت غریزی و منقصات
عمر باب دهم در ذکر سموم اجمالا که منقص حیات اند باب یازدهم در امراض قلب و
معالجه آن باب دوازدهم در مقویات جماع و حبیات باب اول در صفت حیات
روح بدانکه حیوت صفتی است که اقتضای حس و حرکت میکند بواسطه حرارت
غریزی که باو تمام میشود افعالی که کشنده است بسوی او در بقای بدن از جذب ملایم
و دفع منافی و ازاله که هضم و غیره و این حرارت غریزی قایم رطوبت اصلی
است و در هر بدنی که حرارت غریزی بیشتر عمر او بیشتر چنانچه جالینوس فرموده
که اکثر المحرورین یطول بقائهم یعنی که بشارت باد گرم مزاجانرا به درازی عمر و

۱ صفت حیات روح

نیز از ارسطالیس منقولست که طول العمر الی من یغلب علیه الحرارة والرطوبة
و من یغلب علیه البرد والیبس فیکون قلیل العمر و این حرارت فایض میشود بر
بدن از جانب حق سبحانه تعالی نزد فیضان نفس و نفس جوهریست مجرد که تعلق
دارد ببدن تعلق تدبیر و تصرف و نفس حال در بدن نیست بخلاف حرارت غریزی
و روح بمذهب اطبا جسمیست لطیف بخاری براق که متکون میشود در دل از لطافت
اخلاط چنانچه متکون میشود اعضا از کثافت آن و بعضی بر این اند که بخار خون است
و روح سه اند یکی روح حیوانی و جای او تجویف ایسر قلب است دوم روح طبعی و جای
او در جگر است سیوم روح نفسانی و جای او دماغ است و ارواح عطیه و حامل
قوی اند و مذهب اجل حکما آنست که روح یکیست که آن روح حیوانی است و بر عضو
رئیس که نفوذ میکند و آنجا نضج دیگری یابد و مزاجی خاص بهم میرساند و فعلی
خاص از و سر میزند بدان سبب اسمی دیگر بر و تعیین میشود و طریق تکون او آنست که خون
لطیف از جگر در دل بجذابه خود میکشد و در بطن راست قلب نضج می یابد و لطیف
میشود دیگر می یابد چنانچه اکثر آن روح میشود و این است روح حیوانی و چون
جزوی از روح حیوانی بدماغ صعود میکند از راه شریان بزرگ و آنجا نضجی دیگر
می یابد و مزاج خاص بهم میرساند که استفاده قبول حس و حرکت میکند پس مسمی
میشود بروح نفسانی و چون بطون دماغ مختلف اند از جهت اختلاف مکان و
فعل مسمی بصفتی خاص شده اند چنانچه آنچه در مقدم دماغ است آنرا روح
حس مشترک میگویند اینجا قوی را بنام روح نامیده اند همچنین در حواس خمسه
باطنی و حواس خمسه ظاهری و چون پاره از روح نفسانی بجلدی رسیده و از خارج

روح و از مزاج جلدی مزاجی خاص بهم رسانیده که اقتضای در بدن میکند آنرا روح
باحره خوانند الی آخره و جزوی از روح حیوانی در شعبة النهر که بجانب جگر است
نفوذ میکند و آنجا نضج دیگری یابد و مزاجی خاص بهم میرساند که قبول تغذیه
و تنمیه میکند پس مسمی میشود بروح حیوانی و اینها سه روح اند و بعضی میگویند
که چون پاره از روح حیوانی و روح نفسانی و روح طبیعی بانثیین میرود
و آنجا نضجی دیگری یابد که قبول تولید مثل و بهم رسانیدن منی از هر عضوی
میکند پس مسمی میشود بروح شهوانی و این مذهب جمیع محققین است و ارسطو
نیز بر نیست چراکه او میگوید که روح یکیست که آن روح حیوانیست که در
هر موضع از و اثری و فعلی ظاهر میشود و بواسطه اختلاف فعل و مکان اسم او
نیز مختلف میشود و اکثر اطبا برین اند که در بدن سه روح اند که برای هر عضو
رئیس مسکون میشوند و این سه از روح بخار لطیف اخلاط را میخوانند
آنچه در کتب سماویست که مراد از آن روح نفس ناطقه است که آن جوهریست مجرد
و مدرک امور کلی **باب دویم** در تحقیق حرارت غریزی و رطوبت غریزی و غیره
بدانکه اصلیست بدانکه رطوبة غریزی جسمیست رطب سیال که نسبت او ببدن
همچون نسبت روغن است بچراغ و بدانکه حرارت چهار نوع است یکی حرارت
ناری دویم حرارت کواکب سویم حرارت حرکت چهارم حرارت حیات و آن
موجود است در روح حیوانی و این حرارت را حرارت غریزی می نامند
و بمذهب حق و این حرارت فایض میشود بر بدن نزد تعلق به نفس بدن و
ارسطاطالیس بر نیست و افلاطون این حرارت را نار الهی نامیده است و

تحقیق حرارت و رطوبت غریزی

صوفیه نیز برین اند و قرشی گفته که حکماء ماتقدم در حرارت غریزی اختلاف کرده
اند بعضی گفته اند مزاج روح حیوانیست و جالینوس برین رفته که مزاج تمام بدنست
و بعضی گفته اند که حرارت ناری عنصریست بعضی قرار داده اند که از مزاج ارکان
حرکتی بهم رسیده و این حرارت آن حرکت است و بعضی گفته اند که این حرارت
از شمس مستفاد است و بعضی برین اند که این حرارت سماوی است و بعضی بر حرارت
کواکب دیگر رفته اند که این از آن مستفاد است چون زحل وغیره و بعضی نوعی غریب
گفته اند لیکن اگر معتدل است حرارت غریزی است و اگر مفرط است حرارت غریزی
نیست و بعضی حرارت واحده گفته اند لیکن نظر بفعل او کرده اند که اگر نضج و هضم
خلط و فضل میکند حرارت غریزی است و اگر در خلط و فضول تعفن و فساد پیدا
میکند حرارت غریزی نیست و محققین حکما تعریف حرارت غریزی چنین کرده
اند که وی جوهر حار لذیذ لا حدله و لا لذع و لا احراق و لا تعفین و لا افساد و نقیض
و یفیض علی البدن بفیضان النفس علیه و یفارق بمفارقته و این حرارت همچنانکه
در حیوان موجود است در نبات نیز موجود است بواسطه آنکه این حرارت تعفن پیدا
نمیکند انگور و بادامی که بر درخت است چون چیده شد متعفن میشود غایتش آنکه
در حیوان بحس و لمس ظاهر میشود بخلاف نبات **باب سیوم** در آنکه حیوة زیاده و کم میشود
یا نه رساله که در امر آجال نوشته اند در آنجا ذکر کرده اند بدانکه عمر زیاده و کم می شود
و نیز بعضی احادیث رسول الله علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات دلالت میکنند
برین از آن جمله الصدقة ترد البلاء و تزید العمر حدیث صحیح است دیگر لا یزید فی العمر
الا البر دیگر صلة الرحم تزید العمر صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و این احادیث

بیان اینکه حیوة زیاده و کم میشود یا نه ۱۲

منافی این نیست که اجل تاخیر نمی یابد و قضا تغییر نه لقوله تعالی لکل امة اجل
اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون از برای آنکه مقرر شده
است اینکه زید مثلا اگر موفق شود بحسنه درین وقت معین عمر کند و طال عمره و
اگر موفق نشد یموت فی هذا الوقت و نیز صاحب کشف در تفسیر قوله تعالی وما یعمر
من معمر ولا ینقص الا فی کتاب این چنین تفسیر کرده که درین تاویل دیگر است من عمره
و آن اینست که دراز نمیشود عمر انسان و کوتاه نمی شود مگر در کتاب و صورتش اینست
که مکتوبست در لوح محفوظ اگر زید حج یا غزا کند پس عمر او چهل سال میشود و اگر حج و
غزا هر دو کند عمر او شصت سال میرسد بتحقیق و هرگاه که یکی ازین هر دو را کرد از
چهل سال متجاوز شود پس بتحقیق که ناقص شود از عمر او که غایت آن شصت سال
بود در لوح محفوظ و نیز منقولست از علماء سلف که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم روزی بمسجدی در آمدند جوانی نماز میگذارد بخشوع و خضوع تمام حضرت
را وضع آنجوان خوش آمد ساعتی بگذشت که جبرئیل علیه السلام نازل شد و
درود بیحد بان سرور موحد از جناب احد رسانید و گفت که این جوان بعد از
سه روز دیگر از دار فنا بدار بقا رحلت خواهد کرد آنسرور بسیار محزون گشت و
بعد از مدتی باز حضرت بآن مسجد در آمدند همان جوان را دید که بهمان خضوع
و خشوع نماز میکند بسیار متعجب شدند که جبرئیل امین باز در رسید بعد از
رسانیدن درود گفت در تعجب مباشید که این جوان بجهت تصدقی که کرده
حق سبحانه و تعالی عمر او دراز و زیاده گردانیده روزی را بدل سالی ساخته و
نیز قاضی بر آنست که قضا دو قسمست یکی قضاء جازم قبول رد و تعویق
نمیکند

٥

نمیکند دویم قضاء معلق و او آنست که ان یقضی الله امرا کان مفعولا عالم برده
عاید و ذلک العایق قدرا مقضیا و بعضی از مفسران قول حق سبحانه تعالی را
اینچنین تفسیر کرده اند که فاذا جاء اجلهم ای اذا حضر الاجل فاما ما قبل
ذلک فیجوز ان یزاد و ینقص و محمد علی بیستی در تفسیر قوله تعالی لکل اجل
کتاب یمحوا الله ما یشاء و یثبت اینچنین گفته ای ینسخ مما امر به ما یشاء و یثبت
و من اقدر له رزقا و اجلا یجی و ما یشاء و من ذلک بمشیت ما یشاء پس معلوم
شد بآیات چنین و احادیث چنین و سخنان علماء دین و محققان علم
الیقین که عمر زیاده و کم میشود باب چهارم در تشریح قلب و احوال متفرقه آن بدانکه
دل در وسط سینه است مایل بطرف چپ و ریه ای شش از جمیع جانب او را
احاطه کرده و شکل او مخروطیست طرف اعلی او غلیظ و اسفل او حاد و او را
دو تجویف است که آنرا دو بطن قلب می خوانند بطن ایمن حاوی دم است باندک روح
و در بطن ایسر روح بسیار است و جوف کم و در میان این دو بطن پرده است و در اینجا
راهی و آنرا دهلیز قلب میگویند و بعضی بر آنند که آن بطن سویم است از قلب و بطن ایمن
را دو منفذ از بالا است یکی بزرگ که دو شعبه از جوف که او را نیاط میگویند نفوذ
میکند و در نفوذ او سه غشاء از قلب برو پیچیده میشود و این بواسطه غذای
قلب است جهة آنکه در انبساط قلب این منفذ منفتح میشود تا دم وارد قلب گردد و در
وقت انقباض منطبق میشود تا آنچه باندرون آمده بیرون نرود و منفذ دویم کوچک
است و آن مخروطی رگیست دو طبقه که سه غشا پیچیده بر آمده و ورید شریانی
میگویند و آن دو طبقه است انجاریه میرود و در ایسر نیز از جانب بالا دو منفذ

تشریح قلب و احوال متفرقه آن

است یکی کوچک که از ان خروج شریانی و وریدی شده که آن یک طبقه است و غشاء و علاوه
پیچیده است و کار هنگام انبساط اتصال هواء جدید مروح است بقلب و در حین
انقباض اخراج هواء محترق و ابخره فاسد است از قلب و منفذ دویم بزرگ است
از برای خروج اسروان شریانی است که بتمام بدن حصه از و میرسد و برین منفذ
سه غشا یعنی پرده است که از اندرون دل بیرون آمده و منفذ این در انقباض
قلب منطبق میشود تا آنکه در وقت انبساط باهر رفته است باز نگردد و در قاعده
قلب عظمیست غضروفی و بر منفذ نباط و شریانی و وریدی دو زایده است عصبی لین
مجوف که اندک عمقی دارد آن دو زایده را اذنین قلب میگویند و از اجوف نزد قلب
شعبه ناشی میشود و گرداگرد سر او میگردد و باو شعبه اسپر در اول طلوع از قلب
همراهی میکنند و هر دو باهم در ظاهر قلب منقسم میشوند و قلب را غشائی صفاقی هست
معتدل الصلابت واللین والثخن اتصال او بقلب از جانب قاعده است و لیکن
از سایر جهات مفروز است از قلب بقدر که انبساط تمام تواند کرد و این غشا را
غلاف قلب نامیده اند و او متصل است بقص از بالا و زیر و در قلب شعبه دقیقه
از عصب متفرق میشود **فایده** بدانکه ارسطاطالیس برانرفته که همچنانکه دل
معدن و اصل تمام قوتهای بدنست همچنین معدن عصبا و شرائین و اورده
اوست یعنی روده اوست و این فقیر میگوید که عجب است که نگفته که مبداء عظام
و جوهر دماغ و مبداء کبد و طحال است و جالینوس درین باره تشنیع بسیار کرده
و دلایل و نقص آن اورده و شیخ الرئیس فرموده که قول جالینوس مجرد استبعاد است
و استبعاد را در مواضع برهانی بی فایده میدانند و براهینی که ذکر کرده اند مفید

لکنه ...

شیء نیست چه جای آنکه حجت باشد و بدانکه گوشت دل صلب و مکرر و لون او الجرم
کثیر الاختلاف شدید الاختلاط از جهته آنکه قلب را احتیاج بحرکته متفید است
دون عضل که در و یک جنس حرکته می باشد از جهته آنکه بر شداید صبور باشد و
از قبول آفات ابعد بود و دل احتمال جراحته و ورم ندارد و قرشی گفته که
حرکت دل ارادی است و بعضی برین رفته اند که دل عضله الیست و درین مذهب
نزاع بسیار است و جالینوس برین رفته که خلق بطن ایمن برای تغذیه ریه
است چون ریه متکفل هواء جدید و اخراج او اذخته یعنی دود قلب است و قلب
نیز ضامن غذای او شده جهته آنکه در بطن ایسر تلطیف و تصفیه و ترقیق
دم حاصل میشود چنانکه معد و مهیا میشود برای تغذیه ریه و اکثر حکما برین اند که
منفذی که میان دو بطن قلب است اینجا بسیار است و وسیع است بتدریج تنگ
میشود تا بجانب چپ میرود و بواسطه آنکه از جانب راست خون در و داخل میشود
و از جانب چپ روح و قرشی گفته که منفذ میانشان نیست تا خون از جانب راست
بجانب چپ نفوذ نکند و روح را ضایع نکند و بر عکس این و مذهب او آنست که نفوذ
دم به بطن ایسر از شش است بعد از تسخین و تصعید او از بطن ایمن و آن
غذای دل میشود با هوای مستنشق و این مذهب باطل است و حاجة بتضییع این
نیست چرا که بطلان این اظهر من الشمس است یکی آنکه خون و روح در جمیع شریانی
همیشه همراه اند دویم وقتی فساد یکدیگر لازم آید که مزاج مختلف باشد و حال آنکه
مزاج هر دو یکیست بلکه بمذهب اطبا هر دو یکی اند چرا که روح لطافت و بخار خون است
و اکثر اطبا برین اند که غذای قلب از عروقی است که در ان مستفرق شده و

بعضی برین اند که غذای او از الطف الدم است و این بسیار دور مینماید چرا که خون او
رقیق است و غذای قلب غلیظ باید و بدانکه جذابه قلب اقوی از جذابهٔ جمیع
اعضا است یکی آنکه جذب ذاتی دارد چون مقناطیس اهن را دوم حرارت
در وی بسیار است و حرارت نیز جذاب است سیوم آنکه خلا محالست و وجوب ملا یعنی
ظاهر فرو رفتست **باب پنجم** در ذکر ادویه که بحسب طریق مفرح و نافع قلب اند شیخ الرئیس

ذکر ادویه که بحسب طریق مفرح و نافع قلب اند

در رساله ادویه قلبی ذکر نموده است که ادویه که تفریح قلب می بخشد یا تبرید روح
است مثل شراب یا بتنویر که و سطیع روح است مثل لولو و ابریشم یا جمع میکند
روح را و نمیگذارد که زود بتحلیل رود مثل هلیله کابلی و کهربا و بسد یا معتدل
میسازد مزاج دل را مایل بگرمی مثل درونج عقربی یا بسردی مثل گلاب و کافور
یا قوت میدهد مزاج دل را بملایمه لذیذه طبعیه مثل عقاقیر خوشبو شیرین یا
دور میکند بخار سوداوی کدر از دل مثل لسان الثور و لاجورد یا اجتماع این
اسباب مذکور میکند مثل درونج و بسد و گاوزبان یا بخاصیت تقویت دل و روح
میدهد و فرح و نشاط می افزاید مثل یاقوت یا بخاصیت و دفع مرض مثل مشک و عنبر
بواسطه آنکه اینها بخاصیت تفریح می بخشند و بوی خوش غذای روح میشوند و
دفع امراض بقوت دل میکنند و همچنین رب التفاح و شربت او یا خونی از و حاصل
میشود که روح از آن متولد میشود مثل زرده تخم مرغ نیمبرشت با خاصیت و تعدیل
مزاج روح فرح می آرد مثل درونج که مفرح است و اگر مزاج دل بارد باشد تعدیل
آن نیز کند و با تفریح دفع علت آن نماید مثل توحش و ضعف دل اگر ضعف دل از امتلا
از سودا باشد و میخواهی که شربت سیب دهی باید که بمشک آمیخته بدهی بدانکه جوهر

روح

روح بالطبع مایل بچیزی خوشبو و شیرین است چنانچه قوت ذوق و قوت شم از آن
ذوق دارد و همچنان قوت طبعی و قوت حیوانی از آن مخصوص اند از نیجاست
که شیخ الرئیس فرموده الدواء المساوی لدواء آخر فی قوته اذا کان احلی و
اطیب کان بجهة انفع للقلب بدانکه محل رایحه طیب جوهر لطیف بخاری یا دخانی است
و محل حلاوت جوهر کثیف ارضی ازین جهت است که رایحه طیب غذای روح میشود
و شیرینیها غذای جگر و بدن و در ادویه قلبی رعایت رایحه واجب است و در
ادویه کبدی بر خلاف این بجهت آنکه دل معدن روح طبعی است و جگر معدن غذای
بدن نه آنکه معدن روح طبعی است بلکه روح طبعی بعاریت در و قرار گرفته است و
از مکان این شده و بدانکه ادویه مسهل بر دو وجه نافع قلب اند یکی آنکه خلط موذی
از جمیع بدن و نواحی قلب و دماغ میکشد خصوصا خلط سودای محترق و آن مثل
طبیخ افتیمون و حب شبیار افتیمونی است تنقیه دل مینماید و روح را منقی میسازد
و مثل حب لاجورد و حجر ارمنی و بدو جهت نیز مضر قلب اند یکی آنکه چنانچه خلط مضر
را دفع میکند همچنان خلط ملایم و پاک را بآن همراه دفع میسازند دوم آنکه قوه
طبعی را ضعیف میکنند مدر و معرق نافع دل اند وقتی که ضعف دل از رقت دم و
مائیت آن باشد و الا نه مضعف اند ادویه ملطف نافع قلب است وقتی که خون
غلیظ و کدر باشد و همچنین است ادویه محلل و مجلی و مفتح و ادویه منفخ مضر
قلب است بواسطه احداث بخار ریحی سوداوی مظلم و مکدر و ادویه قابض قوی
نافع دل اند بواسطه آنکه جوهر روح را انبساط و اتصال می بخشند و منع تحلیل
می شوند از حرکت و غیره و ضعف قلب را بسیار نافع اند و ادویه مخدر بواسطه

ادویه مفرده که مقوی قلب و حرارت غریزی و ممد و حافظ صحت اند

حرف الالف

حفظ قوة نافع قلب اند وادویه مقوی و تریاقی ملایم جوهر روح اند وادویه محلل عدوی قلب اند **باب ششم** در ذکر ادویه مفرده که مقوی قلب و حرارت غریزی و ممد و حافظ صحت اند **ابریشم** بهندی پات گویند واو معتدل است در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک است در اول و گویند گرم و تر است در اول واو دفع سودا مینماید و بدن را فربه میکند و تقویه آن بیفزاید و نعوظ آرد و مقرض او لطیفتر از سوخته بود جهة تقویه دل بغایت سودمند باشد و خفقان را دفع کند شیخ الرئیس فرموده که او مفرح قویست از برای قلب و جمیع روحها را براق و نورانی و منبسط میگرداند و خام او افضل از مطبوخ است و مقوی حرارت غریزی و مسمن است و باصره را قوت دهد واز مفرحات قویه است احتیاج احضار بروحی دون روحی ندارد واو ملایم جوهر روح است و پوشیدن آن نیز مقوی حرارت غریزیست و منعش آن و دفع بخار کند **ابن عرس** بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نول گویند اگر او بکشند و درونها بکشند و خشک بیا کنند سود مند بود جهة گزیدگی جانوران زهردار و عکوده آن دو مثقال دفع زهر سموم کند و خشک آن چون بشراب بیاشامند زهرها را نافع بود اگر در طعام زهر باشد و چون آنرا ببیند فریاد کند و در رقص آید و موهای او راست باشند و برود و اسنگ از چشمش ریختن گیرد و گوشت او چون گوشت افعیست در منافع و مداومت آن ممد است و حافظ صحت و چون در خانه نگاه دارند موذیان گرد آنخانه نگردند **اترج** بفارسی ترنج و بهندی بجورا گویند طبیعت پوست زرد آن گرم و خشک بود در درجه سیوم و نزدیک باد است برگ و گل او

وگوشت

وگوشت او گرم و تر است و تخم او گرم است و در وی اندک رطوبت است و ترشی آن سرد و خشک ترشی آن خفقانی را که از حرارت دل بود نافع باشد و مالیخولیا را که از صفراء سوخته بود سود دهد و قوت بخشد دل گرم را و در ترشی او تریاقی است ازین جهة نافع بود گزیدگی مار و جراره و گزندگان موذی چون فهد الناس گویند آن دفع عفونت هواء و وبا و طاعون کند و پوست آن از ادویه قلبی است و بغایت مفرح بود و در وی تریاقی هست و خاصیته برگ آن و لوزان نزدیک بقشر آن بود و تخم او مقوی قلب است و تریاق جمیع زهرهاست و خون را متین سازد و منور کننده روح قلبی است **اجاص** بفارسی آلو و آن سرد است در اول و تر است در دویم تشنگی نشاند و حرارت دل زایل کند **اذریون** لفظ فارسیست یعنی اذرگون و آن نوعی از قحوان است و گرم و خشک در دویم در دل گمن از نافع بود و در وی قوت تریاقیست و ریشهای شش و جگر و معده را نیکو بود و منی بیفزاید **ارماک ارطال** نیز گویند و آن چوبیست خوشبو چون قرفه از یمن خیزد طبیعت آن شیخ الرئیس فرموده که گرم است در دویم و خشک است در اول و ارجیحا فص کفته در وی قبض و تخفیف بود و آن مقوی دل و دماغ و جمیع احشا است و آن منور کننده ارواح است و یاری میدهد افعال جمیع قوی را **ارز** بفارسی برنج بهندی چاول و آن سرد و خشک است در دویم و گویند معتدل است و شیخ الرئیس گفته گرم است در اول و خشک است در دویم و آن با شیر منی را بیفزاید و بدن را فربه کند و مقوی حرارت غریزی است و عمر را زیاده میکند و از تجربه است که مختار حکماء هند است و براکل او باد و غایط و بول کم است **اسطوخودوس**

معني آن يعني موقف الارواح واو از جزيره سنگاديس خيزد و بفارسي شاه فوم
رومي طبيعت آن گرمست در درجه اول و خشکست در دويم واو مسهل مره سودا
و بلغم لزج از سر و دلست و مفرح و مقوي جميع اعضاي باطنيست و در تقويت
دل و تيز کننده فکر ناديدا ست و دافع جميع سموم مشروبه است **آس** بفارسي مورد
طبيعت او سردست در اول و خشکست در دويم و شيخ الرئيس فرموده که مرکب
القوايست واو مقوي دل و معده بود و خفقان را زايل کند و جهت گزندگي
عقرب و رتيلا نافع بود واو جهت قبض و عطريه ملايم روح است و حنين مبارد
روح را و نافع است دل را **درشن** بفارسي وواله بهندوي جير گويند طبيعت آن جالينوس
گويد در گرمي و سردي معتدلست و حنين گويد گرم بود در اول و خشک بود در
دويم واو خفقان را سود دهد و قوت دل بخشد و جگر ضعيف را نافع بود و شيوه
را زايل کند و مني بيفزايد و با شراب جوشانيده يا خيسانيده جهت گزندگي
جانوران نافع بود و زود هضم کند بعطريه ملايم جوهر روح است **اظفار الطيب**
بفارسي ناخن ديو بهندوي نکه گويند و آن گرم و خشکست در دويم و ماسرجويه نام
حکيم گويد در سويم واو اختناق رحم و خفقان و درد معده و جگر را نافع بود
افيون بفارسي ترياک بهندوي افيم گويند واو سرد است در درجه چهارم و خشک
است در درجه سويم واو مخدر و مسکن جميع اوجاع بود بدين جهت مقوي باشد و
بگرمي عارضي او سردي از دل دور کند و حافظ بدن باشد و از هواي بد و وباء
نگاه دارد **افعي** ابن بيطار گفته جماعه بودند که گوشت افعي ميخورده اند و عمر
ايشان دراز شده و ميگويد يکي را من ديدم مداومت باکل گوشت افعي مينمود

وعمراو

وعمراو متجاوز از صد و بيست سال بود و ابلاقي ميگويد مداومت بگوشت افعي جواني
را نگاه دارد و بقراط گفته که هر کس که گوشت افعي را بخورد ايمن از امراض صعب شود
و ديسقوريدوس گفته خوردن گوشت افعي نور باصره را تيز کند و درد استخوان و
عصب را نافع بود و شيخ الرئيس فرموده تقويت قوي کند و حفظ جواني و حواس
مينمايد بفارسي سپند و بهندوي اسپند در خواص آن جالينوس گفته هرگاه
که آويزند در منزلي حفظ صحت اهل منزل کند و صاحب تذکره گفته که اگر سپند را
در خرقه صوف سرخ ببندند و از سر خود بياويزند افاده قبول محبت ميکند در جميع
ناس و مسهل سودا و دافع بخارات سوداوي از دلست و پاک ميکند خون دل را و مسکر
است خوردن او جهت مفاصل مجربست **آمله** بپارسي بهندوي آمله گويند و آن سرد
است در دويم و گويند در اول و خشکست در دويم و بعضي گويند گرمست و آن
مقوي معده و مقعد و اعصاب و دل بود و سودا و بلغم را براند و نهايت مقوي و
مفرح قلبست و حفظ ذهن کند و او را برانگيزاند و مداومت او عمر را زياده کند
و فهم را تيز و مهيج باه است و وسواس سوداوي را نافع و جواني نگاه دارد و از
پير نميکند و دل را پاک و فهم را ذکي ميکند و اطفاي حرارت دل مينمايد و خون
دل را صاف سازد و او از ادويه فاضل است يعني هر او را خاصيتي عجيبست در قوت
دل **انبرباريس** بپارسي زرشک گويند و بهندوي جرک و آن سرد و خشکست در
دويم مقوي معده و دل و جگر و جگر گرم را بسيار نافع و معده ضعيف را قوي
کند **انفحه** بپارسي پنير مايه گويند طبيعت جميع پنيرمايها گرم و خشکست و در مجموع
ايشان ترياقي هست اما در ادويه تفريح داخل نيستند و مقوي قلب اند **ابريسم** [illegible]

آسمانکون و معنی ایرسا قوس الله و قوس قزح نیز گویند وآن گرم و خشک است در سیوم
اندروماقس گوید که سودمند بود جهت جلاب هرچ کننده و ادویه سمیه را و خلط
بد از دل و حوالی آن پاک کند و خون آنرا صاف نماید و مقوی حرارت غریزی و
دلست بقراط و جالینوس گفته اند که اگر کسی هر روز یکدرم از ایرسا بخورد
حفظ صحت آن نماید و مدت حیات و یا سرکه خوردن کم نزدیکی هوام را مفید
است و بوی او مقوی دماغست و هرگاه او را در شراب غشته سازند زود مست
سازد و بقراط فرموده که در هر ماه هر آنکسی که دو دفعه از ایرسا بخورد حفظ صحت
حرف الباء بدن نماید و قوت آن زیاده شود **حرف الباء بادرنجبویه** اسم فارسیست معرب
و معنی آن اترجی الرایحه است بشیرازی بالنکو و آن گرم و خشکست در دویم
نافع بود جهت تپهای سوداوی و مفتح سده دماغست و قوت دل و دماغ و جگر
را حید بود و مفرح تامست و در تقویه دل و تفریح آن نظیر ندارد و ذهن را صافی
و تیز میکند و از خواص جلیله او آنست که بگیرند او را با برگ و تخم و بیخ و شاخ
تماماً و خشک کرده در خرقه کنند و با ابریشم محکم نمایند و در جیب یا سر نگاه دارد مادام
که با خود نگاه داشته باشد هر کس که او را به بیند دوست و محبوب خود گیرد و او را
محبوب و مقبول قلوب گردد و دایم شادمان باشد و تا آن بود نشاط و سرور
و خوشحالی کند او را و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بغایت مجربست و بکرات
مرات امتحان کرده ام و جهت خفقان سوداوی و خفقانی که از بلغم سوخته
بود بغایت نافع باشد و این را بعربی مفرح القلبی نامند و جمیع اعضا را
مقوی است و مسهل خفی است که بخارات سوداء دل و روح را دفع میکند

و خون دل را صاف مینماید و شیخ الرئیس فرموده که مقوی حرارت غریزیست رازی گفته
غم و وحشت را زایل گرداند و جمیع علل سوداوی و بلغمی را نافعست و نیز غریب عجیب
است **بادروج** بفارسی تره خراسانی و آن نوعی از ریحان کوهیست که در اصل
کوه بسیار روید طبیعت آن گرم در دویم و خشکست در اول و گویند رطوبت فضلی در و
هست و او از ادویه قلبی است و مفرح آنست باه برانگیزاند اگر بر گزندگی زنبور
و عقرب ضماد کنند نافع بود شریف گوید عجیب آنست که چون او را بخاییده در
آفتاب نهند کرم از آن تولد کند **بچناک** لفظ هندیست میر بهاء الدوله در کتاب
خلاصة التجارب آورده است که آن زهریست قوی حکمای هندوستان بخوردن
آن ادویه سمیه می کنند تا حفظ ارواح و قوی کند و امراض غریبه و خوخه را دفع
نماید و حکمای هند جهت زیادتی عمر این زهر را به ۳ نوع میخورند یکی آنکه سمیت با فسون
می بندند و این بجز جوکیان کم کسی داند و اگر افسون برو نخوانند هر کس نتواند
خورد و هیچ مضرت از آن نه بینند و این طریق اعتماد را نشاید بالجمله کم افسون
را بدست آوردن شرط بسیار است مثل درست خواندن و از اوستاد و پیر
شنیدن و رخصت اوستاد حاصل کردن و آزمودن و قوت سم را شناختن
بلکه تسخیری در آن باب حاصل کردن و حفظ آنکه هر سمی را که بستند هرگاه که خواهند
باز با فسون دیگری توان گشود و سمیت آن را بحرکت آوردن اگر چه مدتها بران
گذشته باشد و اگر کسی را خصمی دانا باشد و بران مطلع شود و باشد که آنرا
بحرکت آورد و مراعات این جمله مشکلست نوع دویم آنکه آنرا به تریاقات مناسب
بکشند و اندک اندک میخورند تا بمقدار نافع رسد و این طریق بس معتمد بود نوع سیوم

اندک اندک از خالص آن میخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بمدتها و حد
بمقدار مضرت آن نرسانند و این حکم چند عادت شده باشد مضرت نکند و قوة
عظیم بخشد اگر خواهند بتدریج زیاده هم میتوان خورد و طریق اسلم انست
که او را تریاقی داخل ساختم خوردن آنرا عادت کنند و اندک اندک از تریاق
آن کم می کنند چنانچه عادت شود که از خالص آن توانند خورد و بعضی جوکیان
مقدار یکمثقال ازین هر روز عادة کرده اند و در دهلی سیدی عادت
خوردن بچناک کرده بود چنانچه هر روز یکمثقال خوردی و مست شدی
و چنان فربه شده بود که از حرکات عاجز بود و شکنها در گوشت و پوست
او پیدا شده بود چون از سکر باز می آمد طعام بسیار چرب بسیار خوردی
و مباشرت کردی و عمری طویل یافت سلامت احوال و قوة حواس و الا که
حکماء هند هر سمی را که می کشند که می خواهند بخورند او را به تریاقی خاص سختی
کرده سفوف میسازند و آنرا رس میخوانند اما قانون خوردن رس بچناک
و بیش آن چنانست که ابتدای خوردن آن بقدر نصف ماش کنند مبرود
مزاج بر باشند و محرور مزاج را بر طعام خالص نخود جفته برنج بگذارند بعد
از آن بتدریج اندک اندک زیاده میکنند تا سالی تا نخود اندک سد و حد تپها
ازین تجاوز نکنند و اگر در اوایل مقدار مقرر هر روز احتمال نکنند یک روز در
میان خورد تا طبع نرنجد و آهسته خو کنند و باید که در اوقات مداومت نماید
کاهی پا زهر و جدوار و امثال اینها نیز بنوشد و مدتی حذر کنند از چیزهایی که سم
است اینها را یعنی بچناک و جدوار را در حرکت می آورند مثل کنجد و جوز و نارجیل

و همچنین

11

و همچنین از چیزهای که بخاصیت آن مضر اند چون خروس و بادنجان و همچنین از چیز
های که سمیة آن بدرجه میرسانند مثل خمر و عسل و سایر شیرینها و چیزهای سخت گرم
و همچنین از چیزهای که فی الجمله مانع منفعت و شکننده قوت آنند مثل
ترشیهای سخت ترش و چیزهای حریف و تیز و هرگاه که عادة مستقیم و نیکو
شده باشد استعمال اینها از زیاده مضرتی نباشد و صیر بهاء الدولة میگوید
که مرا هفت سال درد شکم سخت بود و هر علاجی که میکردم مفید نمی افتاد
حضرت که استاد من بود فرمود که مداومت بر خوردن بچناک کن چون
هفت ماه خوردم درد بالکل برطرف شد بعد از آن هر چیز که ازین میوها میخوردم
مضرت نمیرسانید و بعد العادة میوهای که سخت شیرین نباشند و چیزها
که سخت ترش نباشند و حلوات شیرین مردم گرم و خشک مزاج را نافع بود و
ترشی جمله سردیها مردم سوء مزاج را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج را میوه
های شیرین موافق آید و ترشیها و سردیها مضر آید و مردم گرم و تر مزاج را
از هر میوه های اندک اندک جایز بود و باید که رس خواران از حرکت عنیفه و توطن
در مواضع گرم و تر و حذر گرما و آفتاب از تخیلات مفرط و ادویه قویه مسهله و
غیر مسهله و فصد و حجامت و اکثر استفراغات و جوع و عطش مفرط حذر کنند
و طعامهای چرب و نرم خورند بتخصیص شیر و برنج که غذا موافق است
را و همچنین طعامهای سرد عنبها و گوسفند و دنبه و بادام و گوشتهای چرب و
جوان و ز امتلا بر حذر باشند و در وقت گرما غسل با آب گرم کردن و در سرما
کاهی بگرمابه معتدل در آمدن لحظ خالب بود و از مباشرت مدتها حذر

حریف

آن و آن نباتی است که در دریای شوری شود و در جای خود نرم است و چون بیرون
می آرند و هوا بدو رسد بسته میشود و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در
سیوم و بعضی گفته اند گرم است و آنرا سوخته کوفته شسته استعمال میکنند و آن مقوی
قلب و مفرح آنست و منور میکند جمیع ارواح و مقوی حرارت غریزیست بخاصیته
بذر الریحان آن تخم ریحان گرم و خشک است گویند معتدلست مقوی حرارت غریزی
است و در حبس رفتن نفس از تو اثر است و تقویت اعضا و احشای بخشد و
تبری گفته سرد است بطیخ بفارسی خربوزه و طبیعت آن شیر تر است هر که شیرین
رسیده که او گرم است در خواص و حکما ده چیز را اثبات کرده اند یکی طعام
است ۲ شراب ۳ میوه ۴ حلواه ۵ ریحان ۶ سنون انسانی ۷ منقی مثانه ۸
منقی بشره و می افروز دلشره را جهت تقویت حرارت غریزی ۹ مسمن است ۱۰
بوی دهن را خوش می کند و چون میل آن ز بالطبع با و بسیار است بدین جهت
حافظ صحت و مقوی ارواح است بلادر بیونانی انقردیا و بهندوی بهلاوه
گویند و آن گرم و خشک است در چهارم و مقوی حافظه است و ذهن را صافی و
تیز میکند و او از جمله سموم قتاله است لیکن حکماء هند گاهی جهت دفع امراض
صعب انداختن پوست بدن میخورند و مذهب ایشان آنست که پیری در پوست
پیدا میشود چنانچه در مار ظاهر است چون مار پوست می اندازد و تازه و جوان
میگردد و همین طریق است در انسان و طریق خوردن او آنست که بلادر و کنجد کوفته
کنده ناکنده را با هم در کیسه پاویزند چنانچه پوشیده شود پس در هاون با هم سحق
کنند و در آن حین احتیاط کنند که قبل از خلط با کنجد دست بروغن او آلوده

اولی بود و افراط آن بنهایت مضر بود و مداومت بسیار مضرت نکند بلکه در آخر
قوة عظیم در آن باب حاصل آید و باید دانستن که خوردن رس و اشیای ابتدا
از سمیات جهة دفع مرض آن کند و نیز چون مرض قرار یافت و ماده ساکن شد
تحلیل نیکوتر بود و انتقال بمرض دیگر نکند و چون ماده گرم و رقیق و تازه بود لکن
که بعضو دیگر نبرد و از آن مستعد رسد نرسد و عادت بحیثیتی که ضرر اکثر سموم
نهوش و عضها را دفع کند بندق فستقی بهندوی کین والی گویند و آن گرم
است در اول و معتدلست در تری و خشکی شیخ الرئیس فرموده گرم است در اول و
معتدلست که مفرح غرفت جهة آنکه مسهل مسهل جوهر سوداست از دل و دماغ و
جمیع بدن و محلل رطوبات نفخ بود بسر بفارسی غوره خرما اول ظهور او را طلع
می گویند بعد از آن بلح بعد از آن بسر بعد از آن رطب و حکما گفته اند والبلح فی
النخل بمنزلة الحصرم فی الکرم بدانکه شیره و رطب هر دو مقوی حرارت غریزی
اند طبیعت بسر گرم است در درجه اول و خشک در درجه ثانی و قرشی و صاحب
اختیارات گفته اند که سرد و خشک است و او مسکن التهابست با حفظ حرارت
غریزی و جالینوس گفته چون در شراب بسر نقل کنند زود مست کنند بسباسه
بفارسی نیز باز بهندوی جوتری گویند و آن گرم و خشک است در اول و گویند
در دویم و گویند معتدلست و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارتی در وی
هست مقوی معده و جگر و حرارت غریزیست و محلل نفخ است و منی بیفزاید و
باه را قوة دهد بید بفارسی خوبکی بهندوی خونکه و پوالی نیز گویند در منافع
ارسطاطالیس گفته که بید و مرجان یکی اند غیر آنکه مرجان بیخ آنست و بید شاخ

نشود و بینی را نیز از بوی آن حفظ کنند تا ورم نکند چون خلط و مزاج یافت ثلث
یکی را شربت سازند تا هفته هر روز و بیشتر اگر طبع کمتر احتمال کند کمتر خورند اگر
هر روز احتمال نکند یکروز در میان خورند و بعد از یک هفته یک ضعف بخورند و هفته
سیوم دو ثلث و هفته چهارم تمام خورند تا چهل روز از این زیاده نرسانند
آنگاه اگر از و منفعت یابند کفایت باشد فبها و الا زیاده کنند چله دیگر تا دو
بلاد برسانند و چله سیوم سه بلاد روز این نگذارند و قانون پرهیز این قریب است
بقانون بجنیک اما روغن جوز و کنجد و شیرینها باین غایت نافع آید و چیزهای
شور و ترش و تیز و لبنیات هم مضر اند و میوه‌ها و حبوبات و تره‌ها نفع او از
قبل عادت تمام است **بلابج** شکوفه بید بلخی که در فارسی بید مشک گویند و
بهرام نام مریخ است و بهرامک تصغیر اوست و معرب او بهرامج است و طور این
نام جهة تشبیه رنگ نامیده اند طبیعت او گویند گرم و خشک است در اول و گویند
سرد و خشک است و صاحب منهاج گفته که معتدل است و شیخ الرئیس گفته که مقوی
حرارت غریزیت و محلل بادهای غلیظ از سر و شریف گفته مقوی دماغ و منع
موادی کند از سر و او حافظ صحت است و صاحب تذکره گفته که مقوی دلست
شما گو شربا گو عرق او لطیف است و دافع تپ حرارت دلست **[illegible]** دوای
هندیست و آن دو نوع است سفید و سیاه سفید آن بسیار است و سیاه
آن کم یاب چون بیابند تخم او با کنجد سیاه و شکر سفید کوفته سفوف سازند قوت
او چون فیل شود و عمر او طویل گردد و حواس ظاهری و باطنی او قوی بود و جمیع
امراض دفع کند خصوصاً مرضهای مزمن را و همت حفظ جوانی نماید و باه برانگیزاند

و حافظ

۱۳

و حافظ صحت باشد **بهمن** اسم فارسیست و آن دو نوع است سرخ و سفید و بهترین
آن سفید بود که آنرا شاه بهمن گویند طبیعت آن گرم و خشک در درجه دویم
و شیخ گفته گرم است در دویم و تر است در اول خفقانرا نافع بود و دلرا قوت
دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و در تقویه دل بی نظیر و مقوی حرارت
غریزیت و مربی او مقوی قلب و مفرح و مقوی و منعظ بود و تقویه حرارت
غریزی و رطوبت اصلی نماید و [illegible] **بیضه** فارسی خایه مرغ و زرده آن فاضل
بود و بهترین آن نیمبرشت است و صنعت آن آنست که اگر با پوست بود در دیگ آب
جوشان اندازند و سیصد بار شمرند اگر بی پوست بود صد بار و طبیعت زرده
آن گرم و تر بود و سفیدی آن سرد و تر و با هم معتدل بوند در گرمی و سردی و تر
بوند و زردی آن غذای قلبی است و قوت آنرا زیاده کند و خونی لایق دل از و
حاصل شود و باه برانگیزد و آنچه چون خام گزندگی مار را نافع بود و حکمای هند برین
اند که خایه مرغ سیاه چهل روز خام هر که بناشتا بیاشامد قوت پیلی در وجود
یابد و در زردی آن ۳ خاصیت است یکی آنکه در حال بخون مستحیل میشود دوم
آنکه فضله ندارد سیوم آنکه خون موافق قلب حاصل میشود و نیمبرشت او مسمن است
و مقوی حرارت غریزی و جوهر روح که تحلیل یافته باشد برای زیاده کردن
او هیچ چیز بهتر از بیضه نیمبرشت نیست **حرف التاء [illegible]** هندوی تنبول و
پان گویند و آن سرد است در اول و خشک است در دویم و شریف گوید در اول
و آن قوت جگر ضعیف میدهد چون بخورند بعد از آن آب ننوشند نفس را خوش کند
و وحشت را زایل کرده اند و اهل هند معوض خمر بعد از طعام تنبول میخورند و آن

حرف التاء

مفرح بود و غم را زایل کرداند و آن خرنبه است و آنرا با یک و کته و فوفل میخورند
و بعضی قرنفل و هیل و مشک و کافور اضافه نمایند و جهت بزرگان آنک آنرا از زر و ایند
سازند و آن موافق دولت و نیز خسرو علیه الرحمة در تعریف او در قران السعدین
فرموده مثنوی بیره تنبول که صد برگ نیست ۛ چون گل صد برگ جدا آید بدست
نادره برگی ز گلی بوستان ۛ خوشترین میوه هندوستان ۛ ظرفه نباتی که گسسته
زبیخ ۛ از پی شیماه بود تازه تر ۛ بارک و در رگ نه نتانی زخون ۛ زیادار خون
او خون بیرون ۛ کس نخورد خورده دندان کس ۛ انکه نتوان خورد همین باد و بست
بس ۛ سیر خورد گرسنه در دم شود ۛ گرسنه را گر سیری کم بود ۛ خوردن آن
بوی دهن کم کند ۛ سستی دندان هم محکم کند ۛ تیز چو گوش فرس تیز خنجر
صورت و معنی بمثل هر دو تیز ۛ ایمنی است از برص و از جذام ۛ قول
نبی رفته علیه السلام ۛ و در حدیث صحیح از سرور کاینات منقولست و هو هذا
لا ورق الاشل اذن الفرس لرفع الناس فی جذام والبرص بلتن تبن
بفارسی کاه جو و دود او دافع وبا است و مداومت آن منع و دفع سموم از بدن
میکند و دفع امراض مزمن مینماید تفاح بفارسی سیب گویند طبیعت رسیده و مزه
آن معتدلست و شیرین آن گرم و تر و ترش آن سرد و خشک است و آن مقوی
قلب و مفرح بغایت و روح را لطیف میکند و سموم را دافع است و شراب او جهة
گزندگی عقرب هر زهر گرم که باشد نافع بود و بوی آن تقویت ارواح و دماغ
می بخشد و مربای آن غشی و ضعف قلب و خفقان را نافع است و شیخ الرئیس فرموده
که سیب سرد و خشک است در درجه اول و او را خاصیت عظیم است در تفریح و

تقویه

تقویت قلب او غذاء روح است و خوبی که از و حاصل میشود روح آن بلق
بسیارست و مقوی حرارت غریزی و او غذای دوای ذو الخاصیة است بخور
شراب مقاومت با جمیع زهرها میکند تمر هندی هندی املی گویند و آن سرد و تر
است در سیوم و شیخ الرئیس فرموده سرد و خشک است در سیوم اما در وی رطوبت
فضلیست قی و تشنگی و تب و غثی و کرب را نافع و او مسهل اخلاط محترقه جید
و خفقان را سود دارد و او مقوی قلب و منقی و مفرح است تین بفارسی
انجیر گویند و او گرم و تر است در درجه اول و آن مقوی حرارت غریزیست و محلل
باد و مقوی جگر و باه است و جالینوس گفته که از فواکه هیچ چیز بهتر از انجیر نیست
و او دافع فضول عفنه و فربهی آورد و خوردن او ایمنی بخشد از سموم و این
حرف الثا مولف گفته که در وقت نوح علیه السلام جمیع درختها خراب شدند الا انجیر و
مع را نافع است و انفاظ می آرد حرف الثاء ثوم بفارسی سیر و بهندی
لهسن گویند او گرم و خشک در سیوم و نجیب الدین گفته در چهارم و آن مقوی
حرارت غریزی است خصوصا مشایخ و سرد مزاجرا و حافظ صحت این
هردو است و نجیب الدین گفته که سیر بدنرا گرم میسازد گرمی تشبیه بحرارت
غریزی و این بهترین خاصیت اوست و دافع جمیع سمومست خصوصا گوی
او و آب گرگوش را نافع و جهة گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و
حرف الجیم عرس و عقرب دافع و مقوی باه بود و منی افزاید حرف الجیم جدوار عربی
بعضی ماه فرفین هندی نربسی گویند و بهترین آن خطائی نفسجی است و او
دافع هر زهریست اگر با تریاق فاروق مقاومت نتواند کرد و جهة گزیدگی

عقرب نیم مثقال بنوشند نافع بود و خوردن او مجموع دردهارا نیز تند کرد
که ضعف دل و خفقان باشد هر روز نیم درم بجلاب شراب بخورد دل را بغایت
قوت دهد بعد تفریح آن نظیر ندارد معده را با عام خوردن آن از وبا خلاص کند
واین منع عفونت میکند و جمیع حکمای برین اند که اگر این مفرد لیست که
جمیع خواص تریاق فاروق در وهست باشی زاید و در تقویت باه اثری عظیم
داد و حکمای هندی برین اند که درین دارو صد و بیست خاصیت است شیخ
الرئیس فرموده که طبیعت این گرم و خشک است در سیوم و او مفرح و مقوی اعظم
و مقوی حرارت غریزی چوبچینی حقیقی در تعریف او گفته شعر حکیم الم ابر
این بیخ چینی ؛ دوای درد جان ناتوان کرد ؛ بلطف چو عارا آب حیوان
درختی بیخ چینی را امکان کرد ؛ درختی که آب او آب حیات است ؛ نشاید صفت
طوبی را بیانکرد ؛ بدانکه بیخ چینی چندان فضول آید که زبان از وصف او
عاجز است اما اندکی از بسیاری بیان کنیم تا مشتی از خرواری نشان دهد
آنکه کینه و استسقا و مالیخولیا و برص و جذام و لقوه و فالج و کنکو و
مفاصل و قرح و شورش مقعد و عرق النسا و تپ ربع و جرب و حکه و بواسیر و
داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و اکثر امراض مزمن و امراضی که از سوداء و
بلغم بهم رسیده باشد و وزن چوبچینی جمیع اینها را نافع و طریق خوردن او انست
اول تنقیه بدن کنند و خوراک چوبچینی یکصد و شصت مثقالست هر روز هشت
مثقال در دو من آب تازه بجوشانند تا سه چهار یک بماند پس دیگ را
صبح و شام نزدیک خود آورد و چادر بر سر کشد و بخار بر روی و گلوی خود گیرد

ویک

ویکپیاله و نیم از ان آب بحکم بیاشامند و در محل گرم و نرم آسایش کنند
بنوعی که عرق کامل کند غذا در ان ایام نخود آب یا گوشت مرغ جوان فربه
خورد اگر خواهد دانه چند ماش مقشر و برنج در ان کنند و نمک اصلا نکنند البته
و همچنین جماع نکنند و آخر روز شربت کاسنی یا شربت بالنکو و شربت نبات
و قند با گلاب عرق ارزیانه و تخم ریحان یا بالنکو بنوشند و هر روز چنین عمل
آرند و ان ثفل را نگاه دارند و این سه چهار یک آب را در یک شبانروز صرف
نمایند تا بیست روز بگذرد و بعد از بیست و یکم ثفل هر روز بطریق معهود صبح
و شام بجوشانند و دو بار بخار بگیرد و بغیر ازین آب دیگر نخورد و البته نمک نخورد
و جماع نکند و از باد خود را نگاهدارد و آن ثفل بار ثانی را نیز نگاهدارد که دوای
سر اقرع است و بعد از خوردن چوبچینی یک اربعین باید که از سفیدی و ترشی و
سردی و جماع پرهیز کنند و هیچ دوائی در تقویت قلب و ارواح و صاف خون
و تقویت اعضای رئیسه بهتر از چوبچینی نیست و بیش ازین درین رساله بیان نتوان کرد
جوز ماثل بهندی دهاتوره حکمای هند برین متفق اند که عداوت آن معلوم است
و حافظ صحت و دافع امراض و طبیعت او سرد است در چهارم و تر است در اول
داو بجد تر مقوی قلب است و چون در شراب یکبیخ هندستی زیاده کنند و طریق
خوردنش دخول است یکی آنکه حرف انرا عادت میکنند بطریق افیون دویم آنکه
ادویه مقویه بان ضم می کنند چنانچه جز غالب این باشد و اینچنین انفع و شیر بیا
و چرسه با این بسیار خوب آید و ترکیب اینها حافظ صحت و حب الشعارات که
در باب مرکبات ذکر خواهد آمد ان شاء الله جوز بوا بهندی جا فل و آن گرم و خشکست

حرف الحا

درسیوم و بوی دهن خوش کند و قوت جگر و معده دهد خصوصاً فم معده را و قوت
باه بیفزاید و مقوی حرارت غریزیت و سپرز را تقویه بخشد و استسقاء
لحمی را نافع حرف الحا حجر التیس پادزهر حیوانی است آن از گوزن حاصل
میشود و خوراک مخلص و مار است پادزهر یعنی پازهر و معرب فادزهر
است عوا و را تریاق فاروق طبیعی خوانند و چون او را آب را از زبانه سوده
بر گزیدگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن خلاص دهد و سوده
بود جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع و شربت او جهت گزندگی
جانوران و سمهاء نباتی و حیوانی و معدنی و خوردن و طلا کردن و دفع
سمهاء دوازده حبه بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت اعضا دائمی
و هر کس هر روز نیم دانگ بخورد ایمن بود از همه آفتها و زهرها و محروری مزاج
را سود دهد بود بواسطه آنکه بخاصیت میکند و لطیفت و طبیعت او نیست
گرمست و جهت تقویه حرارت غریزی و قلبی باز آوردن جوانی در اینه روز
و ٣٣ روز و بعضی هفت روز هر روز یک دانگ بگلاب و نبات سوده چنان نوشد که
بدندان نرسد بواسطه آنکه بخاصیت دندان را می پوساند و دران روزها بغیر
غذا نخورد آب چیزی دیگر نخورند و آخر روز شربت نبات با تخم ریحان و گلاب بخورند
و شیخ الرئیس فرموده که او مقوی حرارت غریزیت و او مقاومت به سپ
میکند و جهت ضعف دل و نوشش مثقالی بگلاب سوده بنوشد دل او را قوی
سازد و صاحب تذکره گفته که جهت خفقان رعدم اگر بخورند نفع کامل بخشد
حجر ارمنی بفارسی گل ارمنی و آن دو نوع است یکی لاجوردی بود نوع دیگر

سرخ است بغایت طبیعت او گرم و خشک است در درجه اول مسهل سودا بود و
قوت اسهال او قوی تر از حجر لاجورد است چون مغسول بود قی و غثیان نیاورد
و مفرح و مقوی دل بخاصیتی که در وست بدن را از خلط سوداوی پاک میکند
و روح را از بخار سوداوی پاک میکند حجر الحیه و آن دو نوع است معدنی
و حیوانی و حیوانی از مار افعی گیرند و آنرا پادزهر و پادزهر مار مهره خوانند
و آن بلون مار بود و امتحان او آنست که در آب بیندازند در حرکت آید و آن
گزندگی مار و گزندگان دیگر را نافع بود و چون جهت زخم بیابان مند و بر جانور زدند
بهم بچسپاند و قوت دل می بخشد و شیخ الرئیس فرموده که اکثر اسم پادزهر عام هست
هر دوائی را که دافع زهر میکند و حفظ قوت روح مینماید پس تحقیق که
خاص است بحجری که او را حجر الحیه می نامند حجر البقر پادزهریست که از گاو
حاصل میشود و خاصیت آن چون پادزهر گوزنست حمص بفارسی نخود و بهندوی
چنه گویند و آن گرم و تر بود در اول و گویند خشک است در اول و منی بیفزاید و
باه بر انگیزد و لون را نیکو و صافی کرداند و مقوی حرارت غریزی و گزندگی
جانوران را نافع بود حرف الخاء خمر بفارسی شراب و بهندی مد گویند و او را نام
بسیار است و خاصیت از شراب انگوری چیزی نیست مزاج روح را و همه حرارت
غریزیت و او را افروخته میکرداند و جمیع بدن منتشر میسازد و نجیب الدین سمرقندی
گفته که شریعت غرا اسقاط از ما کرده که در کتب ذکر فواید شراب و گوشت خوک
کنم اگرچه اطباء متقدمین و متاخرین اثبات منفعت هر دو کرده اند اما از
برای کسانی که راضی اند بحیوة دنیا و بمنفعت جسد و صحت بدن یعنی نفس

حرف الخاء

مسرور و خوشحال میسازند و نشاط پیش از حد می آرد و دافع امراض مزمنه
معتدل و بدن را نگاه میدارد از امراض و حافظ صحت است و طبعه
تازه آن گرم و تر است و کهنه آن گرم و خشک است و شیخ الرئیس فرموده است
شعر در بسیارش مضرت ز اندک نیست · با اندک او منفعت بسیار است ·
حرف الدال دارچینی گرم و خشک در درجه سیوم و گویند در دویم و او در غایت حرف الدال
لطافت بود و مصلح عفونت باشد و مفرح قلب است و در وی تریاقی هست
و نفوطی تمام آرد و سده جگر بکشاید و قوت معده بدهد و زهرهای گزندگان
را نافع بود و اکل او قوت بدن را نگاه دارد و او هیچ فضله ندارد و مقوی حرارت
غریزی و مزیل امراض بارده است و شیخ الرئیس فرموده است که دارچینی
را در تفریح دل خاصیت قویست و معین اوست بعطریه دارشیشعان بعر
کاپهل برگ آن قویست و گویند گرم و خشک است و آن مقوی حرارت
غریزیست و تقویت اعصاب میکند و وسواس سوداوی را نافع بود و معده
را پاک کند دار فلفل هندوی پیپلی گویند و او گرم و خشک است در دویم و گویند
تر است در اول مرضهای سرد را نافع و مقوی حرارت غریزیست و مفرح
دل و سر و سینه را از اخلاط پاک میسازد و ریختن سرفه و نزلات را مفید و
مفتح سده جگر و مقوی معده است و ذهن را صاف و نیکو گرداند و باه را
زیاده کند و دافع زهر مار گزنده و زهر افعیست دجاج فارسی ماکیان
خانگی هندی مرغی گویند و او معتدلست در گرمی و سردی و دماغ را
زیاده کند و عقل بیفزاید و گزندگی جانوران پلید را نافع بود و چون

اورا بشکافند و همچنان گرم گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان زمان
بدل کنند بغایت نافع بود و منع سریان سم کند و مرغ غذا نافعست و منی را
زیاده کند و کسی را که لون او زرد بود و سبب آن معلوم نبود هفت روز یک
مرغ فربه با نان لطیف بخورد رنگ او بحال خود آید دراج گوشت او منی بیفزاید
و مقوی حرارت غریزیست و فهم را زیاده کند و مصلح ناقهانست درونج بهترین
او عقربی بود که از روم آرند و او گرم و خشک بود در سیوم و عیسی گوید در
دویم گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و خفقانی که از سردی باشد زایل
کند و بغایت تقویت دل بخشد و مفرح بود و تریاق جمیع زهرها باشد و آن زهر
در خواص او آورده است که چون یک قطره از وی اندرون خانه آویزند طاعون
در آنجا اثر نکند شعبان اندلسی گوید که مسخن دل و جگر و معده است و جهت
مالیخولیا بسیار نافع است و مصلح گرمی او کافور بود چون با آن یار کنند گرمی
او را کم کند و تفریح و تقویت دل بیشتر نماید و آن مقوی دل و حرارت غریزی
است چون با آب سیب بیاشامند در تفریح و تقویت دل بی نظیر بود و آب سیب
حرف الذال مصلح و مکسر حرارت اوست و جهت خفقان گرم با کافور نافع بود حرف الذال
ذهب بفارسی زر و هندوی سونا گویند طبیعت او معتدل و لطیف است و
نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت قلب نماید و سحاله او جهت دفع سودا
بغایت مفید بود و محلول او لطیفتر و قویتر از سحاله او بود و مقدار مستعمل از و
قیراطی بود دیسقوریدوس گوید سود مند بود جهت حزن دل و اندوه و غم
و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت سودا باشد نافع بود و او غلیظ

النفع بود در درد دل و فوس گوید بدن را فربه کند و قوت دهد و مقوی
اعضای اصلیست و گویند خاصیت او چون یاقوتست و مقوی حرارت
غریزی است و همچنین است نگاه داشتن طلا بالای حیته در کتاب فرح النفس
آورده اند که از خواص طلاست که تفریح عظیم می بخشد دل را هر وجه که باشد
خواه وارد شود بر طبیعت خواه بپوشد خواه منظور نظر او باشد بشرط تملیک
او و اگر در دیگی طبیخ کنند یا بیزه از طلا اندازند دران دیگ تا طبیخ تمام شود آن
مطبوخ بدن را قوت دهد علی العموم اگر در پیاله و شراب خورند دیر مستی آرد
و تملیک زر تازه سکه علاج جمیع امراض است خصوصا مرض افلاس که بد
ترین امراض است مرض مشخص و علاج مختصر

حرف الراء

حرف الراء و اوند بفارسی ریوند و ایر ریوند و آن بیخ ریباس چینی و خطائی است و شیخ گوید گرم است در سوم و خشک است در اول و گویند معتدلست و گویند گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و آن درد جگر را نافع بود و سموم و مضرت گزندگی جانوران را دافع بود و از ادویه جگر است یعنی دفع درد جگر کند و صلابت او و قوت جگر ضعیف را بدهد و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و شعبان اندلسی گوید مقوی اعضاء باطن است و رطوبات فاسد را خشک کرده اند **رازیانه** خراسانیان بادیان و هند سونف گویند و آن گرم و خشک است در دوم طبیخ او با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و آن سده سپرز و جگر کشاید و شریف گوید از قول فلاحه نبطی و او از قول آدم علیه السلام هر که تخم رازیانه یک درم با یک درم قند سفید سفوف سازد

وابتداء آمدن آفتاب بحمل تا آنکه برج سرطان رسد مداومت نماید در سالی
این سه ماه بخورد قطعاً مریض نشود البته اگرچه طبعی رسیده باشد و حواس او
جمیعاً صحیح و قوی شوند **راسن** دیلاز نجبیل شامی خوانند و نوعی بستانی
او فیلکوش بود و آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم و در وی رطوبت
فضلی هست شیخ الرئیس فرموده که نافع است جهت جمیع المفاصل و درد یکه از سردی
بود و مفرح دلست و مقوی آن و باه برانگیزد و لیقوریدوس گوید که گزندگی
جانوران را نافعست و مقوی حرارت غریزی و شیخ الرئیس فرموده که
در تفریح و تقویة دل عجیبیست بقراط فرموده که راسن اندوه و خشم را برطرف
کند **رطب** بفارسی خرما تازه مقوی حرارت غریزی و مسمن است و باه بر انگیزد
و ایلاقی گفته رطب مهیج حرارة غریزیست و از و خونی لطیف حاصل میگردد و
روح کثیر متین **رمان شیرین** بفارسی و در هندی انار گویند بهترین آن اطیب طعم
آن شیرین سرد بود در اول درجه و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود در اعتدال
خفقان را سود دهد بود و رازی گفته که اندک نفع در وی هست و گاه باشد که
نعوظ آرد و طبیعت ترش آن گرم و خشک و سرد بود در دوم و گویند معتدلست
در تری و خشکی و او خفقان را سود دهد و جلا دل نماید و جگر گرم را سود دهد
و آب او بابت جوع دل را ساکن بود و شربت او مقوی بدن و دل و روح
باشد و شیرین موافق مزاج روح است خصوصا روح طبعی را براق و نورانی میگرداند
سید اسمعیل گفته مقوی حرارت غریزی است صاحب حنوتی گفته آب انار شیرین با عنبر
ضعف جگر را بسیار مفید است بیادی باید داشت و فراموش نباید کرد و این

ازاسرارست باآنکه نافع دل ودماغ ومقوی این هردو است وزنار رادرمنع
تعفن اخلاط خاصیت بلیغ است **ریباس** قریبست خاصیت او بحماض
اترج واو نافعست خفقان حار را ومقوی دل کرم است وجگر کرم رانافع
بعد وروح طبعی را قوی کرداند وطبیعت او سرد وخشک است در دویم
حرارت دل نشاند ومستی بازدارد وخمار رادفع کند وطاعون ووبارا
نافع بود وقوت اشتها بدهد ومعده کرم وجگر کرم را مفید **الزاء زاغ** بعربی
غراب وبهندی بهر کانو گویند حکماء هند برین اند که مداومت خوردن کلاغ
سیاه بدنرا صحیح میدارد وعمر رابصد وبیست سال میرسانند واعتقاد فا
ازطایف این آنست که چون هرکسی هر روز ازان قلیه سازد وبانانی بخورد عمر
آنکس بهزار سال میرسانند ودر حرمت او اختلاف است **زرنباد** بهندی کچور گویند
کرم وخشک در دویم تا سیوم بدنرا فربه کند وکزندگی جانوران راسودمند تا
بحدی که بجدوار قریبست خاصیت او واو مفرح ومقوی دلست وازتریاقات
کبار است ازین جهت مقوی ارواح است خصوصاً روح طبعی را ومسهل سوداست
وسودمند بود جهت مرضهای سوداوی مثل خفقان وفساد فکر ووحشت وغم
وشیخ الرئیس فرموده در تقویه روح طبعی عجیب الفعل است ومقوی حرارت
غریزی ورایحه سیر وپیاز وشراب رازایل میسازد وتفریح وتقویت او بغایت
است وبسیار مناسب بجوهر روح **زراوند مدحرج** بفارسی زراوندگرد دان کرم در
دویم وخشک در سیوم نافع جهت وسواس سوداچون بیاشامند درد ودرم
ازجهت گزندگی جانوران موذی وادویه کشنده وجذب میلی وشوک وسهام نافعست

الزاء

زرنب بهندی برهمی گویند آن کرم وخشک بود در دویم وبغایت مفرح ومقوی
دل است مانند زرنباد وسبب عطریتی که در وهست وبتلطیف وقبضی که در معده
بود ومعده وجگر ضعیف راسودمند است **زعفران** بهندی کیسر بهترین
آن ایرانی شیری بود وهیچ چیز دربرابر این مفرح قلب نیست وبولس گوید کرم
درسیوم وخشک دراول مقوی احشا ولونرا نیکو کرداند ومقوی دل ومفرح
ومنور بود وباه انگیزد وسده جگر کشاید چون بشراب بیاشامند بغایت مستی زیاده
کند وتفریح بخشد تا بحدی که گاه باشد از غلبه فرح بدیوانگی شود واو مقوی دماغ
نیز باشد چون سه مثقال ازوی بیاشامند بکشد بتفریح بسیار وبسط روح واو
مقوی جوهر روح ومقوی ومنور وتقیین حیکر اند ارواح را جمیعاً ومقوی
حرارت غریزیست واو اعظم مفرحاتست وقرشی گفته که باشراب سرور ودعوت
است **زمرد** ارسطاطالیس گفته زمرد وزبرجد هردو یکجنس اند وخاصیت او آنست
که چون بیاشامند ازوی بقدر هشت جو بگلاب [illegible] از گزندگی جانوران زهردار
وسمها وکشنده خلاص یابند که پیش ازانکه زهر دروی عمل کند بیاشامند
ازمرگ خلاص بیابند وخون نریزد وپوست ریخته نگردد وبحث باید وزمرد جوهریست
شریف نفیس حجری معدنی که در حدود مصر در شرقی بلاد صعید در زمین سودان
خیزد وآن بانواعست وآنرا با خود داشتن هیبت بیفزاید واز وبا وجانوران
سمی سالم ماند وگویند چون چشم افعی بزمرد افتد چشم او بیرون جهد و
ضعف دلرا نافعست وهردو مقوی حرارت غریزی اند اکلاً وحفظاً و
ایشان هردو یکجنس اند اما مختلف اند بحسب اماکن وطبیعت ایشان مایل بحرارت

وسبوست است وشربته این یکقیراط است ومداومت نظر بدو کلال از چشم
دفع کند وچشم را روشن کرداند وارسطو حکما که او نافع است جذام را تیمی
کفته که داشتن خاتم زمرد فرح وسروری آرد وتسکین الم معده بخشد وداشتن
او مزیل صرع خصوصا صرع صبیان را **زنجبیل** هندی سونته کویند وآن
مقوی حرارت غریزیست ابن سمجون کفته که استعمال او فرح سردی رانی
کذارد که زود پیر شود وشیخ الرئیس کفته که حفظ را زیاده میسازد ونسیان را
دفع میکند وباصره را تیز میکرداند وطبیعة آن کرم در سیوم وخشک در
دویم ودر وی رطوبة فضلی هست که بدان مهیج باه است وجکر سرد ومعده
سرد را مفید **زیتون** هندی کو کویند استعمال روغن داخلا وخارجا
معمر است وشفا دهنده جمیع امراض است ودر تعریف او حق سبحانه وتعالی
فرموده است فانه من شجرة مبارکة وان مقوی معده بود واشتهاء طعام
آورد وقوت مجامعت او زیاده کند وطبیعت آن کرم تر بود ودر وی تریاقی هست
السین — هر چند کهنه شود بهتر باشد وقولنج را نافع بود **السین ساذج هندی** وآن برک
دارچینی هندی تیج وتمال پتر کویند وآن کرم در دویم وتر وکویند کرم
در سیوم وخشک در دویم معده وجکر را سود دهد ودرد جکر ومنی وورم سپرز
وروده را نافع ومقوی بدن وسمن ومره سودا را دفع کند به تحلیل ودرد
دل وخفقان را نافع ومقوی بدن ومفرح ومقوی قلب ومقوی حرارت
غریزی وعلاج خفقان است **سطاخیس در اندلس** او نفاره کویند وآن
نباتیست که در کوهها وسنکها وزمینهای خشن روید مانند فراسیون بود

و دفع

وخوشبو باشد وآن کرم وخشک در سیوم مره سودا را پاک کند ومالیخولیا وجمیع
مرضهای سودا ویرا سود دارد ومقوی قلب ونفس بخوابی را زایل کند وکزند
سک دیوانه را سود بخشد **سود کوفی** هندی هرتیه کویند واو کرم وخشک در
دویم ودر وی قبضی ولطفی هست که بدان مقوی ومفرح دل است ومقوی حرارت
غریزیست ورازی کوید که عقل را زیاده میکند وحسن لون است وحفظ را
زیاده میکند وذهن را تیز میسازد وسخن معده وجکراست وتقطیر بول
وضعف کرده ومثانه وسردی رحم وتیباه کهنه وبواسیر را عظیم نافع بود ودوا عضا
را قوت دهد **سفرجل** بفارسی آبی وبه کویند واو سرد وتر بود در آخر درجه اول
وکویند در سیوم وشیرین او را کویند معتدلست واو مقوی معده ودفع خمار
میکند وترشیی نشاند وبوی آن مقوی دل ودماغست ومقوی حرارت غریزی
وسرور میارد ونفس را ومنع بخار دماغ کند ومربا ورب وشربت او لطیف
از وست **سکر** بفارسی شکر وهندی کهانده کویند واو کرمست در آخر اول وتر در دویم
تر است در میان اول واو مقوی معده وجکراست ومفتح سده جکر وموافق
محرور ومبرود است باعتدال که دارد وازین جهت مقوی قلبست **سلیخه** بعر
کهیله کویند طبیعت وخواص او قریبست بدارچینی اما بلطافت او نیست واو مقوی
حرارت غریزیست وزهر افعی را دفع میکند ومزیل اورام درونست وآن کرم وخشک
در دویم وتبوغی کفته است در سیوم **سنا** بهر بوی تر ور کویند آن کرم وخشک
در اول مسهل مره صفرا وسودا بود واسحاق بن حنین کوید از قول بولس که او
سود مند بود جهة وسواس سوداوی ودل را از مره سودا پاک کند ودر کتب

حکماء هند است که هر که سنا را باین طریق بخورد که روز اول یکدرم بخورد و روز دویم
دو درم و روز سیوم سه درم با دوغ و بعد ازین باین مداومت نماید و این را از
دست ندهند تا سه ماه اگر پیر شده باشد از سر جوان شود و هیچ علت مبتلا
نگردد و حفظ صحت نماید و عمر او زیاده کند بشرط آنکه طعام بی نمک خورد و گویند
هر که سنا مکی دو درم هر روز با سه درم نبات بخورد دل او قوی شود و قوت باه افزاید
و باه او بسیار قوی شود و نورانی گردد **سنبل الطیب** بهندی جهر جالینوس گفته
است که گرم است در اول و خشک است در دویم و گویند در سیوم و او مفتح و محلل بود و
جگر و معده را نافع بود و مقوی دماغ باشد و خفقان را نافع بود و دل را
قوی گرداند و مفرح آن بود و مقوی حرارت غریزی و محلل اورام باطن است
و مقوی دماغست و غزل و سواس سوداویست و شیخ الرئیس فرموده که
مرکب فرنج است **سوسن** چهار نوع است یکی سفید آنرا آزاد گویند دویم ازرق
سیوم زرد چهارم آسمانگون و آنرا ایرسا گویند طبیعت سوسن گرم است در
اول و معتدلست در خشکی و تری و گزندگی جانوران را نافع خاصه عقرب و شیخ
الرئیس فرموده طبع سوسن آزاد نزدیک بزعفران و حکم آن نزدیک بحکم آن
و او آزاد و سیاه قلبی و تفریح بسیار درست و این بهتر از زعفران است
از جهة دل و غشی را از وانفع اشیا نیست و مقوی حرارت غریزیست محمود ابن
الیاس گفته که او اصلح اشیا است دل را از زعفران **سورنجان** جیش ابن
الحسن گفته گرم در سیوم و خشک است در دویم و بعضی گویند در سیوم و در او
قبضی بود و گویند سرد است در دویم و بالقوة و خاصیة مسهل بلغم و او

تریاق

تریاق مفاصل است و منصوری گفته منی را بیفزاید و مقوی حرارت غریزیست
سیماب بفارسی جیوه و بهندی پارا گویند حکماء هند سیماب را می کشند و
مداومت آن مینمایند و میگویند آن حفظ صحت میکند و جمیع علت و
زحمت می برد و گویند چون کسی صد درم تمام خورده باشد هیچ تیغ و تیری
برو کار نکند و زهر مار و کژدم و جمیع حیوانات موذی و سموم نباتی و کانی
بدو اثر نکند و قوت مباشرت برابر ده کس زیاده میشود و حواس ظاهری
و باطنی با قوت شود و اگر در جوانی مداومت نماید موی سفید نشود و اگر در
پیری مداومت کند موی سیاه برآید و گویند منافع این از حد حصر بیرونست از جمله
هضم طعام است و پیدا شدن اشتها برابر ده کس است و در پیری چنان بشره
تازه گرداند که گویا جوان شده و گویند چون مداومت بدان نماید عمر او زیاده
از عمر طبیعی نماید و مذهب ایشان است که میگویند عمر را بدویست و سیصد سال
میرسانند العلم عند الله و جمیع امراض مزمن چون مفاصل و جهوله وسن و سکو
و ضعیفی اعضا را دفع نماید و جمیع امراض بلغم و سودا و یرا نافع بود و دق را
مفید بود و زکام و نزله را نافع باشد و گویند که غنی از خوردن او مرد شود و
گویند که هیچ خودی و مردمکی برابر باین نمیتواند کرد و ترکیب این هیچ جیه گفته نمیشود
و ایشان سیماب را روح نامند و آنچه در مداومت آن میخورند مثل روغن گاو
و عسل و شکر و ماست تازه و دوغ تازه و فربه و کشنیز و زنجبیل تازه و نبوهان
و دراج کبوتر بچه چوزه مرغ حلوان گندم برنج انگور خرما خشک و آنچه از آن پرهیز
میکنند از خوردن کنجد و روغن او و بجده و کریلا و شلغم و ترب و سبزی و عدس

وماش ولوبیا وسرشف وخردل وکنجشک وماهی وکوشت کاو وخرکوش وآهو
شکاری وسرکه وطعام که دیر هضم شود وکوشت خرکوش هرکه تیز باشد ومیوهای
سرد ونفاخ وبادناک طریق کشتن سیماب بسیار است اما طریقی مجرب ذکر میشود
وآن آنست که بگیرد سیماب پانزده درم کبریت پنجدرم نوشادر بیکانی مثل
او هر سه بهم آس کرده در شیشه کنند وشیشه را بگل حکمت کیرند وبعدش
خشک کنند وبگل حکمت کیرد ودیک کلین رانیز کل حکمت کیرد اندرون او بریک
کنند وشیشه درمیان آن نهند وسرش محکم کنند وبر دیکدان نهند ودر زیر دیک آتش
اندک اندک کنند دو روز ویکشب پس بگذارد که تا دیک سرد شود پس دیک وشیشه
را بشکنند بطریق شنکرف شده باشد واین سیماب کشته است وبرابر دو برنج خوراک
اوست وبعضی تنها خورند وبعضی با مقویات آمیخته میخورند وآن مثل قرنفل
وبسباسه وعقرقرحا وزنجبیل وخصیة الثعلب ومشک وعنبر است وبذر البنج وکافور
ودرونج عقربی وجدوار وعسل اطه وعسل هلیله ومثل آنهاست سنبل درخت
هندیست وازان پنبه خودرنک حاصل میشود وآن چهار نوع است یکی آنکه کل او
سفید میشود چون عرق او بگیرند ومداومت بدان نمایند عمر دراز یابند واسرار
علوم بروکشف کردد نوع دویم کل او زرد میشود خاصیت او همانست باز یادتی
حافظه نوع سیوم کل او سیاه است وهرکس کل او را طله بخورد عمر دراز یابد و
از جمیع علت خلاص شود واین هرسه نوع کم یابست مکر حق تعالی بکسی عنایت
کند نوع چهارم سرخست وآن بسیار است وکلاب او اکر غنی بخورد قادر کردد و
هرکس بکلاب او مداومت کند وغیر از شیر برنج چیزی دیکر نخورد قوت او چون فیل

شود

حرف الشين ۲۲

شود وعمر دراز یابد الشین شقاقل وآن کزر دشتیست بهندوی دودال
کویند باه برانکیزد وشوق بیفزاید شیخ الرئیس فرموده که مقوی روح باشد واو
مسخن معده وجکر بود وجالینوس کفته طبیعت آن کرم وتر است وکویند کرم
کرم وخشکست ومربای آن بهتر است شونیز بعربی حب السودا وبفارسی سیاه دانه
ودر هندوی کلونجی کویند وآن کرم وخشک در درجه دویم وحضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرموده که حب السودا شفاء من کل داء الا السام ابن شهاب
کفته که سام موتست زبان از توصیف این عاجز است وشونیز خفقان
ووسواس سوداوی وجنونرا نافعست واخلاط فاسده را بکلی دفع کند
وحلوا ومعجون او مشهور است ومقوی حرارت غریزیست حرف الصاد صندل
در فارسی ودر هندوی چندن وآن دو نوع است سفید وسرخ نیکوترین آن مقاصری
سفید بود آن سرد است در سیوم وخشک در دویم درد سر کرم وخفقانرا که از
تپهای حاره عارض شده باشد وجکر کرم ومحروری مزاج را بغایت نافع و
مره صفرا را دفع کند ومفرح ومقوی قلب وچون محکوک کنند آنرا اندک حرارتی
در وی پیدا شود واکر بوی وسردی دلرا سود دارد وهر دو مفرح ومقوی قلب اند
اما سفید بیشتر است ومقوی حرارت غریزیست ودافع حرارت غریبست
وضعف معده را موافق است وچون با لوزه داخل سازند بوی آن وحرارت
غریبی آنرا دافع باشد وبدان جهت نیز مقوی حرارت اصلی بود وتبخیر او
دافع وبا وطاعون است الطاء طباشیر بهندوی بنسلوچن کویند و
آن مغز نی هندیست که آنرا بانس کویند واو سرد وخشک بود در سیوم وکویند

حرف الصاد

الطاء

در دویم و شیخ دمشقی گفته اند سرد است در دویم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس
فرموده که مرکب القوی است و آن قوت دل بخشد و تشنگی زایل کند و در تپهای
حاره و حصبه نافع بود و خفقان را که از حرارت بود دفع کند و توحش و
غم را نافع بود و غشی و کرب را دافع و او مفرح است و مقوی قلب است و تفریح
و تقویه او بغایت است و او مقوی و متین گرداننده روح است و چون
مزاج سرد خواهند که استعمال کنند با زعفران مخلوط سازند نافع بود **طین مختوم** در
باب پیدا شدن او اختلاف است اما اصح آنست که از یونان زمین میخیزد و شیخ الرئیس
گفته معتدل است در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی و در وی خاصیتی عجیب است در
تقویت قلب و تفریح آن و او تریاق مطلق است دفعات جمیع زهرها میکند و
مقدار ماخوذ او دو درم است جهة گزندگی جانوران کشنده مانند افعی و سگ
دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا سازند و خوردن او در زمان وبا دافع
وبا است و او زیاده میگرداند جوهر روح را مداومت آن مقوی و حافظ صحت
و قوی حواس است **طین ارمنی** و او سرد است در اول و خشک در دویم
جهة طاعون و وبا خوردن و طلا کردن نافع بود و گویند وقتیکه در ارمن زمین
وبائی عام شده بود چنانکه چند کس از معین مانده بودند بعد از تحقیق معلوم شد
که ایشان هر روز از زمین گل میخورده اند و این خواص از آنجا معلوم شد و جهة
تپهای وبائی با گلاب یا آب سرد نفع بسیار است و او حامی قلب است از جمیع
نکبات **حرف العین** **عسل** گرم و خشک در دویم و مقوی حرارت غریزی
است و معده و آتش نادیده منضج است و منع عفونت می کند و مقوی معده

حرف العین

وقوت

و قوت سامعه است و اصحاب امزجه بارده و پیران را جهة تقویت حرارت غریزی
نافع است و او مولد خون جید است در امزجه سرد خصوصا در زمستان و صاحب
اقرابادین گفته که از عجایب فعل اوست اینکه مرطب نیست با آب از جهة نفوذ
او ببدن و مجفف بدنست بدون آب و در محروری شکم را از جهة حدة جالی
و قابض میرود است از جهة تنفیذ او و او فواید کثیر است و حق سبحانه تعالی
در باب او فرموده فیه شفاء للناس و او گزندگی جانوران را نافع بود و او دافع
سم افیون و غطره سگ دیوانه بود و شهوة جماع را برانگیزد **عشر** هندوی
اگر بیند قلق از شیوع است سفید آن کمیاب بود اگر کسی بیابد در روز یکشنبه
باعث خوب ابتدا و صدقه دهد و بیخ و برگ و شاخ و گل او جمیعا بکوبد و هر
روز دو مثقال از آن بنوشد و طعام بغیر شیر برنج دیگر نخورد چون یکهفته مداومت
نموده باشد اگر ضعیف و پیر شده باشد بقوت جوانی باز آید بعد از سه هفته
زنان عاشق او شوند از کثرت قوت جماع و خوبی حسن و بعد از یکماه جمیع
امراض او برطرف شود و قوت عظیم در دل او پیدا شود و چون یکماه
بدان مداومت نموده باشد گویند بعمر طبیعی برسد و هر کس بیخ او با خود دارد
معزز و مکرم و با هیبت نماید و مقبول و مطبوع در پیش جمیع ناس شود و جمیع
مردمان مطیع او شوند **عنبر** در پیدا شدن او اختلاف است و بعضی گفته اند
روث دابه بحری است و بعضی گفته اند نباتیست که در قعر بحر میروید و دواب
بحری میخورند بعد از آن به ثفل می اندازند و شیخ الرئیس فرموده که گمان
منی آنست که چشمه ایست در دریا و بعضی گفته اند کف دریاست و آنچه بر آن سخن

اعتماد است آنست که عنبر از موم عسل زنبور خرا ابر ریزباد است که زنبور آنجا
شکوفه گلهای خوشبو میخورند و عسل میکنند و کثرت باران و سیل می اندازد
و عسل اندامی شوید و آن موم را موج بانیجانب می آرد و حرارت آفتاب او را
می گدازد امتحان عنبر آنست که ریزه شیشه بر آتش گذارند و عنبر را بر آن
دارند اگر تعلم گداخت بسیار خالص است و عنبر حل نمیشود مگر بروغن سوده نمیشود
مگر با نبات یا قند و انواع آن بسیار است و اجود آن اشهب خفیف الوزن
و آن گرم و خشک است در اول پیرانرا نافع بود و حواس و دماغ و دل را سود بخشد
و مقوی جمیع جوهر اعضا است خصوصاً اعضاء رئیسه و روح را تقویة عجیب است
و براق میکرداند و چون بشراب آمیزند زود مست میکرداند و قوت دل و دماغ
و حواس مفید بود و قوای قوی را مینجد و جوهر روح را می افزاید شیخ الرئیس
فرموده او را لطیف و براق و نورانی و متین می سازد روح دل را خصوصاً
روحهای دیگر را عموماً و مقوی حرارت غریزیست **عود** هندی اگر و انواع او
بسیار است شیخ الرئیس فرموده که بهترین ان مندلی بود پس قماری و
آن گرم و خشک است در دویم و ان مقوی احشا خصوصاً معده و اعصاب
دماغ و حواس و دل بود و مفرح آنست و احکام او قریب با حکام عنبر است
و مقوی حرارت غریزیست و نافع دماغ است اگر عطائی صبر فی شود در شناخت
عود و عنبر گفته سنگین سیاه و سخت می باید عود و سست و سبک و
سفید باید عنبر **حرف الغین** **غاریقون** دو نوع است نر و ماده بهترین آن
ماده بود که بغایة سفید و املس و سبک و سست باشد و آنچه نر بود بد باشد و

حرف الغین

آن گرم

و آن گرم است در اول و خشک است در دویم و گویند تر بود در دویم و وی منقی
فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود و او
مسهل اخلاط غلیظ مختلف است مانند سودا و بلغم و ضماد کردن بر گزندگان
که زهر ایشان سرد بود نافعست شیخ الرئیس فرموده که او بخاصیة تریاق
همه زهرهاست خصوصاً گزندگی افعی را و مقوی قلب است و مفرح آن
بخاصیة و مسهل اخلاط کدر و چون با خود دارند عقرب با او نزدیک نتواند شد
حرف الفاء **فادزهر** کانی در اصل لفظ فادزهر فارسی معرب است که پادزهر
باشد و هر دوائی که حافظ روح و مقوی آن و دفع مضرت سم کند انرا فادزهر
خوانند و آن مخصوص حجر التیس و خاصیت فادزهر کانی چون فادزهر حیوانی
است اما کیفیتها و ضعیف است و بهاء او قلیل **فاغیه** بفارسی گل حنا و
بهندی مهندی کی پهول گویند او معتدلست در گرمی و سردی و بوئیدن
آن مقوی دماغ و روح و بدان جهة مقوی قلب است **فاوانیا** عود صلیب
طبیعت او معتدلست و تلطیف و قبض و تخفیف روحست از ین جهة مقوی
روح دماغست و مسهل فضول آن و اسهال سودا و بلغم از جرم دماغ می نماید
و گویند مقوی روح و قلب است **فرخ الحمام** آن کبوتر بچه که انرا مخلف گویند
موسی بن میمون گفته که انماء حرارت غریزی میکند و مقوی او است و صاحب
تذکره موافق تراز و نیست و او سخن کرده و مقوی باه است و در خانه که کبوتر
باشد ایمن باشند اهل آنجا از خنبه و فالج و سکته و دوار و این از خواص بدیعت
فرنجمشک قرنفل دشتی مقوی حرارت غریزی و مقوی و مفرح دل بخاصیة

حرف الفاء

که درویست و اعانتی بر تقویت دل میکند بقوتی که در وی است و طبیعت او گرم
و خشک است در دویم و او را بفارسی قرنفل بستانی گویند و او سده دماغ
را کشاید و جهت خفقانی که از بلغم و سودا باشد نافع بود و دل و جگر را و
معده سرد را سود مند است فستق بفارسی پسته و در و عطریتی و قبضی و
لزوجتی است و او مفرح و مقوی قلب است و غذاء دل میشود و از و خونی حاصل
میشود که آن خون غذاء دل میشود و او از جمله تریاقات و مقوی حرارت غریزی
است و قوت معده و جگر و باه را زیاده میکند و نافع گزندگی هوام خصوصا
عقرب را و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دویم و بعضی گفته اند در سیوم
فضه بفارسی نقره و بهندوی روپه گویند طبیعت آن گرم و خشک است و
فعل او در تقویت ارواح چون یاقوت است و او مفرح روح و قوی میکرداند
روح او بدن را و ضعف بدن قلبی و غشی را نافعست و او اول مسحوق او
بکار میبرده اند و امروز ورق او بکار می برند و او منور میکند دل را و
روح را جمیعاً و منفعتش حرارت غریزیست الکلاً و مقوی ظاهر و باطن
است تملیکا و نافع خفقان را و مقوی دل و راحت است و موجب صفا و
رونق دلست و طعام در ظرف نقره خوردن و پختن مقوی معده است
مقدار ماخوذ از و یک دانگست فوفل بهندوی سپاری گویند و او در قوت
مانند صندل سفید می بود و او سرد و خشک و قابض است و قوت دل میدهد
و تفریح آرد و مقوی لثه و دندان و معده بود حرف القاف قاقله بفارسی
هیل و بهندوی الاچی گویند و آن دو نوعست بزرگ و کوچک و او گرم و

حرف القاف

خشک

خشکست در دویم و مقوی قلب و مفرح است بعطریه و قبض و تلطیفی که در وی است و
کوچک او لطیفتر است از بزرگ و آن مقوی حرارت غریزیست و شیخ الرئیس
فرموده که قاقله را در تفریح دل نفع تمامست و یاری دهنده است بر هضم قرنفل
بفارسی میخک و در هندوی لونگ گویند و آن گرم و خشکست در سیوم اگر یکدرم
از آن سحق کرده با شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و بوی او مقوی
دماغ سرد بود و کسی که بروی علت سودا غلبه کرده باشد و سوداوی مزاج را
بغایت نافع بود و مقوی دل و مفرح است و همچنین مقوی معده و جگر و
جمیع اعضاء باطن بود خصوصاً اعضاء رئیسه و مقوی حرارت غریزیست و
مقوی دماغ بارد است الکلاً و شماً یعنی ببوئیدن قرفه گرم و خشکست در دویم
و او مقوی قلب و مفرح است و او مقوی اعضاء باطنست و جرب و قوبا را
نافع و مرضهاء عصب را دافعست قسط هندوی کوته گویند و آن با انواع
است از جمیع انواع او مقوی حرارت غریزیست و محرک باه و جماعت و نیک
است جهت استرخاء عصب و چون بیاشامند با شراب نافعست جمیع هوش را
قشر الاترج پوست ترنج مقوی حرارت غریزی و مفرح است و ببوئیدن
او نیز نافعست و مصلح فساد هوا و وبا است و او گرم و خشکست در سیوم
و تریاقیت نیز در ویست و نارنج و لیمو نزدیکست بترنج در افعال و این
از اسرار طب است و مربی او قویست در فعل قنب سید اسمعیل گفته در حرمت
او اختلافست و دمشقی گفته گرم است در دویم و خشکست در اول و او را حشیش
و بنگ و جزو اعظم و شرفه و اسرار و لبیط و اجزاء لا تتجزی و کمال میگوید

قنب بنگ سبز را
جزو اعظم گویند
و ورق الخیال هم

وفقیر او را خفشط اکبر نام کرده است و او مفرح بود و طرب آرد و نشاط
زیاده کند و مقوی باه باشد و منقول است از حکماء تبّت البنجیون لطول
العمر و مداومت آن حافظ صحت است و از جمیع امراض نگاه دارد +
وقتیکه با شتهای کاذب او کار بکنند و فکر را قوی میکند و در هضم می افزاید
اگر بسیار خورند تخلیط عقل نماید سه جزو اعظم عبارت از بنج است ؛
که کند عقل و فهم را جولان ؛ و مداومت آن مُمر است از جهت آنکه از الم غم
و هم میکند گفته اند که دو درم برعونت و حمق میکشد ابن صوری گفته
چون با شراب بیامیزند مستی و نشاط را زیاده کند و گفته اند که او فراست
زیاده میکند قهوه و آن سرد و خشک است طبیخ او در تسکین اوجاع و افاقه
نشاط دخلی تمام دارد و بیداری می آرد و از جهت قیام لیل با او رغبت
می شود و تسکین ثوران و غلیان خون میکند در حمیات یعنی دفع تپ
صفراوی و جدری و یرقان نافعست و طبع را نرم میدارد و بولرا می راند
و مشهور است که بواسیر را بسیار مفید و در اکثر انواع صداع انفع میدارد
در صداع و مالیخولیا را نافعست و اصحاب مالیخولیا را بسیار مفید و اخلاط محرق
و غلیظ را دفع میکند و تپ ربع و مجذوم را نافعست و بر تشنگی و گرسنگی
صابر میسازد حرف الکاف کافور بانواع است بهترین آن قیصوری
و ریاحی و بهم سینی بود و امتحان او آنست که چون در آفتاب دارند بگدازد
خوب باشد و آن سرد و خشک در سیوم تو بشیدن آن مقوی حواس است
یکدرم از وی با آب سیب ترش از سم عقرب خلاص دهد و جهت کسی که قرق

لیمو

حرف الکاف

سنبل خورده باشد با آب انار ترش و شیره تخم خرفه با آب سرد بدهند و او مقوی
و مفرح دل گرم است و او ملایم میگرداند جوهر روح را و سوء مزاج و گرمی که در دل
باشد دافع آن بود و روح را لطیف و نورانی و شفاف میسازد و او اصلاح
بمشک و عنبر میکنند کباب چینی مقوی حرارت غریزی و معده و اعضاء
باطنیت صاحب تذکره گفته آشامیدن او خفقان سرد را مفید است و او
گرم و خشک در درجه دویم کردباج کباب گردانیده فاضلترین آن از
مرغ فربه بود و در وقت گردانیدن روغن بادام بخوردن آن داده باشند
طبیعت آن گرم و تر بود و کسیکه ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود
قوت گیرد قوت دل او بسیار شود هیچ چیز برای او بهتر از کباب گردانیده
و بعضی نخوداب و زیره باج برین افزوده اند کزبره بفارسی کشنیز طبیعت
آن سرد و تر بود بقراط گوید که در وی کیفیت حرارت و برودت هست که
آن مرکب القوت است چرا که مرکب از قوت متضاده است آشامیدن او خفقان
را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر کند و شیخ الرئیس فرموده که کشنیز
که کشنیز خشک بغایت مقوی و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و وسواس گرم
را نافع بود و او سرد بود در دویم و در سیوم و او جوهر روح را ملایم و ملین
میسازد کعب البقر کعب گاو چون بسوزند و بعسل بسرشند و بخورند مفرح دل بود
و بدن را فربه کند و قوت جگر بدهد شربتی از وی ۳ مثقال بود کمثری بفارسی
امرود و بهندوی ناشپاتی گویند و آن انواع است بهترین آن شاه امرود بود
بقراط گفته امرود چون صلب بود سرد و ریخت بود و شکم بندد و آنچه نرم و رسیده

وشیرین بود مسمن ومرطب باشد وشکم راند ومقوی دل بود وآن مقوی
حرارت غریزیست واو معین می کند جوهر روح را ومربی او نیز چنین است کندر
گرم است در دوم وخشک است در اول ومقوی روح ودل ودماغ است واو نافع
است بلادة یعنی کند فهمی وحمق ونسیان ورعونة را وتریاقی در وهست چون
او را در ایام وبا دود کنند دافع وبا باشد وخوردن او مقوی حرارت
غریزیست وخفقان بارد را نافع است کهربا مغ جوز رومیست وآن سرد و
خشک بود گویند وراندکی حرارتی هست خفقان را نافع است ومقوی دل
ومفرح آن بود وشیخ الرئیس فرموده که گرمست در اول وخشک است در دوم
واو مقوی حرارت غریزیست واو شعاعی میکند ازجوهر روح را وقابض است
بدان جهت روح را نمیگذارد که تحلیل یابد حجر اللاجورد نیکوترین
آن بدخشی بود بخاصیت تفریح وتقویت دل زیاده از حد کند بسبب همسایگی
اول وآن گرم بود در دوم وخشک است در سوم وگویند سرد وخشک بود در
دوم وآن مسهل سوداست وهر خلطی که با خون آمیخته باشد ومالیخولیا را
دفع کند واو مقوی حرارت غریزیست وشیخ الرئیس گفته که او را در تقویت
دل قوت عظیم است حتی که دیدن او نیز مفرح است خصوصا که با طلا باشد
وانگشتری او با خود داشتن مزید عزت وحشمت است در میان خلق
لبن بفارسی شیر وبهندی دوده گویند بهترین آن حلیب بود طبیعت آن ابن ماسویه
گوید گرم وترست ودلیل گرمی او حلاوتست صاحب منهاج گفته لبن سرد
ترست وبعضی گویند معتدل بود ودر رواج گوشت حیوانات بر جودة ورداءة

حجر اللاجورد

الالبان دلالت میکند وشیر حیوانی که رنگ او سفید بود قوت آن ضعیف باشد
آنچه سیاه بود قوت قوی دارد چون با نبات بیاشامند لون را نیکو وصاف گرداند
خاصه زنان را وفربهی آورد وباه برانگیزد وچون با جدوار یا زنجبیل یا قرنفل
بیاشامند مقوی باه بود وهر کس که ادویه کشنده خورده باشد چون ذراریح
ودراریب وخانق النمر وسوکران با وبدهند دافع سم آن بود واو تریاق زهرها
است حتی سم افعی وشیر علاج غم ووسواس ونسیان است رازی گفته لبن
الحلیب از دوشیدن آن یک ساعت گذشته باشد معمر ومسمن ومقوی باه
است ومولد منیست ونیز گفته دوام خوردن شیر که زیاده خورده شود حفظ
صحت میکند وعمر دراز میکند واز دفع ضرر ادویه مسهله میکند وحفظ رطوبات
اصلیه مینماید بآن قایم است حرارت غریزی وجوهر دماغ را زیاده میکند و
عقل را که بسبب غلبه سودا فاسد شده باشد فساد او را دور میکند وطبری
گفته که شرب شیر باعتدال دیر پیری سازد ومالقی نیز بر این است وتمیمی گفته از
ادویه قتاله سم رسیده را مفید است وشیر زنان غذا دهنده تر ونافع تر از جمیع شیرها
است بعد از و شیر گاو وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
البقر البانها شفاء وسمنها یعنی روغن دواء ولحمها داء ونیز این حدیث
از آن سرور منقولست که فی البان البقر شفاء من کل داء فعلیکم بالبان
البقر وصاحب جامع گفته که شیر نطفه را زیاده وحفظ را زیاد میکند وحفظ
حیات مینماید وماندگی را برطرف مینماید که از امراض شدیده بهم رسیده
باشد ونیز بهترین است که از دماغ خرگوش مقدار دو حبه با دو وقیه شیر گاو

در زبان دو قید ... سرای

هرکه بخورد هرگز پیر نشود والعلم عند الله و در وقص گفته که شرب شیر نافع علل
فرجه سینه است فایده بدانکه شیر عمر است و عسل هم ازین قبیله است
و برنج نیز پس شیر برنج عسلی غذا لذیذه جید است که مداومت آن عمر را
دراز میسازد لحم الغزال ابن زهر گفته که گوشت آهو مقوی حرارت غریزیست
و نافع است غشی را بخاصیته و این مجربست و حکما گفته اند که دیدن آهو
بره مزیل غم است و گوشت او بدن کثیر الفضول را مصلحست و حکمای هند
برین اند که اگر آهو را بکشند و الاک بر آتش کردانند تا الی چند که دارد بچکد
پس در عسل مربی کنند هر که مداومت بر خوردن این کند گویند عمر او تا به
پانصد سال رسد والعلم عند الله لسان الثور بفارسی گاو زبان و آن گرم
و تر است و گویند نزدیک باعتدال بود و گویند سرد و تر است در سیوم و خاصیت
آن تفریح دل و قوت است و علت سودا را دافع بود و او تفریح و تقویت
عظیم می بخشد و مسهل سودای رقیق است و منقی جوهر روح و خون دلست
و مقوی حرارت غریزی و هرگاه او را در شراب اندازند سبب فرح و سرور
شود و او منعدم میسازد اخلاط محترق را و نافع است سوختگی را که از
صفرا متولد شده باشد و مسکن حدة سودای محترقست و وسواس و
خفقان و فزع و حبس النفس را نافع لعل و او از جبال بدخشان خیزد
طبیعت آن گرم و خشکست در اول و افعال و خواص او نزدیک افعال و
خواص یاقوتست و او مقوی حرارت غریزی است و مفرح و محسن لونست
و هرکس خاتم او با خود دارد همیشه با فرح باشد و هرگز مغلم نشود و محبوب

دلها گردد

دلها گردد و در خواب فزع نکند و از کس نترسد و او خون را بجوش می آرد و خوشحالی
و سرور میکند حتی که در دهن گرفتن آن مفرح و منور میکند روح را و بر افروخته
میکند و اند چهره را العتبه بربری نوعی از سورنجان و آن گرم در سیوم محرک شهوة
جماع بود و تریاق مفاصلست لوز حلو بفارسی بادام شیرین مداومت آن
در عمر زیاده میکند ابن زهر گفته او را خاصیت در حفظ جوهر دماغ و حفظ
میکند اعضاء رطوبت اصلی را حفظی قوی و احداث رطوبت غریبه نمیکند و
خواب باعتدال می آرد لولو بفارسی مروارید و ترکی انجی و هندی موتی گویند
طبیعت آن سرد و خشکست اسحق بن عمران گفته معتدل و لطیف است و درد
دل را نافع باشد و خفقان را دافع و مقدار ماخوذ ازوی ... بود و ابن زهر گوید
چون او را در دهن نگاهدارند قوت دل دهد و او نورانی میکند اند دل را و خوف
و حزن را دافع و منور کننده ارواحست و مقوی حرارت غریزی و نافعست
خوف و صرع و فزع را که از مره سودا باشد و صاف میکند خون غلیظ را که
در دلست محمود ابن الیاس گفته که مروارید را نفع بسیار عظیم است در زایل ساختن
حزن و غم عبدالله ابن جبرئیل گفته که هرگاه او را بیاویزند بر بیماری قوی میسازد
دل او را ابن زهر گفته که امساک او در دهن مقوی دلست بر سبیل عموم لیمو
خاصیت و منفعت او چون اترج است و در و تریاقی هست و بآن مقوی قلب
است و بوی او و ترشی او دافع و با وطاعونست و مقوی ارواح بود حرف
المیم ماء اللحم یعنی آب گوشت و او سود مند ترین چیزهاست جهت ضعف دل و
غشی و خفقان را و نافعست کسانی را که سقوط قوة دفعی واقع شود و او را این بهترین دوا

حرف المیم

وغذای دل و ارواح است و بهترین از گوشت گوسپند یکساله بود طریق پختن
آن دو قسم است یکی آنکه گوشت پشت تازه جوان لطیف را ریزه ریزه کنند و آنرا
در دیگ اندازند و اندک گلابی اضافه آن کنند و آتش برابر چراغ در زیر دیگ
کنند چون جوش خورد بیفشارند چند بار چنین کنند تا گوشت سفید بود و این
آب را ماء اللحم گویند و طریق دیگر در قرع انبیق مثل گلاب میگیرند و این بهتر بود و
شیخ الرئیس فرموده که ماء اللحم این طریق بود نه طریق اول که زعم حکمای زمان
است و آن مقوی حرارت غریزی و هیچ علاجی برای ضعف دل را و او ش
افضل غذا ... غشی را بواسطه آنکه غذاو لطیف سریع الهضم و سریع النفوذ
از بهجت منقصتش حرارت غریزیت و مواد روح بسیار در اندک زمانی
ماء الورد بفارسی و هندوی گلاب گویند و آن گرم و تر بود و گویند سرد و تر و گویند
معتدل و آنچه محقق است آنست که مرکب القوت است و بوئیدن و طلا کردن و خوردن
آن قوت دل و دماغ می باشد حرارت دل نشاند و چون بیاشامند غشی و خفقان
را نافع بود و آن مقوی حرارت غریزیت و همچنین مقوی معده و جمیع قوی
است و بوئیدن آن مزیل غشی است و او منبسط خبردار میکند حواس و نفس روح
را جمیعاً و بسیار خوردن و مالیدن او زرد مو را سفید میکند چنانچه گفته اند
موئی که سازند سفید از گلاب + سحره چو موئی سیه است از خضاب
ماء المطر آب باران عمر را زیاده می کند حق سبحانه در قرآن مجید او را یاد کرده
است و انزلنا من السماء ماء مبارکا و قس گفته آب باران خفیف
الوزن و لطیف و پاکست از ترابیت ارضی و شیرین و مفتح و جمیع فضایل آب

درو

درو موجود است و از برای هضم بسیار نیکو و میر غیاث الدین منصور علیه
الرحمة فرموده اند اگر کسی در میان طعام آب بیاشامد معده او مقوی میشود و
صحت او نگاه میدارد و هفتاد سالست در میان طعام آب نخورده ام و همیشه
صحیح ام ماء الخلاف بفارسی عرق بید آنرا چون گلاب گیرند و آن سرد و تر بود
و گویند که اکثر با اعتدال بود و قول اظهر است و او بسیار قوت دل می بخشد و
ضعف انرا نافع و خفقان را دافع و باه را می افزاید و صداع گرم و سرد را
زایل کند ماء البرامج بفارسی عرق بید مشک و این در نفع بهتر از گلاب و لطیف
تر از وی بود و او مقوی دل گرم باشد و در تپهای حاره و حصبه بسیار نافع
۵ است و ملین طبع بود و مقوی حرارت غریزیت ماء التفاح بفارسی عرق سیب
و آنرا از سیب ترش گیرند مثل گلاب و آن گرم و خشک است و نافع است جهت
صداع بارد و مقوی قلب و معده است و نزله را دفع کند و منعش و منبسط کننده
ش روح است و مقوی ضعف دل و دماغ و دافع غشی است ماء لسان الثور
عرق گاوزبان دافع بخار سوداویت و امراض سوداوی جمیعاً از قلب و دماغ
دفع میکند و خفقان و غشی و وسواس و جنون و مالیخولیای سوداوی را نافع
و فرح عظیم و تقویت دل می بخشد و نشاط می افزاید ماء حیه بهندی سانپ گویند
و حکمای هند برین اند خوردن آن جهت طول عمر و دفع امراض و تقویت باه به سه
طریق است یکی آنکه از وی قلیه سازند بتدریج عادت خوردن آن کنند یا نان
گندم دوم آنکه گوشت او را بطریق حکمای یونان در معاجین کنند و بیان ماء او
کنند سیوم آنکه بطریق حکما زیر باد در شراب کنند تا آنکه حل شود با ادویه مقوی

تریاق پس نبوشند وقوت آن شراب صد وبیست سال باقی می ماند **مثلث** آب
انگور که بجوشانند وکف آن میگیرند تا چهارده دانگ بسوزد و دو دانگ بماند پس
فرو گیرد وبعضی باو چیزی دیگر مثل ادویه که مقوی اضافه میکنند ودر قرابه
کرده در آفتاب میدارند تا چهل روز منافع او نزدیک بمنافع خمرست خون صالح و
روشن ازو متولد میگردد وقوت دل وغذا میدهد ومقوی حرارت غریزیست و
سرور وخوشحال میسازد **مرطیس** سنگیست که بلاجورد ماند چون سحق کنند ازوی
بوی خمری آید اگر بوزن سه جو ازوی بیاشامند درد دل را نافع بود وقوت دل
ضعیف بخشد **مسک** بفارسی مشک و در هندوی کستوری گویند بهترین آن تبتی زرد
رنگ بود و آن گرم وخشکست در سیوم وبعضی گویند گرم است در دوم ابن ماسویه گوید
خوردن آن عرق خوشبو کند وقوت دل دهد وشجاعت زیاده کند ومره سودا
را زایل سازد جماعتی از حکماء فارس ذکر کرده اند که در رطوبتی هست که ملالت
باه را یاری دهد رازی گوید غشی وسقوط قوت را نافعست وخفقان را دافع شیخ
الرئیس گفته است که او اصل تریاقست حریش و قرون السنبل وبلابل را و
مفرح بود وتوحش را سود دهد وبعینه خواص زعفران دارد و موجود است و
مقوی حرارت غریزیست ومقوی دل و دلیر میگرداند وجبن وترس را زایل
میسازد ابن ماجه گفته در تفریح نظیر ندارد ومقدار اخذ یک قیراط است
وقیراطی چهار جوست وجمیع حواس را صاف وتیز وذکی میکند اگر با ادویه مسهله
مخلوط کنند تنقیه بهتر میکند ونافع ضعفی را که از مسهل واقع شده باشد ابن رشید
دومیری گفته اند که آهو بره که مشک ازو میگیرند رنگ او سیاه و دنبه او سفید که

ازاسفل

از اسفل بیرون آمده همچو ناف خنزیر و حقیقت مشک آنست که خونیست که
جمع شده در ناف او در وقت معلوم از هر سال بمنزله مواد یست که میریزد بر اعضا
واین ناف حق تعالی معدن مشک گردانیده است واین مثل ثمریست که در هر
سال همچو شجره که ثمر میشود و در وقت معین باذن الله **مصطکی** مقوی حرارت
غریزی وهمچنین مقوی دل وحابس قی او بلغم از سر میکند واشتهای
آرد ونافع جگر ومعده را و اسحق ابن حسن گفته که حفظ ذهن را زیاده
میکند ونسیان را نافع است وتمیمی گفته که مالیخولیا را نیز نافع شرماگو
مضغاً **مندی** دوائیست هندی که در کشتهای برنج میروید جوکیان میگویند
هرکه روز یکشنبه بیارد ودر سایه خشک کند ویک مثقال از آن هر روز با شیر گاو
وشکر چهل روز بخورد نفع بسیار یابد چنانچه جن وشیاطین ببو رام کردند و اطاعت
او کنند وقوت باه او از حد زیاده شود وگفته اند هرکه بمداومت نماید چون
چهار سال بگذرد البته بحضرت خضر علیه السلام ملاقات واقع میشود ومشایخ
هند آزموده اند این را جهة صفاء باطن ومداومت او جوانی را موی سیاه
نگاه دارد ونگذارد که مو سفید شوند وحکمای هند را اعتقاد برینست که مداومت
این بدویست وسیصد سال عمر میرسانند وهرکس پنج مندی مداومت کند
چنانکه یکسال بخورد ستره نشود یعنی کامل شود وحاله در آب غرق نشود ودر
آتش نسوزد ومداومت او جمیع علل را نافع ودافع بود وحفظ صحت کند
وبمقصود رساند **مومیائی** نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت فارس ج
ارب جرد خیزد شیخ الرئیس گفته گرمست در درجه دوم وخشکست در اول و آن

[illegible]

حرف النون

مقوي روح است و قيراطي از وباني بيره سود مند بود صبيان را و چون قيراطي
از آن با شراب بياشامند گزيدگي عقرب را نافع بود و روح متين و ملايم
ميسازد و استخوان شكسته را بهم مي پيوندد و جهة تقويت حرارت غريزي نادر
است محمود ابن الياس شيرازي گفته كه مر او را خاصيتي عظيمست در تقويت
ارواح و لزوجة او معين است بر تمتين ارواح **حرف النون نانخواه** شيرازي
زنيان و هندي اجواين گويند آن گرم و خشك در سيوم چون بياشامند گزندگي
جانوران موذي را نافع بود و طعام را هضم كند و درد دل كهن را سود مند
بود و حكماي هند بر اين اند كه هر كس كه هر صبح يك كفدست از آن سفوف كند جواني
و قوت و صحت را نگاه دارد و زود پير نگردد و موي دير سفيد شود و عمر دراز كند
امين الدولة گفته كه اسم او فارسيست معرب يعني طالب نان و آن مقوي
حرارت غريزي و خوردن او چند روز در ايام نقاهت رنگ رو را بحال خود
آرد و برافروخته گرداند **نار مشك** بفارسي مشك الرمان و بهندي ناك كيسر
گويند منفعت آن چون سنبل بود آن گرم بود در اول و خشك بود در
سيوم و لطيف بود معده سرد و جگر سرد را عظيم نافع بود و ملطف اخلاط
غليظ بود و محلل آن باشد و مقوي حرارت غريزي **نعناع** بفارسي
پودنه آن بخاصيت تفريح و تقويت قلبي بخشد و مقوي حرارت غريزي
است **نمام** در فارسي سيسنبر و آن مقوي فراح روح و دماغست خصوصاً
آنكه را كه بلغمي مزاج بود و نيز مقوي قلب و مفرح آنست **نيلوفر** بهندي كنول
گويند و آن سرد و تر در دويم اگر يكدرم از آن بياشامند با شراب خشخاش خفتي

حرف الواو

حرف الهاء

بندو بخاصيتي كه در وهست و او حرارت دل و طپش آنرا نيز و خفقان
گرم را نافع بود شيخ الرئيس فرموده احكام او نزديك باحكام كافور الا اينكه طوبت
اين زياده است و مصلح سردي و تري او زعفران و دارچينيست چون
مخلوط سازند تقويت و تفريح او بيشتر ميگردد و كلاسيكه روح دماغ را
از برودت و رطوبت او حاصل ميشود بطرف كند و عرق او دافع حرارت دل
و تپهاي گرم چون مطبق و محرقه و حصبه است و مقوي دل گرم اين از اسرار
است **حرف الواو ورد** بفارسي گل سرخ مسيح گفته سرد است در دويم و خشك در
سيوم و شيخ الرئيس گفته مركب القوي است و او مقوي اعضاي باطن است
و ببوئيدن تازه او صداع گرم را سود مند بود و قوت دل مي بخشد و او
بعطريت ملايم جوهر روح است و غشي و خفقان گرم را نافعست و آب
او مقوي جميع احشاست و او ملين و مرطب و تازه ده درم ده مجلس عمل ميكند
ورد اللوز بفارسي بهار بادام و آن سرد و تر و مقوي دل و دماغ **ورد سفرجل**
بفارسي بهار به و او نيز سرد و تر بود و مقوي دل و دماغ و معده است **حرف
الهاء هليله اصفر** بفارسي هليله زرد سرد در اول و خشك در دويم و خوردن او
خفقانرا سود دهد و او مسهل صفراست باندكي از بلغم و مقوي معده و دماغ
است **هليله اسود** بفارسي هليله سياه و آن سرد و تر در اول و خشك در دويم
و گويند گرم است لون را صافي كند و جذام را سود مند بود و او مسهل سودا
و دل را پاك كند از خلط سوخته و هم او حسن جواني را نگاه دارد و چون
دل را صاف ميكند و مفرح و رنگ روي را نيكو و براق گرداند و هم او حسن آن

نمیگذارد که زود پیر شود هلیله کابلی سرد و خشک گویند گرم باعتدال عقل
و حفظ بیفزاید و خفقانرا دفع کند و حفظ بدن و جوانی کند و هلیلجات
جمیعاً معمر اند اکثر اطبا متفق اند که هر که هر روز یک هلیله را در دهن نگاه دارد
تا بگدازد و فرو برد دایم برین مداومت نماید دیر پیر شود و حفظ جوانی
کند والله قوی کرده اند و دندانی را که هیچ چیز علاج نمیافته باشد ستبر کند
و مقوی دماغ و صفرا را از غلیان فرو نشاند و برص و جذام و توحش را نافع
بود و عقل و حفظ را زیاده کند نهدبا بفارسی کالینی سرد تر بود و گویند
سرد و خشک است و بری آنرا طرخشقوق میگویند و او در فعل اقوی بود و
دفع سمها کند چون بیاشامند خاصه سم عقرب و زنبور و آب او چون بیاشامند
پادزهر او بسیار کشنده باشد و مقوی قلب و معده و سده جگر گشاید و حرارت
دل را فرو نشاند و ضماد کردن او خفقانرا نافع بود حرف الیاء یاقوت نیکوترین حرف الیاء
آن سرخ رمانی بود و وسواس سوداوی و خفقانرا و ضعف دلرا نافع بود
و او بخاصیة مفرح است چنانکه چون در دهن نگاه دارند فرح بخشد شیخ الرئیس
فرموده که اشبه است که طبیعت او معتدلست و او در تقویت قلب و دفع سموم
عظیم النفع و او منور و منبسط میگرداند ارواح را جمیعاً و جوهر آنرا می افزاید
و تملیک آن حتی دیدن آن نیز مفرحست و باخود داشتن حرمت و عزت و
محبت و مهابت در دل جمیع ناس هم میرساند شیخ الرئیس فرموده که مقوی
حرارت غریزیست و مفرح خواه بنوشند خواه بیاویزند ارسطو گفته که خاتم او
یا قلاده آن مورث مهابت است در چشم ادمیان و آسانی میشود قضاء

حوایج

حوایج و او دفع وبا و طاعون می نماید و اکل او نیز همین فعل میکند و منع جمود
خون میکند تمیمی گفته داشتن او باخود فقر را بر طرف میسازد و این از خواص
جلیله اوست شریف گفته لبس او مزیل صرع است باب هفتم در ذکر مرکباتی
که مقوی قلب و حرارت غریزی و معد و حافظ صحت و دافع امراض اند مبتدیا من
الالف و منتهیا الی الیا حرف الالف اثاناسیا و آن مرکب شریف و معین او خلاص مرکبات الف
دهنده از مرضها داود در جگر و معده و سپرز را تسکین دهد و قوت روح طبیعی نماید
و بیخبر شدن و غشی را نافع بود و سینه را پاک کند همچو مرهم جراحت را و
شربتی از و دانگی تا نیم مثقال صفته زعفران مر افیون جند بیدستر انیسون قسط فرد
خشخاش سنبل الطیب غافث جگر گرگ شاخ طرف را ست نیز سوخته شسته جمله
در وزن متساوی کوفته و بیخته در شراب یک شبانه روز بخیسانند و در عسل کف
گرفته سه وزن ادویه بسرشند بطریق متعارف اصفر سلیم و آن معجونیست که
ترکیب کننده او را نام سلیم بوده است و او نافع مره سودا را و خفقانرا و امراض
قلب را جمیعاً صفته آن فلفل سفید زنجبیل ملح هندی هر یک ۶ درم افیون فرفیون
جند بیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا از هر یکی پنج درم قسط ۴ درم
فاشرا فاشرستین اسود زرنباد درونج عقربی زراوند طویل هر یکی دو درم
روغن بلسان ماء الکافور از هر یکی چهار درم ادویه کوفته و بیخته در شراب
بخیسانند و بعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند اطریفل افتیمونی
امراض سوداویرا مفید و مسهل سودا و دل و جگر است و مویرا دیر سفید کند
و سیاهی مو نگاه دارد صفته آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد

و پوست بلیله آمله منقی و افتیمون از هر یکی ده درم لاجورد ۳ ل بسفایج فستقی
۲ درم کشنیز خشک ۲ درم شیطرج هندی ۵ درم غاریقون ۱۲ درم مصطکی ۳ درم
مشک نیم ل کوفته بیخته بعسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند شربت این
سه مثقال است افتیمونی و آن معجون افتیمون است نیک بود جهت مالیخولیا و وسواس
و هرزه و بیهوده گفتن و مسهل سودای محترق بود و خون دل را پاک کند و قوت
آن نبخشد صفت افتیمون افلاطون پنجاه درم کوفته بیخته در انگبین صاف صد و
بیست درم بجوشانند چون بقوام رسد لاجورد ۳ مثقال اسطوخودوس ده مثقال
غاریقون ۲ مثقال عنبر اشهب نیم مثقال کوفته در ان داخل سازند و بعضی ورق
نقره پنجاه عدد داخل میسازند وقت حاجت پنج ل از ان بکار برند آمله مربی
آنرا آمله پرورده نیز گویند آن مقوی معده و دماغ و دل است و ضعف دل و
غشی را و خفقان را نافع و مفرح قلب و هاضم طعام است و اشتها پیدا میکند
خصوصا آنچه بگلاب شسته باشند و بورق نقره پیچیده حرز البابا پادزهر مرکب
جهت دفع سموم قاتل و تقویه قوت اصل و باز آوردن قوت رفته و تقویه
روح حیوانی و نفسانی و طبعی و شهوانی مجرب ضعف و غشی و خفقان را نافع
و از هوای بد و وبا نگاه دارد و اخلاط محترق و سمیه بدن را دفع کند طریق ترکیب
آن منقولست از استاد کامل و مرشد فاضل الملة الشیرازی عماد الدین
بسازند در اول تحویل حمل پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی نیم دانگ
زبرجد یکدانگ لعل بدخشی نیم دانگ ورق طلا ۲ عدد ورق نقره ۱۲ عدد مشک تبتی
یکجو عنبر یکجو عود هندی نیم دانگ مصطکی یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها

حرز البابا

سازند

بطریق پادزهر عقب ان ۱۲

سازند و ۳ حصه کنند هر روز یک حصه فرو برند و در عقب آن یک پیاله گلاب یا عرق
نعناع بنوشند و قریب الظهر نخود آب بخورند بگوشت جوان مرغ فربه بدارچینی و گاه
قدری برنج اضافه کنند و آخر روز شربت نبات با عرق گل یا عرق بید مشک و
تخم بالنگو یا تخم شربتی بنوشند و مربی سیب و جوارش مصطکی و جوارش عنبر
و جوارش عود هندی و پسته قندی و بادام قندی و فندق قندی تنقل کنند و
یکهفته پیش از تناول و یکهفته بعد از تناول پرهیز کنند بطریق مذکور و از
تند شیها و سبزیها و روغن و لبنیات و مباشرت احتراز واجب دانند و
اگر از خوردن پادزهر حرارتی غالب شود یکروز استراحت کنند و روز دوم بخورند
و غذا مطبخنه سازند و در اول سالیکه خورده باشد در ان سال سموم و هوش
ضرر نکند و حفظ صحت نماید و از امراض نگاه دارد برشعثا لفظ سریانی
یعنی برء الیوم و او مقوی حرارت غریزی و قلب است و اکثر امراض بارده
را و جمیع دردهای باطن را و جمیع سموم را نافع و پاک کننده دل و حفظ را زیاده
می کند و نسیان را بر طرف میسازد و باه را بر می انگیزد و دفع وسواس سوداوی
میکند و سستی و ضعف را بر طرف میسازد و قوت می بخشد و سوء مزاج سرد را
دفع میکند و گزندگی مار و کژدم و جمیع هوام و حشرات را مفید و منبسط
میگرداند ارواح را صفت آن بسازند فلفل ابیض افیون مصری از هر یک بیست درم
زعفران بذر البنج ازرق از هر یک ۵ درم فرفیون عاقرقرحا هر یک دو درم کوفته
بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از نیم دانگ تا دو قیراط بود [illegible] شیخ
ابو البرکات او را از تریاقات شمرده اند و او را خواص قایم مقام تریاق فاروق

دیده بر شمارد و منفعت او عظیم است و جمیع امراض را دفع میکند و منبسط
و نورانی و براق میسازد جمیع ارواح را و فرح بیش از حد می آرد و خاص است
از برای امراض قلبی و وسواس و مالیخولیا را نافعست صفت آن نزدیک
است که شما این خبر رسیده باشد که در زمین هند و بلاد کوچک متشابه در شکل و
متساوی در مقدار اندکی از ایشان بیر بهشتی است و آن دیگر چوانیست رومی از هریک
از آنها مقدار معلوم و وزنی محدود و از تخم سفیدان گیاهی که آنرا خداعة الرجال
میگویند یعنی فریب دهنده مردان مقدار متساوی اول و از دمع جاری از
دیده سیاهان مثل وزن آن دوا اول بعد از آنکه سپید ازند مقدار یکه آن
مقدار اضافه کنند با آن متساوی اول میشود و از شور منقالیه اگر در نواحی بلاد
ایشان نمیر و بید مقدار یکه نسبت او بمقدار ثانی از قبیل نسبت مقدار دویم باشد
با اول و از دوائی که در شکنبه گوسفند می نهند لوبیدنیت و آنرا حافظ الالطاف
می نامند و از بیخ کوبر که کیفیت آن گرم است و فعل او در زبان آدمی ضد فعل
اوست در سایر اعضای بدن و از بیخی که بران فروغ بسته اند و خوشبوییست
از هریک ازین دوا ٤ بگیرد مقدار یکه اگر اضافه کنند دو بار در پنج ضرب کنند مساوی
مقدار اول میشود که معروف بود از چیزیکه نه جماد است و نه حیوان و مشترک
است میان نبات و حیوان در اتخاذ نهر اوطان او بابیج است و میکردد از
مسام ضیق بعد از ساختن بطریق متعارف بنهد در ظرفی که باطن آن املس باشد
و سر او را نیک بپوشد معجون بزرگ دارو شبیه است در خواص و منفعت بتریاق فاروق
و مقوی قلب و روح است و این ترکیب از حکمای فارسست و بسیار جلیل القدر و

کثیر

کثیر النفع ص آن زعفران بهمن النبی سفید از هریک چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال
افیون فرفیون از هر واحد بیست مثقال سنبل الطیب میعه سایله هریک ١٢ مثقال
ساذج هندی قرنفل از هریک چهار درم لولوی ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک کافور قاقله صغار دار چینی سلیخه از هریک یکدرم تخم سپندان دار فلفل عاقرقرحا
از هریک چهل درم سکبینج جند بیدستر جاوشیر از هریک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند میرون نارس ترکیبی که حکیمان
ساخته اند و بان مداومت نمایند و اعتقاد ایشان آنست که این ترکیب معمر
است چنانچه بروایت سالی بلکه سیصد سال عمر میرساند و دافع امراض جمیع
مزمنات چون جذام و غیره و حافظ صحت است و تقویه قلب می بخشد و
قوت را از حد زیاده میکند و حواس ظاهر و باطن را صحیح و قوی میسازد صفت
آن بستانند فلفل سیاه زنجبیل از هریک دو مثقال بیش یکمثقال فلفل دراز
هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی آمله کشنیز خشک از هریک یک
مثقال و نیم عاقرقرحا ٢ مثقال نوشادر نیم مثقال زیره نانخواه از هریک نیم
مثقال قرنفل چهار دانگ کوفته از جامه بفت بیرون آرند و ایشان این را
بانگشت سبابه بر چیده ارند و به نهار بکام می مالند و اگر خواهند بعسل زنجبیل مربی
ساخته حب بندند بقدر فلفل و بعضی بجای بیش بچناک میکنند و آن قوی تر
میشود حرف التا تریاق فاروق شیخ الرئیس میفرماید که بهترین مرکبات است در
بسیاری منفعت در دفع زهرهای گزندگان مثل مار و عقرب و سگ دیوانه و زهرهای
قتاله مشروبه و نافعست مرضهای بلغمی و سوداوی و وسواس و جنون و برص

ودل را دلیر میکند و ذهن را تیز میکند و تحریک شهوة باه میکند و طپیدن دل را
تسکین دهد و جمیع خاصیت او بواسطه تقویت روح و حرارت غریزی که در وقت
از نجیبه جمیع قوی قدرت می یابند و اصل نسخه او از اندروماخس حکیم است
که او باین ملهم شده و بعضی حکما در و تغیر و تبدیل زیاده کرده اند چون جالینوس
و غیره و او قوة دل میدهد و او را تریاق کبیر نیز میگویند و این ترکیب جلیل
القدر و عظیم النفع و توحش و ضعف دل را دور میکند و مفرح قلب و مقوی
اعضاء رئیسه است و منور کردانندهٔ ارواح است جمیعاً و دافع سموم و
نموم سید اسمعیل گفته که مدد روح و ممد حرارت غریزیست و حافظ صحت اگر
مداومت بدو کنند جمیع قوی را قوی میسازد و از حوادث ایام که منفر اند بدن
و روح را نگاه دارد و همچنین محفوظ میدارد بدن را از هوای بد و فساد وبای آن
و او بسیار ملایم مزاج انسان است و حلاوت آن ایمن میکند از نوایب آفات
وبائیه و از حرکات اخلاط ردیه و از نکایات سموم قاتله و معمرات و گفته
اند که حرارت او در آخر درجه دویم است و قوت او تا هشت و بیست سال باقی
میماند بعد از آن چون معاجین دیگر میشود و خواص او از حد حصر بیرون
آنچه غالب انیا رساله بود ذکر کرده صفت ساختن او قرص اسقیل چهل و
هشت مثقال اقراص افعی و قرص اندروخون فلفل سیاه افیون دارچینی
کلسنج هندی تخم شلغم بری اسقوردیون ابدساغاریقون رب السوس روغن
بلسان از هر یکی بیست و چهار مثقال زعفران زنجبیل سنطافلی لیون نه
کوهی و الیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل

مثقال [illegible] شیع کنند قفلاح اذخر جعده صمغ [illegible] سلیخه سیاه سنبل طیب از هر یک شش
مثقال میعه سائله تخم کرفس سیسالیوس حرف سفید نانخواه کمادریوس [illegible] فیطو
عصاره لحیة التیس سنبل رومی شیح جبلی سافج هندی جنطیانا رازیانه
گل مختوم قلقطار سوخته حماما بادروج حب بلسان هیوفاریقون فوجو
صمغ عربی فردمانا انیسون اقاقیا از هر یک [illegible] دو قو بازرد قفر الیهود جاوشیر
قنطوریون باریک زراوند طویل و عدحرح از هر یک دو مثقال سکبینج جندبیدستر
از هر یک [illegible] عسل ده رطل آنچه خیسانیدنی باشد در شراب خیسانند و
کوفتنی را بکوبند و ببیزند و عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی
یا نقره چنانچه پر نشود نگاه دارند و پیش از چهل روز نخورند و بعد از ۶ ماه خاصیتی
در و بسیار پیدا میشود صفت قرص افعی بگیرد ماده افعی جوان اشقر سرپهن
و ماده را بدان بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش بود و جوانی او بدان
بدانند که بغایت متحرک باشد و سر برداشته و چشم سرخ بود و باید که در بهار صید
کنند و در زمان از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت ببرند و جدا کنند و بیندازند
و باقی را پوست بکنند و شکافند و پاک بشویند و در دیگ نو که آب رسیده
باشد نهند و آب در و ریزند و نمک و شاخهای شبت در آن انداخته بجوشانند
تا مهرا شود و گوشت و استخوان او از هم جدا کنند و گوشت خالص او را در
هاون سنگین کوفته ربع آن آرد خبیه الثعلب و دارچینی آمیخته بعرق
آن بسرشند و دست با روغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند قرص اسقیل و آنرا عنصل گویند طریق او آنست که عنصل را در

خمیر کنند و بریان کنند پس از خمیر برآرند و آنرا سحق کنند و با همچندان دقیق
کرسنه بیامیزند و دست با روغن بلسان چرب کنند و قرص سازند صفت
قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فرابیون
عود بلسان از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک ۱۲ ال اقحوان
بال دارچینی حماما از هر یک ۲۴ کوفته بیخته بشراب ریحان سرشته و دست بروغن
بلسان چرب سازند و قرص سازند برشعثا ترکیب از مخترعات مهر بهاء الدوله
بغایت نافع بود و جاعرا جمیعاً مقوی قلب و ارواح است صفت مصطکی کندر
دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل یک مثقال زعفران زنجبیل افیون نیم درم
کوفته بیخته بعسل سرشته بوقت حاجت در کار برند تفاحی عجیبی است که در
تقویت دل و معده و هضم نظیر ندارد صفت آن تفاح شامی منقی از دانه سه رو کرده
دو رطل عسل کف گرفته ۳ رطل عود قرنفل سک المسک جوزبوا زنجبیل از هر یک ۳ [illegible] زعفران
یک مثقال مشک نیم مثقال سیب را بریده بکوبند و بعسل بقوام آرند و ادویه باقی کوفته
اضافه کنند شربت یکدرم ترنج مربی خرج و مقوی قلب بود طریق ساختن او آنست
که ترشی او دور کنند و پوست زرد او با مغز سفید اول بآب بجوشانند [illegible] رند
بعد از آن بجلاب چاشنی کنند و بعضی مردم پوست زرد او دور میکنند و آن
خوب نیست بواسطه آنکه قوت تفریح و تریاقیت در پوست زرد اوست حرف الثاء تلیثا — حرف الثاء
ترکیبی عظیم القدر که بغایت نفع جهة مالیخولیا و دیوانگی و بادکسی که زهر داده باشند و
مار گزیده و امراض مره سوداء او شیخ الرئیس میفرماید که اجزاء این با هم مناسبتی ندارند
اما خواص این بتجربت رسیده از ینجهة این را معجون العجایب گویند و او نافع خفقانرا و

نجح

جهة کسی که عقل او زایل شده باشد مفید و قوت این تا شصت و هفت سال باقی
ماند و خواص این بسیار است اما اینجا این در کار است صفت ساختن آن مشک
حماما حرملی فرفیون حرف تخم کرفس تخم سداب اخثاء البقر او من
موئس حلتیت کبریت کافور خربق ابیض سود میوه مامیران چینی بلیون حب محلب
اسفند اسفید عیدان بلسان فاشرا شرستین از هر یک دو درم لولو غیر
مثقوب زعفران ساذج جوزبوا جند بیدستر تخم جرجیر زوفا اذخر از هر یک ا درم
ورق طلا ورق نقره زرنب حب بلسان مصطکی زاج شونیز خرء الثعلب اصل کبر
تراب طرق اربعه از هر یک نصف درم حریر خام سوخته زرنباد درونج عقربی
زنجبیل فلفل سفید بزر الشبت اصل الشبت جنطیانا فقاح اذخر ملح هندی ابهل
عاقرقرحا بذر قطونا زرد چوب لید حنا صعتر از هر یک ۳ درم قرنفل سنبل سلیخه قسط
قاقله فوه بیرسیاوشان بسباسه ابریسا حرمی حلتیت از هر یک ۳ تفاح ده عدد کوت
سلیخه یکمثقال رازیانه زوفا خشک از هر یک ۲ درم بادآورد زراوند عقد [illegible] جنطیانا
از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل افیون زراوند مدحرج زراوند طویل بنفسج
از هر یک بیست درم بندق هندی چهار دانگ پنج کاسینه بهوم المجوس تخم انجدان
از هر یک چهار درم و یکدانگ و نیم اکلیل ۱۰ درم بذر الجلنار چهار درم و دو دانگ
القول اندرشت اصابع العفر کشت برکشت از هر یکی دو درم قصبانی
الجلنار فنجنکشت پنج خیره زرد از هر یک ۲ درم سکبینج قردمانا از هر یک یکدرم بکوبند
و بیزند و با سه وزن عسل کف گرفته سرشته و بعد از شش ماه بقدر نیم جوز بخورند جمله
هشتاد و شش دارو است تادریطوس از ایارج کبیر است و معنی ایارج دوای شریف یا

دواء الهيت دافع امراض راس ونافعست تاريكي چشم وامراض سر را چون جنون
وصرع ووسواس ودوار وجذام وجميع امراض مره سودا ووجع الكبد و
طحال واختناق الرحم را نافع واين مسهل بود كه بي مشقت صفت صبر سقوطري
هفتاد درم غاريقون چهار درم زعفران دو درم ريوند چيني ۳ درم اسارون
سوسن اسمانجون اسقورديون روغن بلسان عود بلسان حب بلسان از هر يك
نيم درم قسط ۱ درم وج بيست درم مصطكي قرنفل دارچيني از هر واحد ۲ درم
افتيمون ۱۸ درم كمادريوس هشت درم موم دو درم هر ۳ فلفل فرفيون از هر يك
نيم درم قثاح اذخر دو درم جنطيانا نيم درم حماما سقوطريا از هر يك ۱۸ درم عسل
منزوع الرغوه بمقدار حاجت شربت اين چهار درم بطبيخ افتيمون نافعست و
اين دوائيست نفيس كه دافع بخارات كدورات اخلاط محترق از دل ودماغ
حرف الجيم جاويدي بقراط گويد عجب دارم از انكسي كه اين معجون را بكار برد
ومحتاج بطبيب گردد و شيخ الرئيس فرموده كه هركه اين معجون را بكار بردن عادت
نور بصر او بيفزايد و كونه او صافي كند و قوت دماغ دهد ومولانا علاء الدين فخري
كه از جمله فضلاي كاشغر بود حكايت كرد كه اين معجون را حكماء هند وضع كرده
اند مولانا مذكور گويد كسي را ديدم كه سيصد سال و چهارصد عمر داشتند بمداومت
اين معجون زنهار صد زنهار كه از اهل نگاه دارند و از احبا دريغ ندارند و اين
معجون قوت مي بخشد هر سه قوي را بار وحيا و جميع امراض را زايل ميكند وحفظ
صحت ميكند وموي را دير سفيد ميگرداند وجميع امراض بلغمي و سوداوي را دفع مينمايد
ودفع سستي وضعف ميكند وقوت مي بخشد ص دارچيني ساذج هندي قرنفل

حرف الجيم

جوزبوا بليله كابلي از هر يك يك درم فلفل ۱۰ درم زنجبيل ۱ درم هليله زرد ۱۶ درم بليله
سي درم آمله شصت و چهار درم نانخواه صد و بيست و هشت درم زيره دويست و
پنجاه و شش درم شونيز پانصد و دوازده درم سياه دانه و سركه برابر كنند مجموعه
كوفته بيخته بقند بقوام آرد و سيصد و شصت حب بندد و هر روز يكي بخورد و از
ترشي ولبنيات پرهيز كنند نافع او عجوا اطريات ـد جلاب بفارسي شربت قند و
آن مقوي حرارت غريزيست صاحب منهاج گفته كه حفظ صحت ميكند ومقوي قلبست و
صفت ساختن او چنانست كه يكمن قند سفيد را با دو من گلاب و نيم من آب بجوشانند
وبقوام شربت آرند طبيعت آن معتدلست وبعضي گفته سرد تراست جلنجبين بفارسي
گلقند و آن مقوي حرارت غريزيست ومقوي معده وجگر و دل و مفرح ص آن
و ساختن آن چنانست كه گل سرخ ورق كنند و از غربال بگذرانند جهت مبرود بعسل
وجهت محرور بقند بكوبند يا بمالند يا بآتش بقوام آرند نافع بايد و اين مربي گلست و
بعضي گلرا مساوي قند كنند و بعضي گل را دو برابر قند سازند جوارش عنبر معروفست
اين جوارش بجوارش خسروي و آن امراض سوداوي و بلغمي را دفع كند و مقوي
اعضاء رئيسه بود و گرده را قوي و گرم گرداند و باه را برانگيزد و خفقان را نافع و
حفظ را زياده كند و ذهن را تيز گرداند و رنگ روي را برافروزد و تقويت قلب
بخشد و مداومت آن صحت را نگاه دارد صفت آن فاقلتين بسباسه زنجبيل
دارچيني هر يك يك درم دار فلفل قرنفل زعفران از هر واحد ده درم اشنه قرفه
مصطكي از هر يك دو درم جوزبوا پنج درم بذر البنج افيون مشك هر يك ۳ درم
روغن بلسان ۱۲ درم عنبر اشهب ۳ ال عسل كف گرفته ۳ وزن ادويه بطريق

حرف الحا

متعارف معجون سازند و همچنین اند در خواص جوارش مسک و جوارش زرعونی و
جوارش جالینوس و جوارش فواکه و ساختن ترکیب اینها در کتب طبی مذکور است
حرف الحا حافظ الصحة ترکیب آن از مخترعات میر بهاء الدوله واو حافظ الصحة
و دافع امراض و مقوی قلب وارواح و نشاط می آرد و فرح بخشد صفته فلفل
دارچینی بادیان جوزبوا از هریک ۳ ال مسک تبتی یک مثقال مصطکی ۲ مثقال تخم
تره تیزک حرف کنند از هریک ۱۰ ال جوزماثل برابر جمله کوفته بیخته بعسل کف گرفته
معجون سازند یا حبی برابر نخودی بسته بکار برد و قوت این معجون بعمر طبیعی میرسد
حب جدوار از مخترعات حکیم عماد الدین محمود شیرازی که جهت مرتضی قلیخان
ساخته بود منشط و منبسط روح و مقوی آن و قلب و ضعف دل دفع میکند
صفته آن لعل جدوار یاقوت مسک دارچینی زرنباد درونج از هریک دو مثقال
ورق طلا پنجعدد ورق نقره ده عدد عنبر اشهب یک مثقال فلفل اکثر هریک قرنفل
سنبل طیب اسارون صمغ عربی از هریک چهار مثقال درونج عقربی عاقرقرحا
قاقله زعفران کرویا آمله مصطکی عود هندی هریک ۳ ال افیون بیست مثقال
کوفته بیخته بشیره نبات معجون ساخته حب سازند حب الشفا از مخترعات شیخ
نوربخش منافع او آنست که در جمیع امراض عمده دارد در حفظ صحت خصوصاً
مداومت آن بعمر طبیعی میرساند صفته آن زنجبیل ا جزو ریوند چینی ۲ جزو خولنجان
۳ جزو کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند حیات اسم مفرحی که بخشنده حیات است
و از جهت خفقان و ضعف قلب و جگر و معده نافعست و تحلیل کننده باد
غلیظ ص مسک سلیخه سنبل طیب ساذج هندی لک مصری ریوند چینی حنطیانا

حرف الدال

رومی از هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس انیسون مصطکی هریک
۴ درم زراوند مدحرج ۳ درم عود هندی قرنفل مرمکی از هریک درمی و نیم
دارو ها کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند حرف الخا لایوجد فیه شیئ حرف
الدال دواء المسک آن مفرحیست که دل را قوت دهد و توحش و وسواس و خفقان
را زایل کند و نشاط تمام آورد ص ترکیب آن مروارید ناسفته تخم بادرنجبویه
پوست بیرون پسته پوست اترج صندل سرخ فرنجمشک صندل سفید سعد ورق
گلسرخ از هریک ۳ ال بسد کهربا از هریک یک درم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم
مثقال شبت یکدرم قرنفل یکمثقال و نیم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن
سرخ ساذج هندی دارچینی از هریک یکدرم زرنباد درونج عقربی از هریک
نیمدرم کافور ریاحی ۹ درم کشنیز خشک دو درم ورق نقره ورق طلا از هریک ۱ ال
آمله مقشر پنجدرم طین ارمنی دو درم طباشیر سفید ۲ ال عود خام مثقالی
کافور قیصوری نیمدرم زعفران ۱ ال عنبر اشهب نیم مثقال مسک تبتی دو دانگ
داروها کوفته بیخته بشربت فواکه سرشند دواء المسک شیرین مرکبست مستعمل جهت
خفقان و امراض سوداویه بغایت نافع است و ضعف دل را مفید و دل را قوی
و دلیر میگرداند و تفریح عظیم می بخشد ص آن کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هریک ۶ ال بهمنین سنبل قاقله قرنفل ساذج اشنه از
هر واحد یکدرم جند بیدستر نیم درم دار فلفل زنجبیل مسک خالص از هریک نیمدرم
کوفته بیخته با ۳ چندان عسل کف گرفته سرشند چون مروارید ناسفته دو مثقال
اضافه کنند دواء المسک لولوی گویند آن وقت نشاط و تفریح آن زیاده

شود چنانچه گویند تفریح این بیشتر از تریاق فاروق بود واکثر فعل او
در دل است و او انعاش روح و حرارت غریزی نماید و دافع سموم مشروبه
خصوصاً بیش و این بهترین دوائیست جهت غشی و خفقان دواء
المسک تلخ نافع بود جهت خفقان سوداوی و سوء المزاجی که از ضعف
دل حادث شده باشد و مقوی و مفرح قلب و اخلاط محترق و غلیظ
و سودا را از دل دفع کند و تفریح آن زیاده از دواء المسک شیرین صفت سنبل
طیب درصافی مشک ترکی ساذج هندی از هر یک ۱ درم زعفران نانخواه تخم کرفس
از هر یک چهار درم صبر افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی ۶ درم چند
یکنیم درم اجزا کوفته بیخته با ۳ چندان عسل کف گرفته بسرشند شربت او از
درمی تا یک مثقال دواء الفقافیر و دواء الملوک و دواء السفینه نیز گویند
و آن مرکبیست که افلاطون جهت اسکندر رومی ساخته است چون مداومت بدان
نمایند در ماه اول موی سیاه برآید و سفید بریزد در ماه دوم روشنی چشم زیاده
گردد چنانچه ستاره بروز ببیند و هر گرد در چشم نه بیند و هاضمه را بسیار قوی
گرداند در ماه سیوم گویا فصیح گردد و خلل و ضعف و علت جمیع اعضا را دور
کند در ماه چهارم قوت عظیم می بخشد در ماه پنجم غم و اندوه و اندیشه و هم و
وسواس و فکر و دیدن خوابهای ناخوش برطرف گردد و دایم خوشدل و خرم و
شادمان باشد و نشاط عظیم در وی پدید آید در ماه ششم حافظه و عقل و هوش
و ادراک او زیاده شود در ماه هفتم علتهای مزمن چون جذام و غیره دفع
شود جمیعاً در ماه هشتم بادهای بیلا از بدن او دور شود در ماه نهم نسیان بالکل

برطرف گردد و صحیح المزاج گردد و در ماه دهم جنون و دیوانگی و سودا بالکل
رود و در ماه یازدهم قوت باه او از حد گذرد چون سال تمام گردد روی او چون
ماه تابان گردد و حرارت غریزی در بدن او زیاده گردد و قوت قبیل در وی پیدا
گردد و هر کس که مداومت این ترکیب کند هیچ دردی و مرضی مبتلا نگردد
و همیشه با قوت باشد و هیچ دوائی و طبیبی محتاج نگردد بامر خدا صفت آن هلیله
زرد هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک سی و شش مثقال مغز تخم خیارین
موبیز طایفی هر یک ۲۴ ل فلفل دار فلفل فلفلمویه قاقله صغار نار مشک سعد هندی
از هر یک دوازده مثقال بذر البنج ۳۴ ل شونیز بیست و چهار مثقال اشق
۲۴ ل همه را جدا جدا کوفته بیخته کبابه چینی بلادر هر یک ۶ ل مقشر کنند و بکوبند
فانید سفید سیصد و شصت مثقال بقوام آورده معجون سازند و سیصد و
شصت حبه بندند هر روز یکی بخورند چنانچه در میان فراموش نکنند و حب او نزدیک
۲ ل و یکنیم دانگ بندند و در ایام مداومت نمایند و از ترشی و لبنیات پرهیز
حرف الراء — کنند حرف الدال لا یوجد فیه شی حرف الراء رحمن لفظ هندی و آن عبارت
از ترکیبی که در آن زهر را به پازهر بکشند و آن معمول قوی قوت دل بخشد و دافع
امراض غریبه باشد و تعمیر طبیعی رساند صفت بیش زنجبیل فلفل دار فلفل عاقرقرحا
مونیج هر یک یک مثقال بعسل که در وی زنجبیل پرورده باشند معجون سازند
حرف الزاء — حرف الزاء زر عولی از معاجین کبار و خواص او بسیار است لیکن خاص
است جهت قوت باه و گرده و پشت و دل و دماغ و جگر و حفظ و منبسط
ارواحست صفت ساختن آن تخم کرفس تخم گندنا تخم شبت رازیانه مغز تخم خربزه

مقو تخم خیار بالنگ از هریک نیم مثقال بسبا قرنفل فلفلمویه کبابه چینی عاقرقرحا
هریک ۳ ال قرفه زعفران کندر مصطکی عود هریک ۴ ال شقاقل مصری بوزیدان
بهمنین تودری لسان العصافیر از هریک ۵ ال زنجبیل تخم شلغم تخم جرجیر تخم
ترب تخم پیاز حب الرشاد کرته تخم کندنا خولنجان جوزبوا کل قرنفل دار فلفل
مکه ۳ م بصل الفار مشوی یکنیم درم مغز حب القلقل مغز حب الزلم مغز چلغوزه
مغز نارجیل از هریک ۵ ال خصیة الثعلب قضیب گاو سوخته نکرده مغز دماغ
کنجشک که در وقت هیجان گرفته باشد خشک کرده خرما از هریک ۱۰ ال عنبر
۲ ال مشک ترکی ال مجموعه کوفته بیخته با یک برابر لعبه بربری و دو وزن
عسل کف گرفته سرشند شربته آن گرم مزاج را دو درم بکار شیر نوشند و
وسرد مزاج را پنجدرم بماء العسل حرف السین سفوف ارسطاطالیس
بیار سکندر رومی ساخته ذرب و تباهی معده و زردی و وسواس و نسیان را نافع
بود و طعام هضم کند و بوی دهن خوش کند و تفریح دل بخشد و مداومت آن
از امراض نگاهدارد و حافظ صحة بود ص قرفه ساذج هندی عود بلبل بوا
اسارون مصطکی بلیله کابلی فرنجمشک نارمشک زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل
دار فلفل قرنفل ادانه جوزبوا از هریک دو درم مشک تبتی عنبر اشهب
از هریک یکدرم نبات ۶ وزن ادویه شربة او از یکدرم تا ۳ درم سفوف
جدواری غشی و خفقان و ضعف دل سرد را نافع بود و مقوی و مفرح و
مبهی ص درونج عقربی لسان الثور از هریک ۳ م زرنباد جدوار فرفین از هریک
دو درم مشک عود دانگ کافور دانگ کوفته با نبات ۳ وزن آمیخته سفوف

سالمة

بم

سازند شربته این نیم مثقال بود سفوف مقوی از مخترعات میر بهاء الدین
نوربخش مداومت آن مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت و دافع امراض بود
صفته دارچینی بادیان مصطکی انیسون زرنباد هم متساوی نبات سفید
برابر اجزا سفوف سازند سفوف کبریت جهة تقویة بدن بخورد در آن روز
سرکه و ماست و چیزها ترش نخورد و بسیار قوت دهد و طول عمر بخشد چنانچه بعمر طبیعی
رساند و حرارت غریزیه را بر افروزد و فقیر از شخصی که یاد کرفتم او بدین
مداومت مینمود عمر او به هشتاد و هفت سال رسیده بود قوت بسیار از وظاهر
میشد با صافی بشره ص کبریت اصفر ۲ ال زرنباد ۳ ال جوزبوا ۲ ال زنجبیل
فلفل هر یک نیم ال کوفته با نبات ۳ برابر سفوف سازند شربته این از دو مثقال
تا ۳ ال است سکنجبین سفرجلی تقویة معده و کبد و دل کند و مقوی حرارت
غریزیه است صفته آب بهی یکمن قند سفید یکمن سرکه لطیف یکرطل یا کمتر بحسب
ضرورت و حدس طبیب بقوام آرند سکنجبین رباتی حمیات حاده و ضعف
بدن و قلب را نافع بود و ارواح را منور و براق و منبسط گرداند و مفرح و
تقویة دل بخشد صفته آب انار ترش و شیرین یکمن قند سفید یکمن سرکه
بقدر حاجت سکنجبین افتیمونی دافع سودا بود و مالیخولیا و توحش
و جنون و فکر فاسد را دور کند و دل را از اخلاط محترقه پاک کند ص افتیمون
پنجاه درم در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پنجاه درم سرکه بقدر حاجت
اضافه نمایند و قند سفید بقدر حاجت اضافه کرده بقوام آرد شربت این ده
درم است بعضی بسفایج ۶ درم کاهزبان ۱۰ درم بیخ کاسنی هفت درم کوفته در سرکه

می خیسانند این بهرات و بعضی غاریقون ۳ درم اضافه میکنند **سکنجبین**
بلیمونی معده و جگر و دل را قوة دهد و درد و تریاقی هست که دافع جمیع سموم است
و بلغم را قطع میکنند و اشتها آرد و دماغ را پاک کند و سده جگر و ماساریقا
میکشاید **ص** آن آب لیمو پنجاه مثقال سرکه صاف گلاب آب لیمو از هریک
۳۰ ل قند سفید یکمن بجوشانند بطریق معهود بقوام آرند **سکنجبین تفاحی**
یعنی سیب موافق دل بود و از ادویه قلبیست و مقوی دل و روح بود و نشاط
آرد **ص** آب سیب نیم من قند سفید یکمن سرکه صاف بقدر حاجت گلاب ۵۰ ل
بطریق متعارف بقوام آرند و بعضی عنبر اشهب نیم ل اضافه میکنند و آن
نافعست **سقراطی** و آن معجونیست که ترکیب کننده آن سقراطست نسیان
و مالیخولیا و صرع و بهق و برص و اوجاع مفاصل و درد معده و داء الحیه
و داء ثعلب و داء الفیل و تقطیر البول و سرفه کهنه و تپ ربع و تپهاء
بلغمی و عسر البول و بواسیر و یرقان و سوء طحال را نافع بود و نافع عایله
آن کند و دل را قوت دهد و باه را زیاده کند و حب القرع را بکشد و سنگ مثانه
بریزاند و حیض کشاید و جمیع امراض بلغم و سودا و برا سود دارد و بیرا نهرا
بغایت مفید و صحت را نگاه دارد **ص** جنطیانا قردمانا مشک تخم فرنجمشک
حب الغار زراوند طویل هریک ۸ ل انیسون جند بیدستر عود بلسان بسلیخه
اسارون مصطکی از هریک یکمثقال مرمکی وج درونج عقربی زرنباد کرفس
اجمود است تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا هریک ده درم صبر سقوطری ده
درم تربد سفید ۲۰ درم عود خام ۱۲ درم جوزبوا ریوند چینی قرنفل قاقله سیاه

اشنه سنبل الطیب زعفران اسقیل بریان کرده زرنب شیطرج هندی افلنجه دارچینی
هریک ۳ درم ورق گل بادرنجبویه لک مغسول هریک پنجدرم سعد حب المحلب از هریک
۴ درم هلیله سیاه پوست هلیله آمله از هریک ۶ درم کوفته بیخته با روغن بادام
چرب کرده بسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی کنند و ۶ روز
در میان جو نگاه دارند شربتی از دو درم تا پنجدرم

حرف الشین

شاهی و آن مفرحیست که مخترع آن میر بهاء الدوله نوربخش است و آن مقوی اعضا
رئیسه خصوصا قلب و ارواح ثلثه و قوی ثلثه است و نشاط و فرح می آرد و دافع جمیع
سموم است و مداومت آن حافظ صحت و دافع جمیع امراض است بدنجیته عمر
است **ص** فاذزهر حیوانی ده درم جدوار پانزده درم زعفران پنجدرم ابریشم
محرق بلور بادرنجبویه از هریک هفت درم لعل ۶ درم کاهربا ۳ درم عنبر اشهب دو درم
مشک ۱ درم صندل سفید درونج عقربی هریک چهار درم آمله مقشر زرنباد از هریک ۳
پنجدرم کلفیخ ۱ درم عرق بید انمقدار که جمله اجزا بدان سرشته شود کوفته بیخته
بعرق سرشته و نیم خشک کرده در شربت سیب شیرین معجون کنند شربت این یک
مثقال **شربت بید** قابض است و مقوی قلب و معده **صفت** به رسیده را بکارد
چوب پاره کنند و دانه آن دور کنند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و تقند
بقوام آرند و رب آن قوی الفعلست **شربت سیب** مقوی قلب و معده و مفرح و
اسهال و قی و تهوع و کرب را نافعست و ضعف قلب و خفقان را دافع و طریق ساختن
آن چون شراب بهی یاد شد **شربت انار** مقوی قلب و جگر و معده و دماغ است و ارواح
را قوی میگرداند **شربت فواکه** مقوی قلب و معده و مفرح و منور کننده ارواح جمیعا

صن آب به آب سیب آب انارین آب سماق آب امرود آب رشک آب غوره آب بیق
آب بلواس متساوی همه گرفته بجوشانند و با قند قدر حاجت بقوام آرند
شربت لیمو مقوی قلب و معده و نافع سم افعی و عقارب و مدافع خفقان
و خفقان بالغمیت و ملطف و مقطع اخلاط غلیظ و دافع ضعف معده
صن بگیرند آب لیمو را با پوست آن و بقند بقوام آرند شربت عود هندی
سک بغدادی از هر یک پنج مثقال سنبل طیب قرنفل مصطکی جوزبوا از هر یک ۱ درم
کوفته اندر خرقه بندند و در یکمن گلاب بجوشانند و خرقه را بمالند و تمام شیره
آن بگیرند با یکمن شکر بقوام آرند شربت آن دو اوقیه شربت عنبر تقویت
دل بخشد و روح را ابراق و منور گرداند و مداومت حفظ صحت مینماید و
ان مجرّاست صفت آن قند و گلاب هر یکمن آب ۳ من بقوام آرند پس عنبر
اشهب دو مثقال زعفران ال دران اضافه سازند ورق طلا ورق نقره از هر یکی
پنجاه عدد دران اضافه و حل کنند شربت مشک مقوی قلب و جگر و معده
و اندامهای باطنی را تقویت می بخشد و بجاریهای بالغمیه را دافع و پیران و
مردان را موافق و مناسب صن آن انگبین را من شکر سفید امن آب صافی امن
جوشانیده بقوام کنند شربت ۳ درم شربت کاهربان دل را قوی کند و توحش
سوداوی و مالیخولیا و عشق را نافع بود صفت آب لسان الثور مقطر یکمن
آب بادرنجبویه مقطر نیم من بنیرند و بقوام آرند پس درم زعفران دران حل
سازند و شربت این ۲ درم است و بعضی آب تازه لسان الثور داخل کنند
و اگر لسان الثور نیابند خشک آنرا در گلاب بجوشانند پس بیفشارند و بپالایند — تازه ۱۲

الثور

شربت بادرنجبویه دل را قوت بخشد و خفقان سرد را نافع و توحش و غشی
سوداوی را زایل کند صفت آن بادرنجبویه تازه نیم من با یکمن قند سفید بقوام آرند
اگر تازه نباشد خشک آنرا بگلاب بجوشانند و بقند بقوام آرند شربت ابریشم
مقوی قلب و مفرح است و ارواح را ابراق و منبسط میگرداند و سمن و مقوی بدن
و باه است و خفقان را دافع و دل را قوی کند صن آن ابریشم خام باریک شگاف
جنته محرور سفید و جنته مبرود سرخ نیم من عود سوده یکمثقال صندل سوده
ال آب پوست ترنج مصطکی سنبل قرنفل هیل سافج هندی از هر یک ال کوفته در
کیسه کتان کنند ورق طلا و نقره عنبر هر یک یکمثقال عرق کاهربان عرق بید مشک
گلاب آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هر یک ربع
رطل نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من عسل شهد مصفی ربعمن طریق آن
ابریشم را بگلاب و آب میوه ها و مصفی و عرق بید مشک و عرق کاهربان و آب باران
دو من بجوشانند تا وزن آب میوه آید پس ابریشم را بیرون آرند و نیک بفشارند
و دران نبات و قند انداخته بپزند و ورقها را در ظرفی علیحده بعسل حل کنند و
مشک را بقند بیزند چون شربت نزدیک بقوام رسیده باشد باقی را ملحق هم
داخل کنند و در ظرف چینی یا طلا یا نقره یا ظرفی پاکیزه دران اندک عسل مالند
و عود را علاوه کنند تا دود او در ظرف رود پس دران ظرف کنند و شربت این
بقدر ده مثقال در گلاب و عرق بید مشک و عرق کاهربان حل کرده بیاشامند
حرف الصاد لا یوجد فیه شیئ حرف الضاد و طاء لا یوجد فیه شیئ حرف
الظاء معجمه لا یوجد فیه شیئ حرف العین عصمت مرکب عظیم النفع که او را

حرف العین

کنز الحکما نیز گویند عصمت بدانجهة نامیده اند تا آنکه از یکدیگر بپوشید واین
سریست از اسرار طبی وآن مشتمل بر چند دارو وهر یک جداگانه نفع بسیار است وفواید
بی شمار واین ترکیب را ارسطو ذکر کرده جهة اسکندر در کتاب بسیار متعدد که آن
معروف بسر الاسرار نقل کرده که بدرستی که من اعتقاد کردم که هرچه بتو یاد
دارم مشهور شود وافشا می یابد نتوانستم پنهان کنم بتو دواسپی بعصمة را
واین گنج سربسته حکما است اما نمیدانم کسی را که اول بار این را که ترکیب کرده باشد اما
طایفه خبر داده اند که آدم علیه السلام وحی کرده شده باین دوا وطایفه دیگر را
گمان چنین است که افلاطون وزیادفرد سیوس وهرمس ومرقی سالی وارسطاطلیس
وانلق داد ظولیس وخاطراز از حکماء ثمانیه که اطلاع پیدا کرده بودند وتدبر
علوم خفیه وبر سر صحیفه وعلوم مابعد الطبیعة از خلا وملا ونهایة اتفاق
کرده اند بر ترکیب این دوای جلیل القدر عظیم الشان بدین جهة قسم کرده اند هشت
قسم وطایفه دیگر را از عم رعم چنانست که اخنوخ که هرمس اکبر است که روحیان
او را بنجه نام کرده اند باو نسبت میدهند جمیع حکمت سری وعلوم علوی
الحاصل صفت عمل این ترکیب بگیرند عصاره انار شیرین ۲۰ رطل عصاره
انار ترش ۱۰ رطل عصاره سیب میخوش ده رطل عصاره سیب شیرین ده رطل
آب نیج را در دیگ سنگین کنند وآهسته آهسته با آتش نرم بجوشانند که دو ربع کم شود وکف
بیندازند تا بقوام عسل غلیظ آید آنگاه نگاه دارند صفت دوای اول کلسیغ
خشک یکرطل گل بنفشه ربع رطل هر دو را بجوشانند ودر ده رطل آب شیرین
واضافه کنند بآن وآب بادرنجبویه نیم رطل آب نعناع تازه نیم رطل آب مرزنگوش

اجوطل

ربع رطل آب کاهوبان یکرطل آمله دو اوقیه قرنفل یکوقیه همه را در آب بخیسانند یک شبانه
روز تا قوة ادویه برآید پس باتش نرم آهسته بپزند تا دو ثلث کم شود وثلثی بماند
پس فرود آرند وبدست بمالند وصاف کنند واز عسل مذکور ۳ رطل درین اندازند
بقوام آرند پس بگیرند درم مشک خالص یکدرم عنبر ۳ درم عود هندی سحق کرده
بگلاب در آن ریزند وفرود آرند وخاصیة عمده این دوا تقویة معده ودل
ودماغ است صفت دوای دویم بلیله کابلی مقشر یکرطل تخم خیار شنبر
ربع رطل اصل السوس خراشیده زرد اعلا تازه دو وقیه کوفته بخته در ده رطل
آب شیرین بخیسانند یک شبانه روز نگاه دارند پس نرم نرم بجوشانند تا نصفی بماند پس
صاف کنند واز عسل مذکور دو رطل اضافه نموده بقوام آرند تا غلیظ شود بعد
از آن مصطکی طباشیر از هر یک یکوقیه اضافه نمایند خاصیة این دوا تقویة
معده است واین دوای افشرد معده وعفونت آنرا اخراج میکند بی اکراه
ومشقت وتقویة میکند اعضا را وسینه ودماغ را صفت دوای سیوم بگیرند
آمله منقی یکنیم رطل بلیله سیاه نیم رطل دارچینی خولنجان جوزبوا از هر یک یکوقیه
کوفته در ده رطل آب شیرین بخیسانند یک شبانه روز پس با آتش نرم بپزند تا نصفی برود
پس بمالند وصاف نمایند بعد از آن از عسل ۳ رطل اضافه کنند وبقوام آرند تا غلیظ
شود خاصیة این دوا تقویة جمیع اعضاء باطن خصوصا اعضاء رئیسه صفت
دوای چهارم بگیرند پودنه تازه دو رطل واز شاخهای علیق باریک آب سر لیش صاف
کرده از هر یک دو رطل واز آب کرفس نیم رطل وآب کاسنی یکرطل واز آب لبلابه
یکرطل پس بجوشانند افسنتین ربع رطل واز زعفران ترو سپستان از هر یک ربع

یکشبان روز بگذارند و بپزند تا نصفی بماند پس صاف نمایند و از عسل مذکور دو
رطل تا ۳ رطل اضافه نموده با آتش نرم بقوام آورند خاصیت این تفتیح شده
ع است و نافع آلات سینه و شش را **صفت** داروی پنجم اسطوخودوس تازه
نیم رطل زردرنگ نیم رطل کل اذخر ۳ وقیه کوفته در دوازده رطل آب شیرین
بخیسانند و اضافه کنند بیان از انیسون ۳ وقیه یکشبانروز بگذارند و بپزند
تا نصفی بماند صاف سازند و از عسل مصفی ۲ رطل اضافه نموده بقوام آرند
خاصیته این دوا دافع مالیخولیا و اصلاح معده و دفع سودا و بلغم
نماید و تفتیح سده بود و دافع باد [illegible] بود **صفت** دواء ششم لعاب بهدانه قطونا
نیم رطل لعاب بهدانه نیم رطل کشنیز ۲ اوقیه صمغ عربی ۳ وقیه صمغ [illegible] را در
گلاب حل کنند و ۳ رطل از عسل مصفی اضافه سازند و بقوام آرند خاصیته این
دارو نرم کردن سینه است و نفع کند سل را و اصلاح میکند جمیع آلات
تنفس را و تسکین التهاب میکند و [illegible] را بر طرف میکند و تغذیه اعضا میکند
صفت دواء هفتم بگیرند سنبل هندی یکوقیه دارچینی قرفه هر یک یکوقیه
زراوند طویل و مدحرج هر یک ۲ وقیه در پنج رطل آب شیرین بجوشانند و
بگذارند تا قوة ادویه بیرون آید پس مالیده صاف کنند و اضافه کنند
از عسل مصفی ۳ رطل و با آتش نرم بپزند تا بقوام آید خاصیت این دوا
گرم کردن معده است و دفع [illegible] و تسکین کردن باد [illegible] **صفت** دواء
هشتم بگیرند ریوند چینی ۳ وقیه دارچینی عقربیا یکوقیه لک منقی یک اوقیه صندل
سرخ و زرد از هر یک ۱۰ وقیه همه را کوفته آب شیرین ده رطل دران ریخته

بجوشانند

از تقویة دل کند چنانچه تقویت مفرح **دواء المسک** بیشتر از تصفیه و تنقیه است
و بهترین علاج جهة توحش سوداوی و او مسهل سودا و بلغم لزج و خلط
غلیظ **مفرح یاقوتی** مقوی قلب ارواح و دافع خفقان و ضعف دل و وسواس
سوداوی را نافع و تقویة اعضاء رئیسه احشا میدهد و فرح و نشاط تمام
می آرد و نافع امراض قلب تماما و صبی **صفت** نسخه اصل و خمیره و معتدل
لولو ناسفته یاقوت رمانی و یاقوت کبود [illegible] کهربا لعل بدخشی از هر یک پنج مثقال
فیروزه یکمثقال زبرجد نیم مثقال یاقوت زرد دو ل عقیق یمنی ۳ مثقال
پادزهر حیوانی ۴ ل پادزهر کانی ۲ ل یاقوت سفید یک مثقال زبرجد هفت مثقال
ابریشم مقرض سرطان نهری محرق از هر یک ۲ ل کاهربا ۵ ل سحالة ذهب دو مثقال
تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه از هر یک ۳ مثقال کلسغ ۴ درم بهمنین
عود هندی حجر ارمنی حجر لاجورد مغسول گل مختوم مصطکی سلیخه دارچینی هیل بوا
قاقله کبار قاقله صغار از هر یک ۲ ل زعفران ۱۰ ل کبابه چینی یکمثقال افتیمون پنج درم
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک ۹ ل ترنجبین ۲۰ ل مشک دو مثقال کافور یکنیم
مثقال سنبل سادج هندی از هر یک دو درم و این نسخه اصل و خمیره است در
معتدل المزاج و زیاده میکنند نزد مزاج گرم کلسغ ۱ ل تخم خرفه ۱ ل طباشیر
پنجمثقال کشنیز خشک ۹ ل بزرالخس ۲۰ ل صندلین از هر یک چهار مثقال و کم
میکنند آملهٔ منقی زعفران و مشک را و بدل افتیمون شاهترج سنامکی زیاده
میکنند و در مزاج سرد زیاده میکنند [illegible] جوزبوا پوست اترج عود بلسان
عود هندی زنجبیل زرنباد جدوار فلفل از هر یک ۳ درم جند بیدستر دو

مثقال کافور را کم میکنند جمیع داروها کوفته بیخته بعسل آمله یکوزن ادویه عسل
هلیله مربی یکوزن شربت انار یکوزن ادویه شربت سیب و عسل مکه یکوزن
ادویه بقوام آورند بگلاب پس بطریق متعارف معجون سازند و این معجون
را جواهر نیز گویند حرف النون نوشدارو ترکیب از حکماء هند و آن مفرح و حرف النون
مقوی دل و بدنست و رنگ روی افزاید و نفع بسیار بجگری بخشد و این
ترکیب مقرری نیست ظاهر پیش از طعام و بعد از طعام تناول نمایند من
کلمنج شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون
از هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران بسباسه قاقله جوزبوا از هر یک دو درم آمله
رطلی که نود مثقال باشد آمله را در شیر یکشبان روز بخیسانند پس در هفت رطل
آب شیرین که با شش بجوشانند تا دو دانگ از آن باقی ماند پس قند سفید سیصد و شصت
مثقال انداخته بقوام آرند و عسل دو وزن ادویه داخل نمایند و بطریق متعارف
معجون سازند و بعضی اطبا مشک یکمثقال و مروارید ناسفته سوده فرنجمشک
سافج هندی از هر یک ۲ درم داخل میسازند بعد از آن نام او را نوشدارو
لولوی میکنند و بعضی ورق نقره بیست عدد اضافه نمایند و شربت او مثقال
تا ۲ ال حرف الهاء هدیه رسول معجونی که او را معجون هاشمی خوانند و این ترکیب را جبرئیل حرف الها
امین از حضرت رب العالمین بواسطه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
بطریق هدیه آورده بدین جهت نام او هدیه رسول شده و جمله اطبا متفق
اند که غیر از مرگ جمیع امراض را علاج است و شربت او ۳ درم تا ده درم
و منقولست که هر شب که بخورند بمنتهای آن برسند و او حافظ صحت است و دلرا

قوی

قوی میگرداند و مقوی حرارت غریزیست صفت آن خولنجان مصری زنجبیل
دارچینی سلیخه کبابه چینی هر یک دو درم جوزبوا مصطکی قرنفل عود قماری
عاقرقرحا از هر یک یکدرم نبات ۳ چندان شکر سفید معجون کنند یکوزن ادویه
عسل خالص داخل نمایند هر چند که کهنه تر شود بهتر گردد هلیله پرورده
یعنی هلیله مربی مقوی معده و دافع تخمه است اگر یک هلیله مربی هر روز صبح ناشتا بخورند
موی سیاه نگاه دارد و سفید نکند و قوت جوانی بخشد و بخار را دفع کند و خفقان دل را دفع
کند و بواسیر را نافع بود و قوت بصر نماید و ذهن را صاف و تیز کند و امراض سوداوی
را نافع حرف الیاء یاقوتی خاص و این مفرح و مقوی اعضاء رئیسه خصوصا دل و تنقیه حرف الیا
دل از اخلاط محترق و تنقیه روح از بخارات میکند و منور و براق کننده روح و حافظ
صحت است و نشاط بسیاری آرد و فرح بسیار بخشد و سرور میسازد مجرب از برای
ملوک و سلاطین و جمیع علل سوداوی و امراض قلب را نافعست و ضعف قلب را
برطرف میسازد و تقویت بخشد بدین سبب جمیع علل فرحت را قطع میکند و علل
دماغ و معده و طحال و قولنج و مفاصل و اوجاع آنرا و حمیات عفونت را نافع صفت
یاقوت رمانی ۳ ال حجر الیشم یکدرم عقیق یمنی ۲ درم ذهب لوطه بمرداسنگ تا سحق جمیع
کرده پس سحق سازند ۲ مثقال از قشر جمیع را لایق سحق کرده بشراب ریحانی صلایه
کنند تا آنکه خشک شود مکرر اینکار کنند ۳ ال غاریقون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنگوش از
هر یک ۱ درم حجر ارمنی ملح نفطی زرنباد درونج عقربی بهمنین ل ن القوا از هر یک ۲ ال سنبل
الطیب بادرنجبویه حماما وج سافج دارچینی حاشا زوفا کمون هر یک دو مثقال مصطکی ابریشم
فطراسالیون حجر الیهود مرکندش فلفل سفید از هر یک یکدرم استخوان عاج ۲ ال

مرواريد سوخته كهربا لبد ابريشم مقرض خرچنگ سوخته تخم شاهسپرم از هريكي ۳ ال
عود قماري لاجورد مغسول مصطكي زعفران اسطوخدوس افتيمون
اقريطي جدوار از هريك ۲ درم مشك اذفر پنج درم عنبر ده درم پازهر حيواني
بال شربة سيب و عسل هليله مربي از هريكي يكوزن ادويه بطريق متعارف معجون
سازند **باب هشتم** در فوايد تفسير از ادعيه و ادويه مفرده و مركبه و حكمت
و غيره كه مقوي قلب و حرارت غريزي و روح و ممد و حافظ صحت و دافع
امراض اند چنانچه يا من الالف و منتها الى اليا **الالف ادب** در كتاب حصن

ادب

الحيوة مذكور است كه ادب باعث زيادتي عمر بتجربه رسيده كه بي ادب در جواني
فاني ميشود چنانچه گفته اند **بيت** هر جواني كه بي ادب باشد ؛ گر به پيري رسد
عجب باشد **بيت** بي ادب السماوات او على منزل نيست ؛ با ادب باش تا بزرگ
شوي **بيت** ز عقل سوالي كردم كه بگو ايمان چيست ؛ عقل بگوش دلم
گفت كه ايمان ادبست ؛ و ادب باعث مقبولي ميگردد و نزد محققان
و صاحبدلان زبينه است كه گفته اند ادب تاج سر مردانست و از براي
ادبي بود قال رسول الله صلي الله عليه و سلم كه مرا ادب آموخت پروردگار
كار من نيك ادب ادبني ربي فاحسن تاديبي يعني كه حق تعالي از يوسف
پيغمبر عليه السلام نسل را بطرف ساخت كه نسبت بپدر خود جهت خلافت
بجا نياورده بود **استفراغ و احتباس** هرگاه باعتدال دفع شوند يعني

استفراغ و احتباس

انچيزي كه فضله باشد دفع كنند و آنچه بود بنزا ابدان احتياج باشد نگاه دارند هر اينه
تقويت حرارت غريزي و حافظ بدن و ممد خواهند بود **اسم اعظم** محققان

اسم اعظم

دين گفته اند هر كس را حق تعالي اسم اعظم بخشد او را مستغني سازد از ما سواي
خود بزرگان برين اند كه اسم اعظم درين دو آيه است الهكم الله واحد لا اله
الا هو الرحمن الرحيم و اكثر مفسران برين رفته اند كه اسم اعظم در سه
سوره قراني است و آن سه سوره بقره و سوره آل عمران و سوره طه است و
خبري ميگويد كه منقولست از ابو ذر غفاري كه حضرت رسول عليه السلام
فرموده اند كه سوال كردم از رب العزت از اسم اعظم جبرئيل عليه السلام مخزون آمد
و گفت اللهم اني اسالك باسمك المخزون المكنون الطهر الطاهر المقدس
المبارك الحي القيوم حضرت امام حسين رضي الله عنه فرموده اند كه مدتي
مديد از حضرت باري عز اسمه سوال ميكردم از اسم اعظم در خواب ديدم كه
شخصي گفت كه بگو يا الله يا الله يا الله يا الله يا الله لا اله الا انت العظيم
رب العرش العظيم از ابي يعقوب طائي منقولست كه گفت عمري سوال ميكردم از حق
سبحانه تعالي اسم اعظم شبي در خواب ديدم كه بر كوهي اين اسم را نوشته اند كه يا
بديع السموات والارض يا ذو الجلال والاكرام يا نور السموات والارض يا قريب
يا مجيب بدانكه محققان علما ميفرمايند كه اسم اعظم چيزي نيست كه ملفوظ باشد
بلكه سريست مستور در دل صافي از شوايب التفات بسوي ما سوا و اين اسم اعظم
بمثل دريست كه در صدف تربيت يافته كه آن صدف در بحريست كه بحر بي پايان است
و آن صدف دل آدميست و آن اسم اعظم كه اطلاع ندارد بران هيچ احدي بغير
ذات حق تعالي و چون كسي خواهد كه بران مطلع شود بايد كه مطلع شود بر حقيقت
لا اله الا هو انگه مان شايد او را بر اسم اعظم اطلاع شود و اطلاعي واقع شود

بقدر قابلیت و استعداد او و همچنین هرکسی که مطلع شود بر حقیقت الواحد
الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و همچنین هرکسی که مطلع
شود بر حقیقت الحی القیوم بحیثیت شاید و حیوة الاحیا منه و قیام
الاشیا شاید که بقدر قابلیت واقف شود بر سر و حقیقت اسم اعظم و
صوفیان با صفا گفته اند که هرکس که اسم اعظم را از ظواهر اشیا طلبیده
مثل او مثل کسیست که روغن را از پوست جوز میخواهد از ینجهت که شیخ احمد
اردبیلی فرموده در جواب آنکسیکه سوال کرد از ایشان اسم اعظم را ایشان
فرمود که تو دلالت کن مرا بر اسم اصغر تا دلالت کنم من ترا بر اسم اعظم و
مراد شیخ ازین توبیخ سایل بوده از برای آنکه طلب اسم اعظم از صور اسما
صورت ندارد و چون کسی بتوفیق رحمانی اسم اعظم را دریافت مداومت
او بمطلب میرساند الباء بر الوالدین یعنی نیکوئی کردن بمادر و پدر از
معمرات است در تعلیم متعلم آورده اند که نیکوئی بمادر و پدر عمر را دراز میکند
و همچنین معمرات است دیدن روی مادر و پدر چنانچه حق سبحانه تعالی فرموده
ان اشکر لی و لوالدیک و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
بر الوالدین افضل من الصوم و الصلواة و الحج و العمرة و الجهاد فی
سبیل الله و بر والدین واجب است چون بمقتضای عقل و نقل شکر
منعم واجبست بعد از نعمت الهی هیچ نعمت در حق فرزند چون نعمت مادر
و پدر نیست جهت آنکه سبب صوری وجود اوست و بودن وسیله تربیت
نمودن راه حق و آموختن هنر و صناعت الیاء لین تره یعنی خانه دلکشا

مفرح

مفرح قلب ارواح اند و مقوی دماغ و عمر و هم از ینجهت مزیل امراض مزمنات و
بودن در ان شرط آنکه عمارت عالی در ان بود و خفه نباشد و معمرات است و حافظ
صحت حرف التاء تحرکه الاذی معمرات است از جهت آنکه اکثر ناس بیک و بد دعا
میکنند تلف المال حلف العمر یعنی ضایع شدن مال اقربای عمر خصوصا تلف
جانداری و روغن و ظروف منقولست از بزرگان که اگر جانداری تلف شود بلا
آن دفع شود و این بتجربه رسیده که بر سر بیمار کبوتر و مرغ سیاه میگردانند زود
صحت می یابد و همچنین است قربانی بدل چنانچه در حرف قاف انشاء الله تعالی
ذکر خواهد نمود حرف الثا لا یوجد فیه شی جیم جبال الخضرا دیدن کوه سبز
مفرح دل و مقوی حرارت غریزی از ینجهت معمرات و دافع امراض غریبه و بودن
در کوه ابدان را صلب و قوی میگرداند حرف الحاء حرکة السکون بافراط فرموده که معتدل
آن مقوی حرارت غریزیست و همچنین است سکون معتدل بعد از ریاضت حرکت
و سکون نفسانی و فتنیکه باعتدال باشند مقوی حرارت غریزی و منعش اند و
تقویت ارواح و اعضا و رئیسی می بخشد حبس النفس بقاریست گرفتن نفس باعتدال
مقوی حرارت غریزی و معمرات است از ینجهت بعضی از جوکیان کامل حبس نفس را
بجائی رسانیده اند که در شبان روز زیاده از بیست و چهار نفس نمیزنند و
الیان حساب عمر را بنفس میدانند و حبس نفس دافع امراض مزمنه و امراض
بلغمی و خلط بد را نفع میدهد و جوکیان بر این اند که معتدل المزاج در شبانروزی
دوازده هزار نفس میزنند حفظ قران از معمراتست و همچنین است خواندن
قران در میان حج و عمره حرف الخاء لا یوجد فیه شی حرف الدال دکه نجاریے

مالیدن هر کاه که دلک باعتدال باشد منعش حرارت غریزی و مقوی آن خصوصاً
دلکی از دست محبوب باشد و او معین است بر هضم و اخلاط را لطیف میسازد و
بدن را رنگین میکند و ان تنویر حرارت مینماید بدان جهة بدن را کرم میسازد و نشاط
می افزاید و دلک از دست محبوب انسب ریاضت معتدلست که مقوی حرارت غریزی
و سمن بدنست نزد وی و مقوی و مثل سایر ریاضات منعیه منعوب نیست
و منعوظ و مقوی باه دما الذی یزید فی العمر از حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم منقولست در کتاب حیاة القلوب که هر کس هر صباح و مسا
بخواند ۳ بار سوره اخلاص و ۳ بار صلواة و ۳ بار این آیة و من یتق
الله یجعل له مخرجا ما قدرا هر اینه عمر او بعمر طبیعی که صد و بیست سال است برسد
و نیز منقولست از شیخ اوحد الدین کرمانی که هر کس بعد از هر وضو بخواند
اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المومنین و طیفی و بشرنی الی ماية عشرین
سنة فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین عمر او بصد و بیست سال برسد
دود سرکین کاو بمذهب جوکیان معمر است و دافع طاعون و وبا و فاسد هوا
باشد و حافظ صحت و رطوبات فضلیه از بدن دفع میکند و بدن را قوی سازد
و روح را متین و محکم سازد و همچنین است مالیدن سرکین کاو حرف الذال
لا یوجد فیه شی حرف الراء راحت مقوی حرارت غریزی و معمر و دافع غم
و هم است در این باب احادیث بسیار از سید ابرار منقولست که هر کس
رضا بقضا داد از جمله بلاها ایمن شد و هرگز هم و غم بدو نرسد و محزون
نشود رکوب خیل اسحق ابن سلیمان کفته سوار شدن اسپ باعتدال از

ریاضت معتدلست مر بدن را و مقوی حرارت غریزیست و او میکوید که من شخصی
را که ضعف معده داشت و هیچ چیز صحت نمییافت پس حالی او را امر کردم که رکوب خیل
کرد هم بهتر شد و نیز کفته اند لطافت در دنیا ۳ چیز است رکوب الخیل و اکل
اللحم و اللحم فی اللحم رش الماء البارد پاشیدن آب سرد بروی خصوصاً در
حمام کرم و ایام کرم منعش حرارت غریزی و دافع غم و کرب خصوصاً با کلاب
آمیخته ریاضت معتدل مقوی حرارت غریزی و معده است هر کاه هر قسم
ریاضت که باعتدال واقع شود فایده میکند باستحکام و انعاش حرارت غریزی
و تحلیل رطوبة غلیظ مینماید و جودة هضم می بخشد و حرکت از پیش طعام
اوفق و ابلغ در حفظ صحت مر اصحاء و بعد از طعام او شق انسب است مر ازاله
صحت ریح الطیب بفارسی بوی خوش بدانکه جمیع بوهای خوش مقوی
حرارت غریزی اند سلیمان کفته بوی خوش معتدل قوی میسازد قوتی را
جمعاً خواه نفسانی باشد خواه طبیعی و حیوانی و از بوی خوش جمیع ارواح
منعش میشوند و قوت بهم میرسانند چنانچه از روایح اطعمه لطیفه بدن قوت
می یابد زیاده از انچه از خوردن آن حاصل میشود مثل رایحه نان کرم و رایحه
کباب و رایحه شراب قوی جمعاً قوی میشود و منعش میکردند و آن مقوی روح
نفسانی است بقوة قوی شامه الزاء زراعت منقولست که آنکه زراعت
میکند عمر او زیاده میشود جهت آنکه بواسطه غم و هم دفع میشود و جهت نفع غیر
فرح کامل می بخشد و نیز انسانی که نفع می یابند دعای میکنند و دعای
ساکنین مستجاب و معمر است و نیز رکان کفته اند که المزروع خیر الناس لانه النفع

رناس ودر حدیث است خیر الناس من ینفع الناس وبهترین نفع رساعت
است که حافظ جان وبدن است خوالیس سفر مقوی حرارت غریزی جسم
آنکه مزیل غم وهم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است فروا تصحوا تغنموا واز
حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه منقولست شعر تغرب عن الاوطان
فی طلب العلی * وسافر ففی الاسفار خمس فواید * تفرج هم واکتساب معیشة * وعلم و
اداب وصحبت ماجد * وبزرگان دین گفته اند که برکت ده جزو است نه جزو در
سفر است ویکجزو در باقی شیخ بزرگان
اشیا وبسیاری از مریضان که هیچ چیز علاج نیافته اند
سفر علاج ایشان کرده ونیز از حضرت رسول علیه السلام منقولست فعلیکم بالسفر
جهت آنکه جمیع پیغمبران سفر را اختیار کرده اند واز برکت سفر بوده که حضرت
خضر علیه السلام آب حیات را یافت وبسیاری از غریبان صاحب زر میشوند وآن
باعث فرح وعمر نیز است ودر تعلیم متعلم آمده که سفر زیاده میکند عمر را سکوت
زیاده میکند عمر را از حضرت علی رضی الله عنه منقولست که من از زبور این
کلمه اختیار کردم که من سکت سلم ومن سلم نجا ونیز از قول امیر کبیر است
اذا تم العقل نقص الکلام وبزرگان دین گفته اند که عافیت ده جزو است
نه جزو او در خاموشیست ویکی در ترک مجالست سفها ولقمان علیه السلام
فرموده که الصمت حکمة بیت در زبان حلوای گفته صمت عادت کن
که از یک گفتنت * میشود زنار تحت الحنک * واحادیث واقوال بسیار
در تعریف سکوت واقع شده است واین دلیل روشن است که گوش دو است
وزبان یکی که یعنی دو شنو ویکی بگو وحکما گفته اند که متکلم در کلامی که میخواهد

که بگوید

که بگوید اول فکر کند که در وی شیء با فرد وا فروی از وی مقصود میشود البته
سکوت اختیار کند وحکما گفته اند که کلام چهار قسم است یکی آنکه ضرر محض
دارد دویم آنکه نه ضرر ونه نفع سیوم آنکه ضرر ونفع دارد چهارم آنکه نفع محض دارد
ودر سه قسم اول سکوت واجبست ودر قسم چهارم نیز بواسطه آنکه تواند زیادتی
ملال باعث شود سکر هست وآن مفرحات جهت آنکه منجر میکند از اوجاع والمها
وتسکین آنها جمیع علما اطبا از حضرت وحکماء متقدم در صفت یکی روند
سکر هم میسر سازنده اند چنانچه بخود شدند بواسطه آنکه روح نفسانی همیشه در
بیداری وخواب فکر است آسودن روح فکری این کار میکرده اند پس نتیجه
مقوی روح نفسانیست اگرچه او مشوش آنست وسکر عبارت است از آنکه
چون کیف شراب در معده او گرم شد بخاری چند از آن متصاعد میگردد
بجانب دماغ وفراهم ومشوش روح دماغ میگردد وروح را از آنجهت حرکت
مضطرب واقع میشود این نوع تشویش عبارتست از سکر سماع یعنی آواز
خوش مقوی حرارت غریزیت ومفرح در این باب شیخ سعدی فرموده است
بیت به از روی خوبست آواز خوش * که این حظ نفس است وآن قوت روح
وآواز خوب خالی است از ضرر وافلاطون گفته هر که نشنود آواز خوش بسماع خوب
دلیل او بر آنست که دل او مرده وگوش باطن او کر شده چنانچه حق سبحانه
تعالی فرموده انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء وانهم مفردون و
نیز فرموده حق سبحانه وتعالی یزید فی الخلق ما یشاء الصوت الحسن سلام علی
المومنین در حدیث صحیح وارد است که حرارت ومعنی او سلامتیست یقین

که دعاء برادر مومن که خالی از ریا باشد مستجابست حرف السین شکر باعث مزید نعمت
و در حدیث وارد است که مجربست و حکما گفته اند که هر که شاکر است منعم است
حرف الصاد صحبت حکما مقوی روح و عقل و در حدیث صحیح است که
صحبت با عالم عامل عمر را زیاده میکند چنانچه در تعلیم المتعلمین مذکور است
که مما یزید فی العمر صحبت بالعلماء و اکل و شرب با او باعث مزید نعمت میکردد
صدقه در حدیث صحیح از حضرت رسالت پناه منقولست که الصدقة
ترد البلاء و تزید العمر صحت بهترین عطایاء الهیست و مقوی حرارت غریزی
یکی از اکابران فرموده است فرد چرا نالد کسی ز تنگ دستی ٭ که گنج بیقیاس
است تندرستی صحبت سلطان عادل مقوی حرارت غریزیست و حضرت
پیغامبر علیه السلام و صلی الله علیه و سلم فرموده که ملک العادل ظل الله فی
الارضین بیت شاه عادل سایه لطف حق است ٭ هر که عادل داد عدل
لطف مطلق است ٭ و آنکه درین زمان عادل و عالم است سلطان السلاطین
مفخر العالمین محمد قلی قطب شاه است حق سبحانه تعالی سایه او را از سر
غریبان هرگز کم نکند بحرمة النبی و آله الامجاد صحبت شیخ کامل مکمل
عمر را زیاده میکند و فرح را می افزاید و بمطالب علی و اعلی میرساند در تعلیم
متعلم آمده است که مما یزید فی العمر توقیر الشیوخ و صحبت حکیم حاذق و
اکل و شرب او ایمن بودنست از جمیع امراض بالخاصیه و ازین جهة حضرت
داود علیه السلام صحبت لقمان را اختیار کرده بود و دایم با او طعام و شراب
میخورد و اسکندر ذوالقرنین همیشه با ارسطو صحبت میداشت و جمیع مهمات

بدو وا گذاشته بود و بمصلحت و نصیحت او کار میکرد و اکثر ملوک ما فیه بحکما
صحبت میداشتند و در خلا و ملا از ایشان نفعها می یافتند صحبت صبیح
الوجه مقوی حرارت غریزی و منعش و مفرح آنست و هیچ چیز بهتر از منظور محبوب
نیست از نتیجه است که حکما اختیار کرده اند پسران نیکو روی را بجهت باد شاهان
و حکما و حسن صورت را از عنایت عظیم باری تعالی میدانند و چون حق تعالی
او را دوست میدارد بدین محبوب قلوب شده اند ان الله جمیل و یحب الجمال
و حسن خوب قوة باصره را قوی میکرداند و همچنین است صحبت با دختران
باکره صاحب جمال که نفس انسان مقوی حرارت غریزیست و منعش و مقوی
آنست و دیدن روی نیکو دافع امراض فرحت و حافظ صحت و فرح و نشاط
می آرد در زمان حلوا گفته کل من لم یعشق الوجه الحسن ٭ قرب الرجل الیه
والرسن ٭ یعنی آنکس که نباشد عشق یار ٭ پیش او پالان افساری بیار
سینه خالی ز مهر گلرخان ٭ کهنه انبانی بود پر استخوان صوم از مجربات است
حکایت منقولست که حضرت یونس علیه السلام در آن روزی که در دریا
بشکم ماهی در آمده بود هرچه در طباق سبع سموات و سبع الارضین بود
حق سبحانه در نظر او مکشوف کرده بود قارون را دید که هر روز بمقدار قد
خودش بزمین فرو میبرند قارون نیز بامر حق بحال یونس علیه السلام
اطلاع یافت از او سوال کرد که از پسر عم موسی علیه السلام چه خبر داری
و کیفیت حال چیست یونس علیه السلام فرمود که او از دار فنا بدار البقا
رحلت نمود حق سبحانه تعالی بفرشته که موکل بود بفرو بردن قارون

خطاب کرده و فرموده که دیگر فلونرا ازین مقام فروتر مبر که او حق صله رحم بجا
آورده است و از کرم من نسزد که این عمل او را ضایع کنم اثر این عمل
در دنیا عزة و مزید حشمت و عمر است و در آخرة وصلت و قربت فرد
رو بپوشیدن برخویشان خویش و تاکرده دیدن عمر بیش صلوات
بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرستادن دافع بلیات و حافظ صحت
و حدیث صحیح از حضرت خلاصه موجودات آورده است که هر کس شب
جمعه سه هزار بار صلوة فرستد عمر او بصد و بیست سال میرسد و بسیاری
از اولیاء الله و محققان دین آزموده اند صولجان بازی چوگان مقوی
حرارت غریزی و فایده او چنانچه تحلیل رطوبات میکند از بدن همچنان
نفس را خوشحال و منبسط میسازد و او بهترین ریاضات است و این را
حکیمان جهته پادشاهان پیدا کرده اند هرکه گوی تواند زد بهترین توان رفت
و باصطلاح کردن این را جنگ کو چک میگویند صید یعنی شکار منعش حرارت
غریزی و مفرح دل و مقوی آنست و تفریح که از آن حاصل شود غیر آن دشوار
است و دافع امراض مزمنه است مقوی بدن و ارواح جمیعاً و بهترین شکارها
پادشاهان راست که جره باز است و دیگر انرا شکار سگ و شکار تیر از ریاضات
متعارفه است و دافع امراض تحلیل بلغم و فضلات و مقوی قلب بخوشحالی
و طرب حرف الضاد لا یوجد فیه شی الطاء و طرب خوشحالی است بر طریقیکه
واقع شود مقوی حرارت غریزیت و دافع امراض مزمنه و معمر حرف الظاء
لا یوجد فیه شی العین عدل زیاده میکند عمر را از برای آنکه نفع او عام است

اجميع

وجمیع مخلوقات را چنانچه حق سبحانه تعالی فرموده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی
الارض و نیز حضرت رسالت پناه فرموده من عدل ملک و من ظلم هلک و نیز
حضرت علی رضی الله عنه فرموده اند من کثرت نعمة الله علیه کثرت حوایج الناس
الیه و افلاطون گفته که عدل باعث بقای ملک است چنانکه ظلم باعث زوال
ملک میشود و از فضایل عدل آنست که عادل محبوب جمیع قلوبست و هرچند فایده
عدل نرسیده باشد بایشان و ظالم مبغوض جمیع الناس است هرچند که از اثر ظلم
نرسیده باشد بایشان و مصداق این حال و مقیاس این مقال قصه نوشیروان
عادل و حجاج ظالم است که با وجود کفر تا این زمان او را احمد میگویند بسبب عدل
با وجود شرف اسلام حجاج را لعن میکنند او را تا این زمان بسبب ظلم از بحته
بعضی حکما گفته اند الملک یبقی علی الکفر و لا یبقی علی الظلم عصا در دست
گرفتن در باب نوشته اند سنة الانبیاء و لدفع الاعداء و قوة الاعضاء
و برکة الرزق و مزید العمر و گفته اند هرکس عصا در دست دارد قوت کمر و پای
او زیاده میشود و از موذیات و از عدو نمی ترسد عمارت کردن و دوام
آن عمر را می فزاید از نتیجه است که اکثر بزرگان بآن مشغول بوده اند و بواسطه آن فرح
بدل میرسد و از آن نفع بخلق خدا و ارد میشود و دعای خیر میکنند علم
الذ اذ بعلم معمر است و مقوی قلب و مفرح آن و محققان دین گفته اند هیچ
لذتی در عالم بهتر از لذت علم نیست و لذة آن مقوی حرارت غریزی و معمر است و
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در عزت علم فرموده اند من طلب الدنیا
فلیتجر و من طلب الآخرة فلیتزهد و من طلبهما فلیتعلم و احادیث بسیار

درین باب از حضرت منقولست و نیز در فضیلت این امیر المومنین علی رضی
الله عنه فرموده اند شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال
فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال حرف الغین غذا
معدل حرارت غریزیست وحافظ صحت بدن بدانکه حفظ صحت از اهم
امورات خاصه درین زمان بواسطه آنکه طبیب حاذق که واقف باشد بتدبیر
امراض وتشخیص آن نمیباشد این کلام علی الیت هذا الزمان که بنوعه حالا
درین زمان معدوم مطلق است مثل عنقا وکیمیا ودیدن را ناچار است
از غذا یا از جهت اخلاف یا از جهت تنمیه حکما گفته اند سزاوار آنست که در
غذا گرمی وتری غالب باید که باشد تا در طبع مشابه بطبع بدن باشد هرچند
که غیر مضاد باشد ومحترز باشن از چیزیکه مناسب طبع نبود ومختلط فر
از نفع چه پیش است و پرهیز از جمیع متضادین و آنکس اراده کرده
حفظ صحت را بر وواجب است که اختصار کند بر نان پاک از نواییب ردیه
وگوشت حولیه گوسفند وگوشت گوساله ماده ونیز نتاله شیر مست ومرغ
جوان وکبک وتیهو وشیرینی ملایم چون قند سفید وحوتیز خراسانی و
از فواکه انگور وانجیر ورطب در زمستان چیزها گرم یا بالفعل و بالقوه
خورد و در تابستان برعکس در بهار و تیرماه نیز غذاء معتدل خورد
و با غذیه دوائی هرگز ملتفت نشود مگر بجهة تعدیل مزاج و غذای اشتها
را از خود دفع نکند وهنوز اشتها باقی باشد که دست از طعام بدارد و
غذاء محمود لابد است وجالینوس گفته که علم بمقوی اغذیه انفع علوم

طلبت

طلبت از احاجت بغذا همیشه است در حالة صحت ومرض ومداومت پرهیز دن
را میکذارد غسل با کیهم محلل فضلات ومنعش حرارت غریزی ونگاه
میدارد حرارت غریزیرا از تحلیل مفرط وغسل کردن باب سرد نافع در تابستان
مر جوانان صحیح المزاج را که قوت ایشان قوی و مزاج ایشان حار باشد و
حکمت در وی حیات مزاج واحتمال است واو منعش حرارت غریزی ومحلل
فضلات ومنقولست که غسل روز چهارشنبه وسر تراشیدن عمر را زیاده
کند وبسیاری از موده اند الفا فراغت عمر را زیاده میکند وحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فرموده که نعمتان معبون فیها کثیر من الناس الصحة و
الفراغة پس اگر در زمینی فراغت صحت باشد بر تو باید که انتقال کنی از زمین
زمین بجای دیگر کما قال الله تبارک تعالی یا عبادی الذین امنوا ان
ارضی واسعة فایای فاعبدون وحضرت امیر المومنین علی رضی الله
عنه فرموده فلا تقیمنا ببلد لا انتفاع بها والارض واسعة والرزق
مبسوط وبعضی گفته اند که الفراغ من سنن المرسلین ونیز بعضی گفته اند که
مفتاح الفراغة قلة المعرفة بالناس فرح اعتدال حرارت انعاش حرارت
غریزی میکند ومقوی اوست وروح را منبسط میکرداند وروح وخون
را بجانب بیرون حرکه میدهد وفرح لذة کامل خاص است که ادراک میکند
بقوت مدرک مثل احساس حلو الجس ذائقه وبوی خوش بحس شامه و
خبر خوش بحس سامعه وصورت حسن بحس باصره الفاف قربانی قربانی بدل
اسرار عجیب وغریب است اگر گرایهم کشتن خود باشد از ظالمی یا دشمنی بیار دکو لفند

یا ازم رضی ۱۲

نگرد که دران هیچ عیب نباشد چنانچه برای اضحیه می آرند یعنی سخت لاغر و گوش
بریده نباشد و کور و معیوب نبود پس در مقام خلوت برد که آنجا او را کسی
نه بیند و روی بقبله آرد بکارد تیز آنرا ذبح کند و در وقت ذبح کردن
بگوید اللهم هذا فدائی فتقبله منی و دم بدمی و لحمها بلحمی و جلدها
بجلدی و شعرها بشعری و عصبها بعصبانی از نسخه فتقبله نبود هر دو
جایز است و گوئی بکاود و خون گوسپند دران جمع کنند و بگل بپوشند
تا هیچکس پایمال نکند و آن گوسفند را شصت پرکاله کنند سر را یک پرکاله و
یک قطعه و شکنبه با معا و لیف یک و هر عضو را نیز یکی و شش و جگر و گرده
را نیز یکان یکان شمارد تا شصت پرکاله شود بیشتر و پای و دو دست
بگوشت فرود آرد و یکان یکان قطعه بفقرا و مساکین دهند که واجب
النفقه باشد بدین حکم گوسفند فدای او کرده اکثر از حزن و مرض خلاص یابد
و هیچ مکروهی بدو نرسد مجربست حرف الکاف کرم یعنی سخاوتست و بهترین
صفاتست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده السخی حبیب
الله و لو کان فاسقا و البخیل عدو الله و لو کان زاهدا و کرم صفتی است که
بآسانی صید دلها بدان میتوان کرد و دعاء خیر بدو بسیار کسان میکنند حرف
اللام لعب شطرنج منعش حرارت غریزیست و مشغول میدارد بدن را از
افکار ردیه از نتیجه نافع مالیخولیا و وسواس و جمیع اعراض که از اعضا
بهم میرسد و قوة ذکر را ذکی میکند لقاء محبوب دیدن روی دوست مقوی
حرارت غریزی و مقوی و مفرح دل است و تفریح او از جمله مفرحات بیشتر

است و شفاء جمیع امراض است قرشی گفته که از جمیع معالجه بیشتر مر اکثر امراض
را لقاء محبوبست حرف المیم ماء الجاری دیدن آب روان روح باصره و ارواح نفسانی
را قوت میبخشد و خوشحال و مسرور میسازد بدانجهت مفرح و مقوی حرارت
غریزیست و محققین حکما گفته اند مشی بجانب مخالف حرکت آب مالیخولیا
و جنون و امراض سوداوی را دفع میکند و حرکت بجانب موافق حرکت او
در امراض سوداوی می افزاید و این سریست از اسرار مکتوم مسهل سودا
جهت اصحاب سودا و مالیخولیا و انها را که فکر فاسد میکنند و بر مزاج کسانی
که سودا غالب شده باشد نافعست و مقوی قلب و مفرح آنست و از مرکبات مسهل
سودا و اخلاط سوخته ایارج لوغاذیا بهفت درم و ایارج فیقرا و مخخال
و مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حب لاجورد و حب شبیار و حب اسطوخدوس
است و از مفردات لاجورد و غاریقون و افتیمون و اسطوخدوس است حب الصفاء
احباب فی من یمیل القلب الیه حافظ قوة و صحت و قوی قلب و ارواح است و
دوام آن مفرح و منشط است و رشک روی افزاید و امراض فرحه را دفع
میکند و حافظ صحت است در تقویة قلب بی نظیر حرف النون نغمه یعنی
آواز خوش و ساز خوب مقوی حرارت غریزی و روح طبیعی و حیوانی و نفسانیست
و دافع غم و هم و همراز و جیبی نیز و مقامات موسیقی که شش آوازه و ده
آوازه مقام و بیست و چهار شعبه و چهل و چهار گوشه که در میان اهل عجم مشهور است و
در پیش حکماء هند شش راگ و شش راگنی و هر یکی را شش خوانند و شش
دگتیا و شش که جمله هشتاد و چهار باشد اگر بوقت بخوانند یا بنوازند دافع

امراض و حافظ صحت بوند و غم و وهم را دفع کنند و مقوی قلب و حرارت غریزی
باشند چه مقامات را در نفوس تاثیری مختلف است چه بعضی موجب بسطی
تمام بود بدین واسطه باعث شجاعت گردد مثل عشاق و بزرگ و
نوا در هندوی مارو و از ینجاست که انها با طبع ترکان و اهل چشم و تیغ
و سکان جبال مناسبت بیشتر دارد و بعضی موجب بسط معتدل گردد و
بدین واسطه سبب لذتی لطیف گردد و مانند راست و نوروز و عراق و
اصفهان و در هندی بربهی و دهناسری و بدین واسطه سکان اقلیم
رابع و ثالث و اهل وسط عمارت مایل باینها بوند و بعضی موجب بسط ضعیف
و تهییج نفس گردد چنانچه از ان حالتی شبیه بحزن و فتور و قبض حادث گردد
مانند بزرگ در هوای و زیرافکند و زنگوله و حسینی و هندوی لورلی و ست
و بعضی نرائن و خواص موسیقی بسیار است بعضی از نغم باشند که موجب استجابت دعا
گردد از ینجهت گفته اند که موسیقی شعبه ایست از سحر و ملادر را چون بیک بخوانند
باران باریدن گیرد و همچنین دیپک را چون بخوانند آتش در چراغ افتد و
خواص هر مقامی جداگانه است و درین مختصر بیشتر ازین ذکر نتوان کرد
که موجب ملال گردد نماز بالتعظیم و معانی معمر است چنانچه در تعلیم متعلم مذکور
است النوم والیقظه یعنی خواب و بیداری باعتدال مقوی حرارت غریزی اند
و بیداری بحرکت انسب است چنانچه خواب بسکون و خوابانیدن کودک قریب بشکم
منعش و مقوی حرارت غریزیست و همچنین است بر روی او خوابیدن و نوم
معتدل انفع است حرف الواو وجه الحسن دیدن روی نیکو مقوی حرارة

غریزی

غریزی و روحست و مفرح قلب و دوام او ممد حافظ صحت است وصال محبوب
هیچ مفرحی و دافع غمی مثل وصال دوست بکیفیت نیست و دافع امراض غریبه
و مزمنه است حرف الها هوای معتدل اصل و قلب و ارواحست و هوای معتدل
مقویست حرارت غریزی را و عمر را زیاده میکند و هوای معتدل آنست که صافی
لطیف خوشبو از دود و بخار و دخان و غبار خالی بود و خشک و گرم نبود و
انچنین هوای مقوی ابدان و اخلاط را صاف میسازد و ارواح را نورانی
میگرداند بواسطه آنکه باکثر مذهب غذای روح هوای معتدلست و هوای
معتدل معین بر هضم است و جالینوس گفته که روح متولد از هوا و مشتق
است پس او مروح حرارت غریزیست باب پنجم در مضعفات حرارت غریزی
و منقصات عمر از انجمله غم و هم است و فرق در میان ایشان آنست که غم در
مکروه واقعست و هم بی واسطه است یا انتظار مکروهیست علی ای حال
مورث سستی قوای اند و قوی را مستبدل میگردانند بسبب عوارض نفسانی و
تصورات وهمی از ینجهت که طبیعت مشغولست باین هر دو واهی نماید از تدبیر بدن
پس ایشان مضعف حرارت غریزی اند و اکثر اطبا برانند که ضرر غم در بدن اسرع
از زهر است بواسطه آنکه غم فی الحال موثر است و ضرر زهر بعد از مدتی بدل میرسد
و علاج زهر و احتراز از و سهل و آسانست اما علاج غم و احتراز دشوار است محمود بن
الیاس گفته که غم مضعف دلست بواسطه دوام برکی ضعف قوة طبیعت است
از جهت کثرة تحلیل و استیلاء حار غریبه بواسطه اضطراب نفس از اسباب غم
دوم هم هنگام تنفس شدن روح است بسبب برودتی که از انطفاء حرارت غریزی حادث

مضعفات حرارت غریزی و منقصات عمر

شده باشد از جهت شدة انقباض و اختناق ابن هبل گفته که غم و هم غذا اصل را ضعیف
میسازد و زود پیر میکند ابو طیب گفته که اگر غم و هم نباشد بآیته پیر نشد شخص با
اصل طبیعی صد و بیست سال است و گفته اند که خوف مرادف غم است چنانچه
خوف مرادف هم است و شیخ الرئیس فرموده که غم و هم روح را بمنزله تب است
بدن را و بهترین دوائی که حفظه صحت مینماید ازاله هموم و غموم از دل است و
تقویته و تفریح دل دادن است بمفرحات و معجونات بواسطه آنکه غم خصم قلب است
و هم عدو روح و فرح قلب دو قسم است روحانی و جسمانی جسمانی بمفرحات و
معجونات و جوارشات و اغذیه موافق و اشربه لطیف است و روحانی دیدن
روی نیکو و استعمال بوی خوش و رضا بقضا و التذاذ بعلم معقول و منقول
مقوی قوّیت و بهترین مقویات روح دیدن آنکه دل مایل دیدن او است
و مصاحبت احباب و ازاله هموم و غموم **خوف** مضعف حرارت غریزیت و باختناق
روح در حال میکند **فرح** مفرط مورث غشی یا موت است بواسطه انبساط و
توجه و حرکته روح و حرارت غریزی بجانب بیرون بیکدفعه بواسطه اخذ لذت
ازین جهت خالی میماند دل از روح ازین سبب غشی یا موت حادث میگردد
غضب مفرط از مفسدات روح است بواسطه آنکه روح حرکت میکند بخارج دفعة
بجهت دفع موذی و غلبه کردن ازین جهت خونی که در دل است مهیج شده و ثوران
میکند و التهاب در دل احداث میشود و قرشی گفته که مضعف قوّیت و محدث
غشی یا موت **جزع و فزع** از نواقص حیات اند بواسطه آنکه در هر دو امر روح
متجمع میگردد و مختنق میگردد در باطن و مرگی که ازین حادث میگردد آنرا مرگ

تعلق

مخاجات میگویند یعنی دفعة واحد است **خجالت و انفعال** از منقصات عمر اند
بواسطه آنکه حرکته روح است بداخل بدن اولا پس بخارج و گاه باشد که از کثرة
انفعال بکبارگی واقع نشود و اکثر با اختناق انجار روح فاسد میشود **طمع** از
نواقص عمر است از برای آنکه موجب انفعال و خجالت میشود و این موجب
نقصان حرارت غریزیت و هم عمر است چنانچه اسد الله الغالب علی بن
ابو طالب رضی الله عنه فرموده الطمع مرض و السول تفرع و الحرمان خوف
فرد بگذر ز طمع که آفت جان و دل است ؛ طامع همه جا و نزد همه کس منفعل است **شیخ**
سعدی گفته طمع را سه حرف است هر سه تهی ؛ از آن نیست هر طمع را بهی ؛ و علاج
قناعت است چنانچه در باب قناعت حدیث صحیح وارد است که القناعة کنز
لا یفنی و بزرگی گفته **فرد** ترک طمع کن ز خود شرم دار ؛ تا نشوی چون خجلان
شرمسار **فکر** از مضعفات حرارت غریزیت خصوصاً در امور دنیا بواسطه آنکه
فکر در امور دنیا مورث هم و غم و این هر دو مضعف حرارت غریزی اند و علاج
آن زهد است و آن ترک دنیات ابن هبل گفته که فکر فاسد و متغیر کننده
مزاج روح است بدان جهت مضعف و مهلکت **حسد و حقد** اطفاء حرارت غریزی
میکند از نواقص عمر اند بدانکه حسد از بخل تولد میگردد بواسطه آنکه بخلیت بمال
غیر و حاسد نمیخواهد که مال خود بدیگری دهد اگر شخصی مالدار در زوال نعمت او را
طالبت و هرگاه که حسد زیاده شود و حقد مفرط میگردد این صفات حد ذمومست
و نقض است و این نقض را از بیم یابد و علاج او این است که بداند **شعر** آنکه بنیاد
خلایق را نهاد ؛ هرکسی را آنچه بایست داد ؛ بداکه دنیا را قدری نزد اهل

بصیرت نیست که حق تعالی فرموده است قل متاع الدنیا قلیل ابن هبل گفته که
حسد متغیر مزاج روح است و بر داوه زنبجه مضعف حرارت غریزیت بخل از رذایل
نفس است و بالجمله مضعف حرارت غریزیت و علاج او سخاوت است بواسطه آنکه
بخیل در نظر مردمان خوار مینماید و خواری باعث هلاکیت و سخی محبوب القلوب است
و از حکیم سؤال کردند که عیبی بپوشد فضایل را چه چیز است گفت بخل باز پرسیدند
که فضیلت که جمیع معایب بپوشد کدام است گفت سخا دلبستگی نفس
پیر و وصال ایشان و جماع با ایشان مضعف بدن و روح است و اکثار آن مهلکت
بسیار خوردن مضعف حرارت غریزی بواسطه آنکه هاضمه عاجز میگردد پس طعام
در معده فاسد میگردد و فساد او موجب نقصان حرارت غریزیت و بقراط
گفته که بسیار خوردن متغیر مزاج بدن است و معتاد آن بسیار با خطر است و نیز
در تاریکی خوردن از منقصات عمر است بواسطه آنکه طبیعت متوجه طعام نمیگردد کما ینبغی
پس فاسد میشود و ازین قبیله است خوردن طعام سوخته و بعضی از فقها گفته اند که
طعام سوخته حرام است بواسطه آنکه غذای بدن نمیگردد و طعام بسیار خوردن
موجب احداث امراض غریبه میشود و اکل بر جنابت موجب نقصان عمر است و
نوشیدن آب بسیار انقطاع حرارت غریزی میکند و غذا را در معده خام
میسازد و عاجز میکند هاضمه را بلکه باطل میکند و مرطب معده است و آن
موجب نقصان حرارت غریزیت و نیز ازین قبیله است شرب آب سرد ناهار و
بعد حمام و ریاضت و جماع و بعد از فواکه خصوصاً بعد از خربزه و شیر ناشتا و
بعد از مسهل قوی و خوردن آب میانه شب مضرات و همچنین است میانه خواب

اکثر

اکثر حکماء برآنند که هرکس بعد از حمام آب سرد نوشد اگر در آن سال بمیرد او قاتل
نفس خود است و مداومت برین کشنده روح و حرارت غریزی را کم میکند و ملا
یوسفی گفته اجابت خوردن آب در چهار مقام نزد ارباب حکمت حرام ۱ بعد
هر میوه و بعد جماع ۲ بعد دارو حار و بعد طعام کثرت شرب شراب آن موجب
اختناق روح و حرارت غریزی میگردد و فقیر بسیار کسانرا دیدم که شراب بسیار
خوردند دفعة بسکته یا بخناق مردند جوع مفرط روح را بتحلیل میبرد و فنا
میسازد و ازین قبیله تشنگی مفرط محمود ابن الیاس گفته تشنگی مفرط مضعف
حرارت غریزی و سخن مزاج و منقص شهوت رازی گفته جوع و عطش مفرط زود
پیر میسازند و ذبول بهم میرسانند وکثرة جماع قوترا ساقط میسازد بواسطه
استفراغ رطوبت اصلی و جوهر روح حیوانی محمود ابن الیاس گفته که مباشرت
استفراغ میکند از بدن اخص و اجود مواد را ضعیف میسازد قوت را و اطفاء
حرارت غریزی میکند و حرارت غریزیرا مشتعل میسازد ازینجهت افعال طبیعت
را ضعیف میکند و مضعف معده و هاضمه و جگر و مفسد مزاج و اعضاء اصلیت
و زود پیر میسازد و خون و گوشت کم میگردد و طراوت لون را میبرد و مجفف
دماغ و مضعف اعصاب است بقراط گفته که جماع از نواقض عمر است جالینوس
گفته که صاحب بدنهای ضعیف و نحیف و پیرانرا واجبست حذر از جماع بواسطه آنکه
ایشانرا دشمنی مهلک است و شیخ الرئیس فرموده که جماع کمی آب حیات است حمام
ایلاقی گفته که مقدار حمام تسهیل انصباب فضول است با عضاء ضعیفه و
ارخاء جید میکند و مضر باعصاب و تحلیل جید بحرارت غریزی و روح را

و اسقاط شهوت طعام و باه میکند و تسخین قلب و ضعف آن می آرد و مودی
بغشی و کربت و ضعیف میسازد اعضاء رئیسه را و محدث دق و ذبول و رطوبت
اصلی را تحلیل میدهد و برآمدن از حمام دفعةً موجب امراض و کمی حرارت غریزیست
و جماع در حمام از فواحشات است مر دحر او سزاوار آنست مر مستحم را که مجالست
کند در حمام با محبوبان و ندماء ظریف و آب حمام را خوشبو سازد بگلاب و
صندل و هوای آنرا خوشبو سازد بروایح لذیذه بارده که با سرکه آمیخته باشند
و بسیار مکث کردن در حمام ضعف می آرد **موی** بریدن گذاشتن موجب
اختقان حرارت غریزی و احتقان او موجب اطفاء حرارت اصلی است
و مضعف آنست و ازاله آن موجب قوت قوی است بواسطه آنکه هرچه غذای
موی میشد حالا غذای بدن میشود از نیجاست که گفته اند تراشیدن سر
گردن را غلیظ میسازد و تراشیدن موی زهار ذکر را و نیز میبیت **خانه** تاریک
و سیاه و بد سکونت آن موجب توحش روح و حواس و توحش روح موجب
امراض و امراض باعث ضعف دل میگردند و بسیار شده که بیمار را از
خانه تنگ تاریک بیرون آورده بخانه خوب برده اند و اوفی الحال شفا
یافته **خوردن** بقیه طعام بیمار یا شراب خصوصا گربه و او را سگ دیوانه
گزیده باشد نعوذ بالله مفسد حرارت غریزیست و ضایع کننده مزاج روح
است بجهت عدم توجه و تنفر از و همچنین خوردن چیزهای بدبو که در معده
فاسد میشوند محدث امراض و مضعف حرارت غریزی اند و نیز خوردن
چیزهای ترش زود پیر میسازد جهت آنکه غذای آن کم است و مضعف حرارت

غریزی و مجفف اعضا و خون بلا و تولد میشود و همچنین است خوردن اشیاء
مالحه و حریفه ابن سهیل گفته که اشیاء حریفه زود پیر میسازد و اکل بقول بر
سبیل غذا جهت آنکه مولد فضول اند و موجب نقصان حرارت غریزی میگردند
روایح منتنه و او تغیر میکند جوهر هوا را بجانب فساد و عفونت و از آن جهت
واصل میشود بروح و آن مفسد روح و دل و حاصل میکند امراض صعب را
ابخره جمع بخار و آن جسمی مرکب از چیزهای هوائی و ادخنه و آن جسمیت
مرکب از اجزاء ناری و ارضی هر دو از نواقص عمر و مضعف حرارت غریزی اند
بواسطه آنکه هوا محل لطافت اینها مکدر میشود و فنا میکند بتروح و تعدیل و اطلاق آن
فرموده که لولا البخار والدخان ما عاش الانسان ایاما طویلة **و توقف** بسیار
در ابخره محلل رطوبت غریزیست و تحلیل او موجب تحلیل حرارت غریزی
میشود **کثرة** حرکت و سکون از مضعفات حرارت غریزی و مضعفات عمر اند کثرة
حرکت از جهت موجب تحلیل رطوبت غریزی و کثرت سکون موجب اختناق و
انطفاء حرارت غریزی **ریاضت** بسیار رطوبت اصلی را دور میکند که آن حامل
حرارت غریزیست بدانجهت کم میشود و کثرت غریزی که روح بدان قایم است
خواب و بیداری کثرة اینها محدث امراض بد و مضعف حرارت غریزی اند
کثرة بیداری مضعف دماغ و مسیئی هضم است و محلل قوی و ارواح جالینوس
گفته اگر میخواهی که دشمن خود را بیمار کنی او را بیدار دار و بسیاری خواب مرطب
و مبرد و ان اطفاء حرارت اصلی میکند و خواب برخلاف محلل ارواح و همچنین
ناقص میکند رطوبت اصلی را **کثرت نوم** عمر را کم میکند و همچنین خواب صبح

از منقصات عمر و رزق است چنانچه رسول الله فرموده نوم الصبح تمنع الرزق وکثرة

کلام مضعف حرارت غریزی و محلل رطوبت اصلی و مشوش دماغ است بسیاری

قی موجب نقصان حرارت اصلی قرشی گفته آنکه که معده پر میسازد وقی میکند

تا بار دیگر باز پر سازد او دشمن خود است و این فعل زود پیر میسازد و در

امراض ردیه می اندازد کثرة عیال فضیحت الرجال از منقصات عمر و محدث

غم و هم و آن موجب تحلیل روح است بسیار قرض عمر را کم میکند بواسطه

آنکه حرارت کم میشود و هم و غم اضافه میشود انتظار موجب غم و هم و مضعف

حرارت غریزی چنانچه بزرگان گفته اند که الانتظار اشد من الموت قطع

صله رحم از نواقص عمر بالخاصیت قطع و قلع اشجار رطبه و مثمره عمر را کم

میکند حکیم فردوسی گفته است فرد درخت افکن بود کم زندگانی بزودی

کشد تخجیر بانی در تعلیم متعلم آورده است که ما نزید فی العمران تجبران

قطع الاشجار رطبة الا بالضرورة کشتن موذی از منقصات عمر و محلل

ارواح چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده اقتلوا الموذیات

قبل الایذاء و مرویست که واجبست قتل آدمی حرکت لعب از نواقص

عمر بالخاصیت چنانچه گفته اند فرد هر جوانی که بی ادب باشد گر به پیری رسد

عجب باشد ح اگر جوانی باین عمل مشغوف مشکل که به پیری رسد حکما گفته اند

احتیاج بمخلوق بطریق سوال و این فقر صوریست قال رسول الله صلی الله

علیه و سلم کاد الفقر ان یکون کفرا و ایضا قال نعوذ بالله من الکفر والفقر و حقیقی

در بنیاد پیری سفته شو مرگ حاجتمندی از مرگ طبیعی بدتر است کین نیرنگی

لحظا باشد و آن بجز یکبار نیست زنا موروث فقر و عمر را کم میکند چنانچه گفته اند

اگر جوانی باین عمل مشغوف مشکل که به پیری رسد حکما گفته اند زنا العیون

النظر سوگند دروغ منقولست که ده روز از عمر کم میکند چنانچه سوگند راست

یاد کردن یک روز از عمر کم میکند کذب و دروغ گفتن بجای وی آنکس میبرد

و عمر را کم میکند معامله السو مع الناس کم میکند عمر را و بی قیمت میسازد قدر

آنکس را خلف العهد خلاف وعده موجب نقصان عمر و حق سبحانه تعالی فرموده

در قران مجید که در قیامت از شما از خلاف وعده سوال خواهد کرد چراغ را بنفس

کشتن و بوئیدن بوی چراغ کشته مضعف روح و قوت نفسانی و محدث سکته و

سرسام ادخال طعام پی در پی خوردن طعام منقص عمر و حرارت غریزی و

پیدا میکند امراض صعب و غرض را اکل در شب مضعف معده و حرارت غریزیست

هواء مفرط در گرمی و سردی منقص عمر اند جهت آنکه سردی هوا انجماد

حرارت غریزی میکند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده

ان الحر توذی والبرد تقتل و حرارت محلل رطوبات اصلیه پس حرارت غریزی

کم میشود از ینجهت که عمر اهل حبش و زنگبار کم است از جهت کثرة حرارتی که در بلاد

ایشانست حبس فضلات از نواقص حیاتست از جهت آنکه احتباس موجب

کثرة رطوبة و کثرة رطوبة منفر میسازد حرارت غریزیرا و باختناق حرارت

غریزی تصرف او را ضعیف میسازد از ینجهت حکما گفته اند اعرض نفسک علی

الخلاء قبل النوم و تنگ مسامات بدن بسته میشود و کم میرسد نسیم خنک بسوی

که در دلست پس باختناق حار غریزی افعال او را ضعیف میسازد و این

آیه کریمه واوفوا بالعهد ان العهد
کان مسئولا

هنگام حار غریبه بر بدن مستولی میشود و احداث عفونت میکند قرشی در شرح کلیات
گفته که بعضی از فقها بول را حبس کرده اند از این جهت مناظره که در آن بوده اند بول
از عانه و رانهای ایشان بیرون آمد و همان روز مردند **کثرة الاستفراغ** بمسهل
و قی و عرق و ادرار و غیره از منقصات عمر اند جهت آنکه ضعیف و سست
میسازند قوی و قوت بدن را بجهت استفراغ اخلاط صالح و استفراغ خلط
مستلزم اخراج روح بسیار است و این موجب ضعف جمیع اعضاء و حرارت
غریزی و قوی و ارواح میشود ایلاقی گفته که استفراغ در بدن صحیح مودی
میشود بغشی بجهت آنکه دوا هرگاه راه نیابد در بدن خلطی را که خاص است
باو هر آینه خون و رطوبت اصلی را اخراج خواهد کرد **فصد و حجامت** در صحت
از منقصات حرارت غریزی و منقصات عمر اند بواسطه آنکه استفراغ خون
مفضی استفراغ روح است و مقتضی ضعف حرارت غریزی پس واجب بر
حافظ صحت که از هر دو محترز باشد و فصد کردن بی ضرورت خطای فاحش
است و ضرر حجامت بیشتر از فصد است **امراض** از نواقص حیوة و عمر و
حرارت غریزی خصوصاً امراض مزمنه جهت آنکه مرض ضعیف میسازد قوی
و ارواح و حرارت غریزی را و معده را ضعیف میکند و هضم را بر طرف میکند
غم از اعمال مضعف ارواح است از جهت آنکه عمر بدان مزعم است و کمی عزت
را کمی لازمست **اخبار** موحشه و اصوات هایل از منقص عمر اند بواسطه آنکه
موجب اختفاء روح و حرارت غریزی بجانب باطن میشود چنانچه مولوی
معنوی گفته است **بیت** جانور فربه شود از حلق و نوش : آدمی فربه شود از راه

گوش

گوش **فراق** احباب از موت حقیقی شمرده اند بواسطه آنکه مدغم است بغم و هم و
آن روح حیوانی را کم میکند و مضعف حرارت غریزیت و بدن را میگدازد **شماتة
اعدا** کشنده است حاجة بیان ندارد و همچنین است دیدن روی دشمن که
آن روح باصره را نیز کم میکند بدانجهة روح نفسانی را تحلیل میدهد **اختلاط** با
عوام منقص عمر است از نیجهت حکماء هند کلها انزوا و عزلت اختیار کرده اند
باب دهم در ذکر سموم حیوانی و نباتی و معدنی بطریق اجمال جهة اختصار
این مختصر بدانکه سموم کلها منقص عمر اند خواه باجماد روح و خواه باجماد
حرارت غریزی **ذکر سموم** نباتی بطریق اجمال بیش هندوی پس قوشیون
قسمی از بیش است قرون سنبل نوعی بیش است مونیج افیون شوکران
بذر البنج بیاری قنب بیرقح الصنم تفاح جوز ماثل بذر قطونا کوفته آب کشنیز تر
فطر کماة شیح فرفیون یتوعات سیوه ماذریون سقمونیا شبرم کرم دانه فند
دفلی زعیره بلادر نفسیا بذر الحنظل تخم انجره لبوب زنخه خربوزه بصل
هرسیه یا انارکندش قاقلی حبلاسه خربق سیاه خانق الذیب خانق
النمر ذوق بقم عنب الثعلب سیاه تربد سیاه غاریقون سیاه عصاره قثاء
الحمار کست خروع ازاد درخت ازاراقی وادی سونیز بدمزان مازریون
سیاه شبرم سقمونیا خربی عرطنیثا هند سداب بری سداب منتن کنکرزد
قشر شجر التوت زعفران بسیار جمع زیتون بری کبیکج قشر الاقر سودیو
عصاره هوم فمتند هبید شحم حنظل **ذکر سموم** حیوانی بطریق اجمال ذراریح
مرارة النمر مرارة افعی طرف ذنب الایل عرق دابه سمک مارو جندبیدستر ازرق

عسل داربیب بحری عقرب بحری ورغه سام ابرص حربا بیض الحرباء سالامندرا
ضفادع مراره الکلب خون گاو تازه خون تیشیر لبته شیر فاسد شوای عموم
عض نیش گربه عض دلرای گربه دشتی عض سام هندی سرک عض ابرص
نیش گربه سگ عض چهارپایان عض شیر و یوز مراره کلب الماء عض پلنگ
عض میمون حمد الجامد عض سگ آبی عض تمساح عض ماهی سیاه عض
سنور عض گرگ عض ابن عرس عض تنین عض کلب عض انسان جانور بری
و آنرا حکماء هند جهة پادشاهان حیاره نقد طریق آنست که کنیزک کوچک را عادت
بزهر خوردن مینمایند و چون چهارده ساله میشود برای دشمن می فرستند هر کس
بدو جماع میکند در حال می میرد موش بیش کرم سبز صنوبر سیم مارها خورده
عقرب عنکبوت زنبور رتیلا نمل قمله النسر عض اربعه و اربعین ذکر سموم
معدنی اجمالا زیبق مقتول الماس سک زنجفر هرتک اسفیداج چسین نوره
زرنیخ خبث الحدید شب زاج سنگرف مصعد حجر احمر دار شکنه باب یازدهم در
امراض قلب علاج آن بطریق اختصار سوء المزاج قلب آنچه محکم بود علاج
پذیر نباشد و آنچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و سوء مزاج مفرد میباشد و
مرکب نیز و با ماده میباشد و آن نیز مفرد می باشد و مرکب نیز و اسباب سوء المزاج
گرم پنج نوع است یکی اعراض نفسانی چون خشم و اندوه دویم تنگی نفس و
گرفتگی منفذ نسیم هوا سویم در هوای گرم و گرمابه گرم بسیار بودن چهارم اطعمه
و اشربه حار دایم بکار داشتن پنجم پیوسته عطرهای گرم بخود نزدیک داشتن است
و نبض او عظیم و سریع و متواتر می باشد و ملمس او گرم بود و بسیار تشنه شود و

امراض قلب

استراحت بهوای سرد یابد و ذبول در وی پیدا بود علاج او میرداسنت و قرص کافور و
شربت ریباس و شربت انار و شربت صندل و طلا نمودن بر دل صندل و کافور و
گلاب و آب گشنیز علامت سوء مزاج سرد صغر نبض و بطوء او ست و فتور نفس
انحلال قوة و استراحت یافتن بچیزهای گرم و فرح و ترس بر وی غالب بود و از روی
نضارت برود علاج او خوردن دواء المسک و مفرحات گرم و شربت گاوزبان
و شربت بادرنجبویه و شربت عود و شربت مسک و شربت عنبر و خوردن زعفران
و سنبل طیب و گلاب نافعست و غذاها و قلیها که حرارت ابازیر حاره چون زعفران
و زیره و عود کرده باشند و ضماد بر سینه مالیدن نافع بود ضماد سنبل طیب و سعد و
دارچینی و قرنفل و گلسرخ و آب مرزنجوش یا شاهسفرم یا بادرنجبویه علامت سوء
مزاج خشک صلابت و صغر و تواتر نبض است و گداختن بدن و لاغری و فرح و غضب
در وی بیوقت نبود و غم و خوف در وی بیشتر باشد علاج او آش جو بروغن بادام و خرد
اسفیدباج و سرطان نهری و نوشیدن شیر و حریره که با آب جو و شکر و روغن بادام
پخته باشند و ماهی رضراضی بروغن بادام بریان کرده و قلیه او نافع و بر سینه موم
روغن بمالد که بروغن بنفشه یا بادام یا روغن نیلوفر یا روغن کدو که آب گشنیز
تازه و آب کاهو و آب خیارزه و آب کدو و آب پسته و آب کاسنی دران کرده باشند
علامت سوء مزاج تر لین و بطوء و اختلاف نبض و سرعت انفعالات
نفسانی و زوال او سریع علاج او تلطیف غذا و یکی آن ادویه مجففه قلبیه بکار
برد مثل قرنفل و زعفران و بادرنجبویه و زرنباد و جدوار و گل مختوم و ریاضت
معتدل نافعست سوء مزاج مرکب علاج آنها بدلیت ترکیب سوء المزاج و ترکیب الاد

هوش دارد دریافتن و علاج کردن آن آسان باشد حاجت تطویل نیست و
اگر سوء المزاج بماده باشد علاج آن استفراغ است بچیزی که موافق باشد
بفصد و مسهل و بعد از استفراغ تبدیل مزاج کنند خفقان طپیدن دل را
میگویند و آن اختلاج دل جهت دفع موذی علامت خفقان گرم تشنگی
بسیار است و چون هوا گرم بود نزدیک آتش و گرما به رود متنفر شود و از چیز
های سرد و بویهای سرد راحت یابد و گاه خفقان گرم باتپ بود و عرض صاحب خفقان
گرم کوتاه باشد علامت خفقان سرد ضد علامت خفقان گرم بود و رنگ
روی او مثل ارزیز باشد علاج آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق
بکشایند از جانب چپ و شربتها و بویهای خنک بکار دارند و هوای خانه خنک
سازند و آب سرد بروی او پاشیدن و رابیب بهترین علاجست و ضمادی از
صندل و کافور و کشنیز تازه و گل مختوم و سرکه که بر دل و جگر او نهند و پیراهن
صندل پوشیدن و شراب صندل و قرص کافور بنوشند و طلا از گلاب و آب سیب
ترش و آب ابی و آب آهنگران بپارچه کتان بمالند بر دل و جگر گذارند و پیراهن
کتان بگلاب و کافور و صندل مالیده بپوشند چون خشک شود باز بگلاب یا
عرق بید مشک تر کنند و شیره تخم خرفه و تخم کدو و تخم خبازی و تخم خیارین و
شربت سیب طباشیر بنوشند غذا آشی بگوشت سرطان نهری و از ترشیها
آب انار دانه ترش و آب الوی سیاه و آب تمر هندی و ترشی ترنج و آب لیمو و
آب غوره مناسب بود ص سفوف نافع مروارید ناسفته کهربا ابریشم
الشور شیب یمانی گل مختوم طباشیر کشنیز خشک سرطان محرق هر یک یک مثقال

کافور

کافور دانگی نبات الی کوفته بیخته آمیخته سفوف سازند اگر بعد از فصد استفراغ
حاجت افتد بمطبوخ هلیله و شربت الو استفراغ کنند و آب انار مز شیرین و آب بید دانه
نافع آید و لعاب اسپغول انفع اشیاست در خفقانی که باتپ بود و اگر تپ نباشد
دوغ گاو سود مند بود و غذا ماهی تازه بسرکه پخته و غوره انار دانه آش غوره
غوره ریواس حماض بگوشت و نان با شراب سیب یا گلاب یا شراب ریحان
شربت کرده بخورد و ترشیها که ذکر شد با قند آمیخته نان ترید کرده نافع آید
اگر قوت ضعیف بود با شربتها و ترشیها مثل کباب چینی و قاقله و پوست
ترنج و زعفران بیامیزد و گاه گاه نیز عرق او و قرص کافور سخت نافع آید
علاج خفقان سرد شراب صرف ریحان اندکی موافق باشد و بوی مشک و عود
خام و عنبر سود دارد و غالیه و روغن ناردین بر سینه مالند و خوردن مفرح
دوا المسک و گوارش عنبر و تریاق فاروق و مثرودیطوس نافع بود ضماد
نافع سعد قسط سنبل الطیب دارچینی سک آب مورد شراب ریحانی الیسر شوند سفوف
مجرب کهربا جند از هر یک یکدرم پوست ترنج نیم درم تخم فرنجمشک چهار دانگ بسد جوز بوا
قرنفل از هر یکی دو درم کوفته بیخته آمیخته سفوف سازند غذا نخوداب زیره
و دارچینی و زعفران قرده ما نانخواه و گوشت گنجشک و کبوتر بچه و تیهو و دراج
بریان موافق و علاج خفقان سرد تر چون علاج سوء المزاج سرد تر است و
علاج خفقان سرد و خشک و گرم و خشک چون علاج دق و دق الشیخوخته
است چنانچه یوسفی گفته قطعه از خون چو ترا طپش دل گردد تیز ، شیرین نمکی
طلب کنه و شور انگیز ، خورش در بر خود در کش و هر دم گهی ، در حقها و زشاخ

مرجان میریزد واگر خفقان سوداوی باشد برگ گاوزبان و بیخ او را در
شراب ریحان بجوشانند و بقوام آورده هر روز از آن بنوشند و این دوائیست
مجرب محمد زکریا گفته که خفقان گرم که بهیچ دوا بهتر نشود قدری افیون
بخورد مجربست و علامت خفقان سوداوی فساد فکر و تفزع و وحشت
و حالتی قریب بمالیخولیا علاج او چون علاج مالیخولیاست و گاه
خفقان از کثرت نزف الدم مثل بسیاری آمدن رعاف یا فصد یا
در پی یا سوء تدبیر در ماکل و مشارب بهم میرسد علاج این هر دو اکتساب
خون نیکوست بغذاهای محمود جید الکیموس و خفقان گاهی بمشارکت معده
حاصل میشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال پس خوردن اطریفل کشنیزی
و مربای هلیله و گاهی از بسیار حس و ذکاء دل بهم رسد علامت او آنست از
ادنی اذی ای ایذا متاذی میشود با سلامتی بدن و عقل و قوة نبض علاج او
تقویت قلب است بادویه قلبیه خوشبو ملایم لذیذ و غذاء لذیذ دهند چون هریسه
کله و پاچه و گاه از سوء مزاج سرد بهم رسد علاج آن چون علاج سرد است توحش
ضد اوست نشاط و انبساط و وحشت و ترس و گریز از مردم بود و سبب این
استیلاء سوداست بر دل و روح حیوانی در دل بخار سودا بهم رسد علامت
او علامت غلبه سودا بود و ترسیدن از مردم و تنهائی را دوست داشتن
چون این مرض مستحکم شود بمالیخولیا انجامد این مقدمه اوست علاج او برگ
گاوزبان با بیخ او بجوشانند و قند گلاب یا آب عنب نوشند و بینه حلیه دراغ
اعشتن یا جوشانیدن و مغز آن نیز نافع بود برگ بادرنجبویه و تخم او

[illegible]

و تخم بالنگو و تخم شاهتره بسیار نافع آید و گلقند و گاوزبان از انفع اشیاست جهت
ترس و وحشت و رمیدن از مردم این دوا نافع مروارید ناسفته سوده طلای
نقره مسحوق از هر یک یک دانگ حب بجلاب نوشند دل را قوة دهد و وحشت را دفع
کند و همچنین نافع بود وحشت را همچنین کشنیز خشک سعد اذخر پوست ترنج
و مرزنگوش و ریحان و بادرنجبویه و زرنباد و جدوار مفردا و مرکبا در شربت
گاوزبان دهند و بالنگو نافع آید اگر سودا بسیار غالب شود استفراغ آن
بحب لاجورد یا حب غاریقون یا ماء الجبن سکنجبین افتیمونی لازم داند ضیق
الصدر و ضد اوست انشراح صدر سبب این غلبه سوداوی اند عفص بر مزاج دست
از نتیجه هیئت صاحب این مرض در عبوس است و علاج او دفع سوداست بماء
الجبن و افتیمون حب مفرحی که خاص باین مرض مجربست زعفران ۳ ال مروارید کهم
۲ ال یاقوت رمانی ۳ ال مغز تخم خربزه هفت ال جدوار مجرب یک مثقال قرنفل ۱۰ ل
گل گاوزبان یک مثقال گل سوسن آسمانگون وزاد ده و نیم مثقال کوفته بیخته
بعسل هلیله مربی سازند و این مفرحی عزیز جهت دفع امراض سوداوی جمود
الصدر و او را برد الصدر نیز می نامند و آن برودت عضلات صدر و حجاب
است پس انبساط و انقباض بر مجری طبیعی واقع نمیشود و گاهی چنان میشود
که نفس منقطع میگردد و بسیار است که این مرض میکشد بردی که غالب
میگردد بر دل و مزاج و روح سبب او رسیدن سردیست بر دل از هوای سرد یا برف
یا در آب سرد خفتن در آمده در هوای سرد یا بعد از حرکت و جماع و فعلیکه او را
گرم کرده باشد و بسیار است که این مرض حادث میشود از خوردن افیون

وهمچنین هم میرسد از بخار سرکی دفعةً بدماغ او رسیده باشد علاج این
تسخین سینه است بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن و روغن
جند و روغن فرفیون ضماد نمایند بر سینه اضمده حاره مثل سداب و صعتر
و فوتنج و حلتیت و افسنتین و جندبیدستر و زعفران و سنبل و جدوار و زرنباد
و زنجبیل مفرداً و مرکباً بعسل و روغن جوز و تجرع کنند شراب عتیق بحکم
با حلتیت یا مقل و جدوار زرنباد زنجبیل دارچینی از مجربات **وجع الفؤاد**
او را وجع القلب نیز می نامند و این وجعی است که عارض میشود فم معده
را و سبب او سوء المزاج حار که عارض میشود فم معده را یا خلط مراری
که منصب میشود بر وی و بشرکت و قرب جوار دل نیز متضرر میشود علامت این شدة وجع
و ذکاء حس دل با این می باشد غشی شدید و برد اطراف علاج این تبدیل مزاج
است بکافور و صندل و ورق نقره و شربت نیلوفر و شربت صندل و شربت
نارنج و شربت لیمو و استفراغ خلط مراری بهفت میوه کنند ص آن عناب
سپستان تمر هندی آلو بخارا آلوی سیاه کشمش قیسی اصفهانی بجیا شده و
هر صبح میخورند و بعضی روز سوم یا هفتم سناء مکی گل نیلوفر بنفشه اضافه میکنند
شقاق القلب اماس جرم دل یا غلاف اوست و اکثر حکما بر آنند که جرم
دل ورم قبول نمیکند چرا که این یا گرم باشد و آن در حال بکشد و سرد نادر
افتد و اگر افتد بیش از یکروز مهلت ندهد از بهر آنکه اماس از سوء المزاج و
تفرق اتصال هم میرسد و از الم خالی نباشد پس از حرکت و انبساط و انقباض
باز دارد بدین سبب زود هلاک شود و آنچه اندر غلاف قلب افتد مدتی مهلت

دهد

دهد و آنچه که از افراط حرارت ترسند که اماس یا برده تولد کند این سفوف
دهند که بسیار مجرب است ص آن افیون نیم دانگ تخم تفاح یکدانگ و نیم کافور یک
طسوج مشک زعفران از هر یک یک طسوج ترکیب کرده دهند و اگر ورم یقین
بود که دارد علامت بی سببی هلاک و خفقان باشد و گاه غشی واقع
بود و نبض منشاری باشد علاج محللات و منقیات دهند بعد از آن
مجلیات و منضجات و پس از آن مفرحات و ملحمات **غشی** بیهوش شدن
را گویند و آن معطل شدن جمیع قوی محرکه و حساسه است و اسباب آن تحلیل روح
یا خفه شدن روح است یا وجع شدید استفراغ بسیار و اعراض نفسانی چون فرح
مفرط و غضب مفرط و گاه از تخمه و سوء المزاج قلب و گاه از ارتقاء بخارات ردیة
الکیفیه چنانچه در اختناق رحم هم میرسد و گاه از ورم سرد که عارض دل میشود
و آنرا غشی قلبی میگویند و اسباب خفقان چون قوی بغشی انجامد بدانکه
غشی قویرا علاج نیست و اگر غشی بمشارکت عضو دیگر چون از بخار معده
هم رسد علاج پذیر باشد و علامت مطلق برد اطراف و ضعف و صغر نبض
و صفرة لون و وقتیکه فریاد کنند بغشی چنان نشنود که گویا از دور آواز میدهند میکنند
علاج کلی اولا در عین غشی چیزهای خوشبو بویانیدن و بحلق او چکانیدن
در خداوند مزاج گرم کافور و صندل و گلاب و آب خیار و خیار بادرنگ و آب سرد
و شراب رقیق و ماء اللحم و دوغ سرد در حلق او چکانند و بر سر او بمالند و
آب سرد تنها یا گلاب بر روی او پاشیدن در مزاج سرد مشک و غالیه و دواء المسک
و روغنهای گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی بر فم معده بمالند اگر

سبب غشی استفراغ قوی از هر قسمی که باشد که منجر بسردی شده باشد آب سرد و گلاب
سرد بر رو بپاشید و بوی کباب و بوی مرغ بریان و کشنیز خشک بر رو مالیدن و بوی
سیب و آبی که بر آتش افکنند و بوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده را بروغن
گرم مالند و ماء اللحم و شراب در حلق او چکانند اگر غشی بعد از هفته افتد مشک
و مشک اندر آب آبی و ماء اللحم در حلق او با شراب بچکانند اگر سبب غشی عرق
بسیار باشد اطراف او بآبهای سرد بشویند و برگ مورد خشک و مازو و مانند آنها
کوفته بر بدن بپاشند اگر اندر حال غشی مشی گشتن و فواق بینند بوی طعام
از وی دور دارند و پر مرغ بحلق او فرو برند و جهد نمایند تا قی کند و فم معده
او را بجنبانند و بآواز صعب چون بوق و طبل او را بیدار سازند و بمعطسات
چون کندش عطسه آیند اگر سبب غشی دردی یا وجعی چون وجع قولنج بود آن را
بجهد در تسکین دهند پس علاج او نمایند اگر سبب گزیدن حیوان یا خوردن
سمی باشد مثل افیون بتریاقها و پادزهرها علاج کنند اگر سبب غشی اعراض نفسانی
بود بعطرهای موافق مزاج او بحال خود آرند و در اکثر انواع غشی قی نافع است و
گاه باشد که بعد از فصد غشی واقع شود و سبب آن ضعف معده و کثرت صفرا بود او را
پیش از فصد شرابهای سرد و مقوی معده بدهند چون شراب انار و سیب و رب
آبی اگر سبب غشی اختناق رحم باشد بوی عطر از وی دور دارند چون بوی سیر و
اشترغار و انگزد و آنچه بدین مانند بویانند و دالک رحم جمیع انواع است
و دواء المسک با آب سیب از انفع اشیاست و تحریک و هزاز و تیز نافع غلبه
سودا بر دل احوال خداوندانیعه همچون احوال خداوند مالیخولیاست و

علاج

علاج این همچو علاج اوست و اول نضج باید داد آهسته آهسته و دو دفعه فقط
مسهل باید داد تا جمیع سودا را دفع کند ص حب مسهل سودا که مجربست از قسم
سودا که باشد هلیله کابلی و سیاه افتیمون اسطوخودوس عود خام مصطکی حجر
ارمنی مغسول حجر لاجورد قرنفل غاریقون گاوزبان گل ارمنی از هر یکی دو دانگ
کوفته با چهار مثقال دواء المسک آمیخته بعد از سه روز شراب ریحانی حل نموده
سه مثقال از این دوا نوشند و بعد از استفراغ دواء المسک نافع باشد و ماء الجبن
در دفع کردن سودا نافعست و نادر اختناق القلب محمد زکریا گوید که بسیار
باشد که مردان ناگاه بیفتند و بیخود شوند و احوال نبض او مختلف و ضعیف
گردد و این را اختناق القلب گویند سبب او یا سده تام در شریان قلب که ارواح
از او بجانب دیگر می رود واقع شود یا بیکدفعه خلو روح از قلب گردد بواسطه
فرح یا غضب یا غیر آن علاج اگر بدن بقوت باشد فصد کنند و این مرض اکثر در
جوانان واقع شود و اگر نه شراب ریحانی با دواء المسک یا تریاق فاروق حل نموده
در گلوش چکانند و شربت سیب و شربت گاوزبان و شربت بالنگو ورق نقره
و طلا مشک عنبر اشهب گلاب ماء اللحم خمیره گاوزبان پادزهر حیوانی جدوار
خطائی مفرد و مرکبا نافع اند سقوط القوة دفعة واحدة جهت بحرانست
یا تحلیل روح یکبارگی و علاج او ماء اللحم است و تریاق و دواء المسک و آب
سیب و گلاب و شراب ریحانی عرق و پادزهر حیوانی و مربای سیب و بوی کباب
از انفع اشیاست و همچنین است آب انار معنبر ورم القلب گاهی واقع شود
بعد از امراض حاره و تپهای مزمن و حالت او چون حال کسیست که غشی دارد

وباین ضعف نبض و تبرید جسم می باشد و علامت او آنست که می یابد علیل نزد فم
معده و صدر و سینه ثقلی و حالتی و شبیه بحالة غشی است بر سینه انبساطی
یابد انقطاعی در انبساط او و علاج او آنست که بمالند از بیرون دل بر سینه
ضمادی که محلل و ملطف باشد و همچنین نطول کنند بآب آن و ترک ریاضت
کنند و اکثر علاج او چون علاج ورم احشا است و هرگز مسهل بی ممسک ندهند
ورم غلاف القلب علامت این غشی و ضعف است و صغر نبض و سستی آن و
علاج این عسیر است که زرنباد و زنجبیل و کلابی چنان انداخته باشند و بهترین
علاجست شراب ریحانی بعرق کاسنی و ملطفات و محللات از بیرون دل
بمالند و باقی علاج احشا است ضغط القلب چنان احساس میکند که گویا صاحب آن ۱۲
دل او را ضبط میکنند پس عارض میشود غشی ضعیف و سیلان میکند از
دهان او لعاب بسیار و سبب این ریختن خلط سودا و کرم بر دل است علاج او
استفراغ کردن خلط بلغمی که محترق شده و سودا گشته باشد بعد ازین
خوردن تریاق فاروق بعد استفراغ خلط سوداء محترق و بهترین علاج
او تقویت قلب است تقشر القلب احساس میکند صاحب آن که گویا دل
او را حیف رنده ما زود بر طرف میشود و سبب او انصباب خلط حار حریف است
از سر بجانب دل و نزد ظهور عبوس پیدا میشود و عرق بسیار میکند و بسیار
است که وقتیکه اسهال صفراوی متمادی شود این مرض بهم رسد علاج
این بستن است و اصلاح غذا کردن بمرطبات و ماخون محمود بهم رسد قذف
القلب احساس میکند صاحب آن گویا که دل آن بیرون میرود و سبب این

سوء مزاج

سوء مزاج حار است و علامت خلطیکه از آن بهم رسیده در حالت قذف رنگ آن
خلط بر و ظاهر میشود علاج این اگر خلط غالب باشد فصد کنند از باسلیق بعد
از آن تنقیه بدن نمایند پس اصلاح غذا کنند جذب القلب چنان می پندارد
صاحب او که گویا دل او را بپائین میکشند و سبب این حصول خلطات در معالیق
کبد پس میکشد معالیق بطریق تمدد و بعد از آن غشی حاصل میشود علامت آن
خلطیکه حاصل شده این جذب القلب از آن در وقت ظهور آن معلوم میشود علاج
این اولا استفراغ اخلاط است پس تبدیل و تقویت آن کند اختلاج رطوبة
علی القلب چنان حیداند صاحب آن که گویا کبوتر بچه در آب افتاده است و
حیطپید و اکثر این علت بمشارکت معده بهم میرسد علاج او ریاضت و تنقیه بدن
و معده بایارجات کبار فیقرا چون ایارج لوغاذیا و ایارج شبادیطوس و حب
اصطمخیقون و حب قوقایا اگر فی توانند کرد بهترین علاجست و بعد از
استفراغ دواء المسک تلخ و شیرین و نوشدارو و مفرحات گرم بکار دارد شراب
افسنتین بسیار نافع و ضماد کنند بر سینه او ادویه حاره مثل کلسنج و سنبل
طیب و زعفران و بادرنجبویه غضب القلب و حزن القلب غضب مفرط عرض
دلست و حزن مفرط همچنین و این هر دو کشنده اند و غضب حرکت روح است
جهة طلب انتقام و مصاحبت روح میشود یعنی خون و حرارت غریزی بیرون بجهة
قلب خالی میماند و درین هنگام انقطاع نفس بهم میرسد و حرکة روح میشود انحیت
بداخل قلب جهة ترس شی هایل پس روح مختلف محتبس می شود در قلب بجهة
منقطع میشود نفس و دل گرم میشود بیش از حد پس زود هلاک میشود علاج

تفریح و قطع سبب حزن و سخن چند که دفع غضب و حزن باشد بگوید چنانچه اگر حزن
از ترس اینکه خواهد مرد بهم رساند و بگوید که مرگ چیزی سهل است و بدن فانی و نفس
باقی می ماند و خبرهای که سرور باشد باو رسانند و بگوید جهة غضب آب سرد
بخورد و برخیزد و بنشیند و وضو کند و گلاب بر روی پاشد و در حزن چیزهای
که تفریح افزاید و سرد باشد چون کافور و زعفران بهم آمیخته و مفرحات معتدل
و سرد بخورد **فرح القلب** شیخ بو علی سینا گفته که فرح مفرط از امراض شدیده
قلبست و کشنده بمرگ مفاجات فرح شدید حرکة روح است بخارج یا انبساط تام و
گاه از فرح روح جمیعاً از دل بیرون می آید بدانجهة در حال بمیرد و فرح مقابل حزنست
و علاج این روحانی است چنانچه اگر فرح از مردن عدو بهم رسیده باشد خاطر
نشان او کنند که تو زنده نخواهی ماند اگر از پیدا شدن فرزند بهم رسد چنان
خاطرنشان او کنند که این فرزند خواهد مرد اگر از حصول مال دفعة واقع شود
باید که بداند بچیز فانی که حاصل او شده این فرح باعث دوام و پایندگی
او نخواهد بود علی هذا القیاس **ضعف القلب** انواع و اسباب آن چون انواع
اسباب سوء المزاج و غشی و خفقان است و علاج آن تقویة قلب بمفرحات
و مقویات قلب و آنچه مناسب و مفرح دلست و بهترین علاجی جدوار است و تریاق
فاروق و پادزهر حیوانی و شراب ریحانی و ماء اللحم و شربت سیب و ورق طلاء
نقره و مروارید سوده و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی است و نافع است دواء
المسک تلخ و شیرین و مثرودیطوس و مفرحات یاقوتیه از سرد و گرم و معتدل
و مسهل و قابض و مسهلات سودا و از مقویات قلبست و فقیر نسخۀ از کرمها

[illegible]

الله تعالی

69

الله تعالی عن الآفات شخصی را که ضعف قلب داشت و با آن سرفه و خراش
سینه بود این نسخه از انکه دادم نافع افتاد دواء المسک شیرین نیم ل ورق
طلا عددی بپیچیده فرو برند از عقب آن خمیره بنفشه شربت فواکه شیرین
شربت زوفا عرق بید مشک عرق گاوزبان نوشند **باب ضعف باه** در مقویات
جماع و حبیات بطریق اجمال و ختم این رساله برین نمودم و ضعف این
امر از ضعف شهوت است یا ضعف بدن یا لاغری و نحافة آن یا قلت منی
یا برودة آلات منی یا حرارت آلات منی یا رطوبة تنها یا یبوسة تنها غالب
باشد یا مرکب از دو مزاج مخالف بود و بهترین مزاجی جهة باه گرم و تر است یا ضعف
این امر جهت زهد یا کثرة فکر در علم یا دوری از این کار ایام باشد یا مفعول
بد شکل بود یا محتشم بود یا حیا مانع شود و عشق غالب باشد مرضی از
امراض مستولی شده باشد چون خفقان و غشی و ضعف قلب و ضعف معده
و ضعف کبد و ضعف دماغ و ضعف آلات منی و ضعف کلیه یا از استرخاء المثانه
باشد یا جهة سردی اعصاب قضیب بود و مانند آن و علاج اینها بقدر است
و ذکر اینها درین مختصر دشوار و آنچه مقوی باه و جماعت تقویة بدنست بتدبیر
و زیادتی در غذا و طعامهای لذیذ خوردن و خواب زیاده کردن از اعتدال و
بوهای خوش بکار بردن و سرور و لهو و لعب و مقویات روح و قلب بکار داشتن
و بسط نفس و انتعاش حرارت غریزی و ترک جماع ایامی و حمام رفتن و اندک
زمانی در آن بودن و با معشوق بازی کردن و سخن شنیدن از زبان خوش لهجه
و خوش آواز و سماع و احادیث جماع و نظر کردن بتسافد حیوانات و مقویات

مقویات جماع

که حکیم ازرقی در خدمت طغانشه بود و مدح او میگفت و اورا ضعف باه
بهم رسید چنانچه طول آن بده سال کشید بحکیم گفت چکنم حکیم جهت شاه خانه ترتیب
داد و بیکطرف اورا منتسب ساخت وزنان و پسران مقبول الطرف جمع کرد و
هر یکی را بطریقی و شکلی بجماع فرمود و پادشاه را از یکطرف تماشای نمود تا
بیکبارگی شهوه او بحرکت آمد و زرا حلیل او برابر تیم نخود مینی لسته بیرون جست
بعد ازان بدین امر قادر شد بدین سبب عزت و حرمت حکیم افزود و او برا نسبت
کتاب الفیه و شلفیه تصنیف ساخت که در انجا سی و شش شکل جماع ذکر نمود اگر
لطف پادشاهی شامل حال این غریب شود یقین که درین باب کتابی تالیف نمایم
که هر صفحه آن مشتمل بر جمیع فواید الفیه و شلفیه باشد و صد و بیست و چهار شکل
ذکر نموده مصور سازم ان شاء الله و نافعست استعمال مروخات و دلوکات و حقنها
و شیافها و مبهیات بکار داشتن و تراشیدن موی عانه بجا میته مقوی باه
است و پوشیدن دیبا و حریر و خوابگرفتن بر قفا و نظر کردن در اسافل حیوانات
و نغمه خوب شنیدن و تنها در آمدن در خانه خالی که فرش بسیار و خوب در ان افتاده
باشد و دیدن فرج و شنیدن اشعار عاشقانه و شعر یکه مشتمل باشد بر وصف
قد و خد و خال و لب ذکر مبهیات از مفردات اجمالا مجربان گفته اند که خوبانی
۲ درم بعد از فراغ از جماع بعسل ممزوج ساخته بخورد آنچه ازمنی خرج شده باشد
اضعاف آن پس آرد و صفرا زایل کند و جمیع ارواح و قوی را قوی نماید شراب انگوری
مثلث حرباره افدیون اسقیل اسارون اشنه شقاقل الطموط انیسون انجدان
کوشت ایل باقلا بادروج بذر الکرفس بذر الرطبه بذر الجرجیر بذر الرمان البحر البری

بذر هندقوقی بذر الهلیون بذر الانجره بذر الکراث کندنا بذر اللفت بذر العلق
بذر القنبذ بذر القثا بذر البطیخ بذر الشبت لسان العصافیر بصل بصل الزیزوان بلبوس
است بطیخ بذر الخشخاش بط بورق بول الابل بهمنین زرده بیضه مرغ خانگی
بیضه مرغ آبی بیضه شترمرغ بیضه بط بیضه گنجشک بیضه کبک تنبول رطب جرجان
بیضه تمساح حسوها مالیدن تودری کمکون وزرد و تفاح تین رطب تین
یابس ثوم جدوار جرجیر جوز هندی جوز هندم جوز بوا حاشا حب السمنه حب الزلم
حب الخروع حب البلسان حب القلقل الحب المنتم حب صنوبر کبار و صغار حب
البطن حب القطن حرشف خسک حمص خبث الحدید خردل عالیدن متقر
خفاش بر قفیت پا پیها مالیدن اماک شور خولنجان خرخ دراج افروخ دارچینی
و بس بقارسیے دو شاب جلاج دج دراج و لبوث نقارسیے نخود الوند و ماغ
بغیر خرما دو قوراسن ریباس عاده رمان حلو ردس رو بیان زعفران زنجبیل
زیتون سرطان بحری سقنقور بکینج سک سمین سمسم سمارقع سمکه صیدا سورنجان
سوداسات شقاقل شلجم شیر ابلج صنوبر طلع عاقرقرحا عسل عصفور عظام
سوخته عیون الدیک فاذریخ فرخ الحمام فستق فستق البادیه فقفه فلفلمویه
قراصیا قرنفل قرطم قفر الیهود قلقطار کاوزبان کرفس کراث کعب البقر سوخته
لبث ملقیت هالیون حاضن تازه لبن اللقاح لسان العصافیر لوز حلو لوز
مرلوده مرمشک مشکطرامشیع مصطکی نخاث نقل موییز نارجیل نعناع نمل
وج درس وسخ کوار بیر النحل ببعد بلوین بنک الفحم الفصیل خصیه الثعلب
تخم کزر کاکنج تخم منسط تخم ترب قردمانا فلفلین خیربوا بزرک تخم سپندان

حب الیان حلبه تخم بجارن شونیز کرویا رازیانه نخود سرخ لوبیا ترس گندم
تر و خشک برنج نخود تر و سفید نان گندم و سرخ بیخ بابونه طالیسفر بزر البنج
لعبه بربري قسط شیرین قسط تلخ دار فلفل طرخون کوهي پودینه کوهي
بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج بابونه ناردین کوشت کوسفند کوهي کو
قسطا کوشت کرکی فاخته کوشت خارپشت کوشت روباه کوشت کفتار
کوشت غراب ریک ماهي شیر نیز روغن کاو بند توت سفید اشترغار سیر اصل
السوس اصل اللوفه قنابري قشر الرمان مغز محلب روغن جوز روغن
فندق روغن پسته روغن تلیان روغن شیرج سورمار دل ماهي
ماهي تازه بریوع کبوتر بچه کوشت او تبهو ملدر حبش کوشت اسپ کوشت
آهو سربریان قضیب مخل خفیکو سفند کتیرا مخ عربي شراب شیرین شکر
طبرزد تیغال فانیذ عسل بادام خربزه شیرین مویز سرخ جند ترنجبین
شیر خشت بوزه **ذکر** حبیبات از مرکبات تریاق فاروق مخلصه
مثرودیطوس دواء المسک شیرین دواء المسک تلخ نوشدارو فلافلی سفوف
لبوب کبیر و صغیر معجون بزور معجون زرعوني شراب ابریشم معجون ابزري کوارش
عود کوارش مصطکي جوارش سفنقور معجون اسرار الاطبا جوارش صنوبري
جوارش عنبري فلونیا رومي • فلونیا فارسي کوارش کندري معجون
مسیحي مفرح یاقوتي حار و بارد و معتدل اطریفل بزرک شراب بادرنجبویه
فنجنوش جوارش جالینوس مفرح کبیر شیخ مادة الحیوة مفرح دلکشا اکثر
سفوفات و غیاثي و شرقي زنجبیل حربي شقاقل مربا کد زمربا ترنج مربا

پخته جوشن حیبه جوارش سیر قرص افعي معجون باقلا حب جوز از اطعمه حبیبي قلیه ماهي
که در آن پیاز و ادویه حبیبي کرده باشند خاکینه عجب شیخ الرئیس زرده بیضه مرغ
که در آن زنجبیل و دارچیني و نمک سفنقور کرده باشند از و پلاو ترکیب هریسه
جمیع حلواهاي حبیبي از خصوصا حلواء عسل و حلواء کندر و حلواء نبردیه حلواء
ترنجبین حلواء نخود فالوده فرني شیر برنج ماهي تازه یا بریان کرده قلیه
قورمه و پیاز قلیه پیاز قلیه کندر کوشتابه نخود آب سموسه قیمه عطریات جمله
حبیبي از **خاتمه** در ذکر مفرح الارواح و آن ترکیب شریف عزیز الوجود و
عظیم القدر که مقوي دل و جگر و معده و آلات مني است و جمیع ارواح را
منبسط و نوراني میکرداند و نشاط تمام مي آرد و در تقویت باه نظیر ندارد
و مقوي اصلي و حرارت غریزي و حافظ رطوبت اصلي و عقل را مي افزاید و
جمیع آلات مني را قوي میکرداند و بر جماع یا دیده و هر که مداومت برین نماید و غذاء
حبیبي خورد و از تبرید احتراز نماید هر شب پنج عورت را خوشنود کرداند **صفت**
تودري کلکون تودري زرد تخم کرفس تخم شبت تخم جرجیر حب قلقل تخم بلیون تخم
انجره تخم کندنا تخم شلغم تخم پیاز تخم چغندر تخم شبت انیسون تخم کندر تخم ترب
تخم سپندان الفقد حلبه سیاهدانه تخم خشخاش کرویا رازیانه از هر یک یک
مثقال یاقوت رماني و کبود لعل بدخشاني فیروزه زبرجد مروارید کهربا
یشم عقیق یمني از هر یک یک مثقال راسن دار چیني سورنجان مصري
آمله عاقرقرحا لسان العصافیر بیخ بابونه بوزیدان لعبه بربري قسط
تلخ و شیرین دار فلفل پوست بلیله زرد بلیله سیاه زراوند مدحرج ناردانه

[illegible]

مدونج عقربی زرنباد سعد سنبل الطیب قرنفل هیل از هریک ۲ مثقال بسباسه
جوزبوا اشنه کاوزبان بالنگو کبابه چینی کشنیز خشک اسارون شقاقل بهمنین
انجدان ورق طلا و نقره هریک ٤ ل صمغ عربی سقر کتیرا از هریک ٦ ل مغز
تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه مغز تخم خربوزه مارجیل چلغوزه حب
السمنه حب الزلم حب النیل مقشر بذر البنج مدبر حب صنوبر صغار مغز حب القطن
مغز حب البان مغز انجلک بادام شیرین و تلخ نقل خواجه پسته فندق چهار مغز از هریک پنج
مثقال مصطکی شیح کوار بیر النحل جدوار باد زهر حیوانی گل مختوم روغن بلسان
از هریک هفت مثقال خبث الحدید مدبر زعفران ابریشم مقرض جند بیدستر
کندر لبان ذکر مروارید نا مثقوب سوده از هر واحد شش مثقال ربتیا ریگ ماهی
سقنقور سکه صید البحری خارکی مغز سر گنجشک خصیه مرغ سرطان بحری
بیضه سنگ پشت از هریک ۲ مثقال عاج سوخته نکرده کعب بقر محترق مشک اذفر عنبر
روغن عود میعه سایله از هریک ده مثقال مقل مکی ایرسا اسطوخودوس
ریوند چینی سنا مکی غاریقون لاجورد مغسول از هریک پنج درم مایه شتر
عربی خصیه الثعلب چوب چینی از هریک ۱۵ ل بسکره بچهناک فلفل سیاه
زنجبیل نمک هندی کبریت افیون از هریک سه درم موجیائی جوز ماثل
از هریک دوازده مثقال قرص افعی چهل مثقال قرص اسقیل ۱۱ ل
قضیب گاو کوهی سوخته نکرده سیزده مثقال گوشت قدید ابن عرس چهار
درم منشط الکبیر پنجاه مثقال عسل که از شیره گزر ساخته باشند دو وزن
ادویه عسل مصفی یکوزنه ادویه نبات یکوزنه ادویه شراب انگوری پخته

پخته

تبرزیر آب انار شیرین یکمن تبرزیر آب سیب یکمن تبرزیر آب بلخی نیم من تبرزیر گلاب نیم من
تبرزیر عرق بهار عرق بید خشک هریک نیم من تبرزیر در عسل انداخته بقوام آورند
پس ادویه کوفته در آن انداخته بطریق متعارف معجون سازند و بعضی داروها کوفته
پخته در شراب انگوری سه شبانروز ترکنند تمت تمام شد

مقابله با نسخه نموده شد از اول

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست القرابادين المنتخبه

امراض اطفال ٣١٢
١٦

عسر ولادة
١٧

